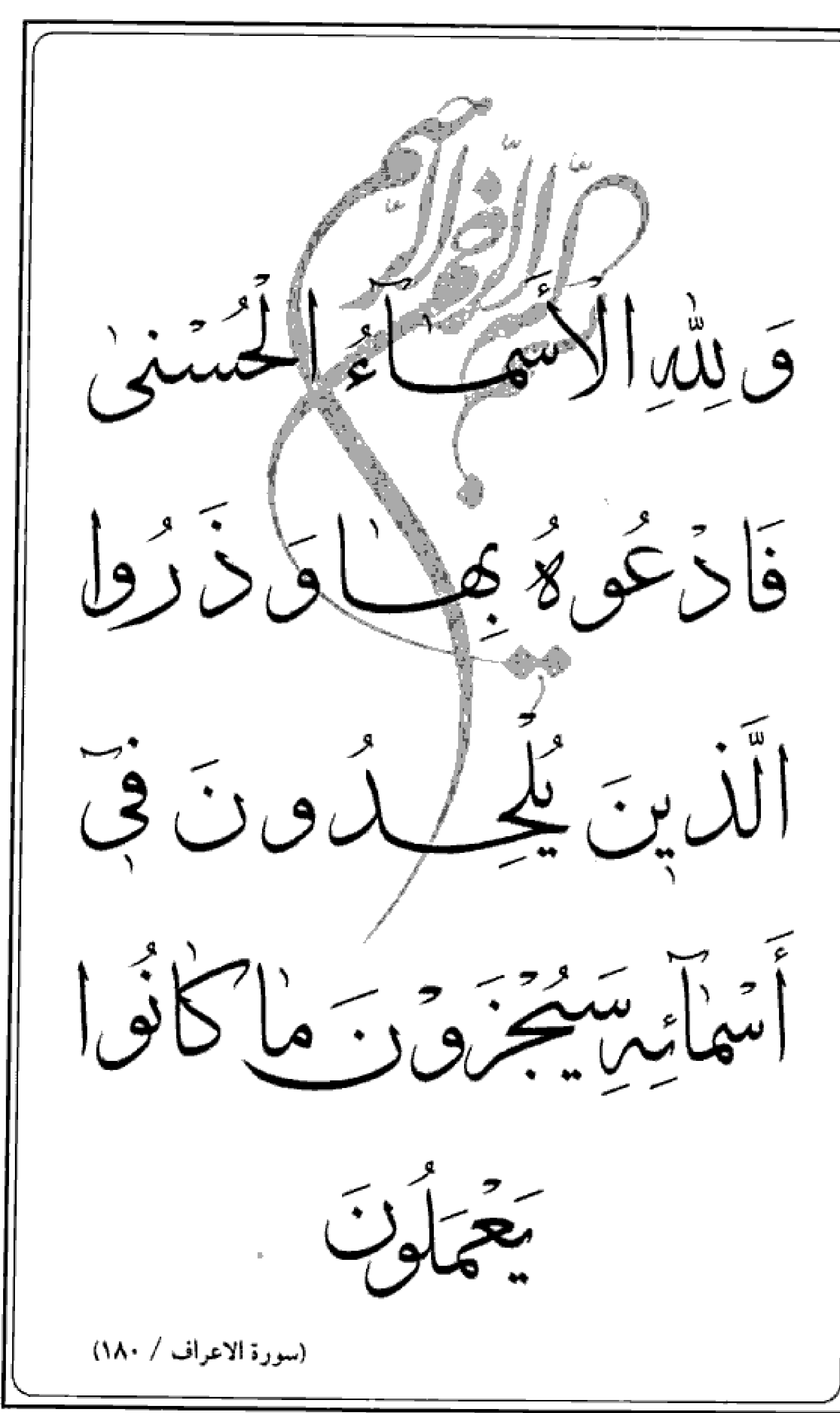
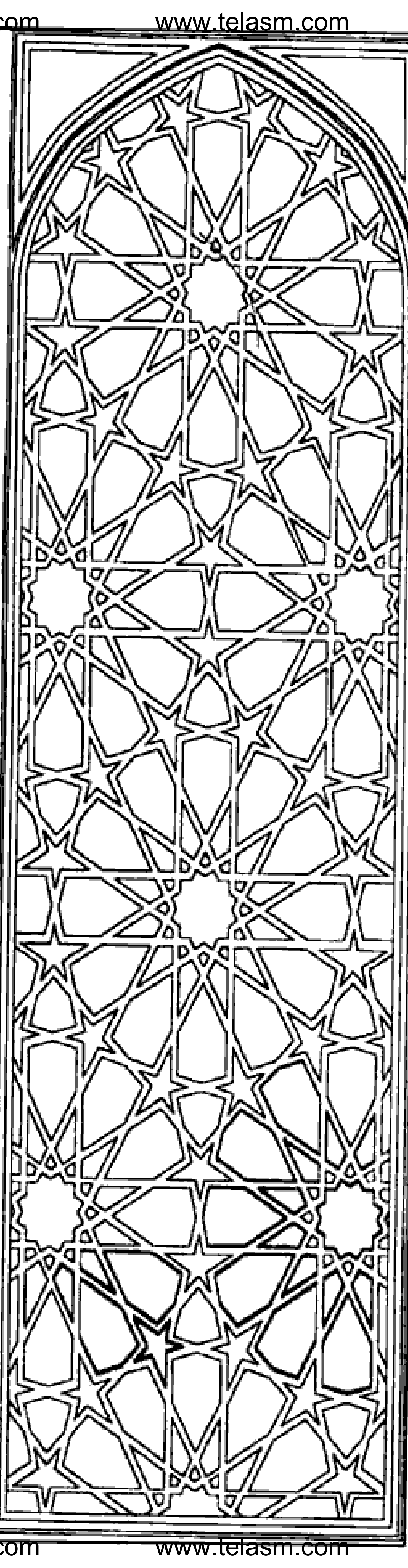

وَلِلَّهِ الأَسْمَآءُ الْحُسْنَى
فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا
الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي
أَسْمَآئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ
(سورة الاعراف / ١٨٠)



خواص و مفاهیم

اسماء اللّه الحُسنیٰ

نامهای زیبای خداوند

مؤلف:

ملا حبیب اللّه شریف کاشانی

مترجم و شارح:

استاد محمّد رسول دریایی

فهرست

عنوان صفحه

فرهنگ مفاهیم ذکر و علم اعداد ابجدی

۱- ذکر و انواع آن:

«ذکر» از نظر معنوی دوگونه است:

الف ـ ذکر اصغر

ب ـ ذکر اکبر.

ذکر اصغر؛ عبادتی است که انسان را به آن مرحله‌ای می‌رساند که از کارهای زشت اجتناب کند.

ذکر اکبر؛ ذکر اکبر آن است که از عموم کارهای زشت تنفّر ذاتی پیدا کند یعنی اصلاً به کارهای زشت رغبتی پیدا نکند. تنفّر ذاتی از کارهای زشت وقتی است که مقام روحانی و معنوی انسان مقام ملکوتی باشد و در اعلی علّیین سیر کند و از آنچه که مادون خلقت اوّلیه‌ی بشری است تنفّر جوید. هنگامی که به این مقام رسید از کارهای برخلاف میل خدا و انسانیّت، خود به خود تنفّر ذاتی خواهد داشت.

جمع «ذکر»، اذکار است یعنی تکرار اسماءالله. خداوند متعال هزار اسم دارد و اسم هزار و یکم «اسم اعظم» و رمز و کلیدش به دست امیرالمؤمنین حضرت علی (ع)، مانند کیمیا است و به هر کس بخواهد عنایت می‌فرماید. اسمای جلالی خدا را نمی‌توان بدون مضاف به اشخاص خطاب کرد (مانند: الله، سبحان و...) اما اسمای جمالی را می‌توان بدون اضافه روی اشخاص نهاد. (مانند: علی، عظیم، کریم، رحیم، رحمن و....).

ذکر حقیق یعنی یادآوری خدا و همیشه به یاد خدابودن در هر حالی که هستیم و اهمیت و مقام این حالت بالاتر از ذکر زبانی (تکرار اسماءالله) است.

«ذکر» از نظر عرفانی نیز دو نوع است «ذکر جلیّ»، «ذکر خفیّ».

«ذکر خفیّ» با روح و قلب سروکار دارد یعنی با مرکز احساس و عاطفه و مرکز تعقّل، مرحله‌ی ابتدایی و پایین ذکر، همان لسانی است که متأسفانه گاهی همراه با ریا و تظاهر و منجر به شرک می‌شود، برخی از «ذکرگویان لسانی» برای جلب توجّه و حمایت و محبّت، به ویژه در مقابل دیگران تسبیح می‌چرخانند و زبان می‌جنبانند امّا قلب و روح آنها خفته و غافل است. «ذکر جلیّ» گاهی انسان را تحت تأثیر نفس و شیطان، به چراگاه اَنعام می‌کشاند. خود انسان می‌فهمد که «ذکر جلیّ» نباید در میان «انام‌الله» باشد. بهترین راه مبارزه با چنین وسوسه‌ای همین کنارگذاشتن تسبیح و اشتغال به ذکر در قلب است. البتّه در خلوت می‌توان تسبیح داشت و ذکر لسانی هم در پی، امّا در «جَلْوت» باید معکوس عمل نمود. باید ذکر را طوری بیان کنیم که جز عالم معنا و اتّصال، چیز دیگری نبینیم، وقتی ذکر «رحیم» را می‌گوییم جز صفت رحیمی او چیزی متذکّر نشویم. چرا به بچّه‌دان و زهدان مادر، رَحِمْ می‌گویند چون خداوند با مهربانی و صفت رحیمیت خود آن موضع را غرق در رحمت و نعمت نموده به گونه‌ای که هم مادر و هم بچّه در تنعّم و رحمت و آسایش به سر می‌برند، طبیعت هم رَحِمِ انسان و سرشار از رحمتها و نعمتهای الهی است. امّا، بشر آن را به فساد و نقمت می‌کشاند و آلوده می‌کند و از محور رحیمیت دور می‌سازد و خود را گرفتار می‌کند... بنابر این «ذکر» یعنی تجسّم کنیم ویژگیها و صفات جمالی و جلالی خداوند را و چیزی جز آن زیباییها و جلال و جبروتها نبینیم. وقتی «ذکر» به این پایه رسید، خداوند برای «ذاکر» در مبدأ رحمت و منتهای عظمتش، تجلّی و تبلور می‌یابد.

با «ذکر»، یاد و تکرار هر اسمی از تجلیّات صفات الهی، نور در وجود آدمی می‌درخشد و در حقیقت با هر ذکری انسان باید متخلّق به همان صفت گردد و پرتو آن، محیط را مشعشع سازد. یعنی با ذکر اسمای جمالی، زیبایی در پندار و گفتار و کردار پیدا کند و با ذکر اسمای جلالی، قدرت و سطوت و صلابت یابد و این احساس را به خود و دیگران بازتابد.

۲- حروف ابجد و اعداد آن:

اذکار، تکرار اسماءالله است و سه حساب دارد (کبیر، متوسط، صغیر) و اثرات آنها هم به همان نسبت «کبیر»، «متوسط» و «صغیر» است.

در تمام «اذکار»، ابجد کبیر به کار می‌رود و اصولاً همه چیز بر روی اعداد است و اعداد هم طبیعتهای مختلف دارند مانند آبی، آتشی، بادی، خاکی و غیره.

«علم اعداد» از جمله علوم اسرار و معارف غریبه‌ی بشری است که منشاء آثار خارق عادت و مبدأ فعالیّت روح انسان و مصدر بروز استعداد فطری اوست. این علم را انبیای عظام و حکمای بزرگ، تمهید و تأسیس کرده‌اند و در زمانهای گذشته از سرمایه‌های گرانبهای بشری به شمار آمده است و براساس قانون توارث و وظیفه‌ی حفظ و ادای امانتِ علم و معرفت، مربیّان و دانشمندان سَلَف، آن علوم و اسرار را برمبنای میزان صحیح تعلیم و تربیت، به شایستگان و برگزیدگان از شاگردان خود تعلیم می‌دادند و دست به دست و سینه به سینه این امانت پرارزش را به آیندگان می‌سپردند و بدین‌ترتیب حقایق و اسرار خود را از دستبرد طوفان حوادث دور می‌داشتند، و در صندوق مستحکم سینه‌ی اهل سِرّ نگهداری می‌کردند. و دائماً در امتداد سیر کاروان علم و معرفت، علوم و اسرار را در دست پیشتازان این کاروان قرار می‌دادند، و همیشه سرآمد دانشها و دانستنیهای بشر بوده‌اند، به طوری که می‌توان گفت بیشتر از آنچه که امروز در دست است سابقاً وجود و گسترش داشته که در اثر کوشش مردم بیدار و جستجوهای طاقت‌فرسای ملل و اقوام (خصوصاً مسلمین) سینه به سینه و دست به دست به ما رسیده است و در نتیجه‌ی تجربیّات و وسایل و مشاهدات به این وضع درآمده و مورد استفاده‌ی عموم قرار گرفته است.

و از جمله‌ی آن علوم شریفه، «علم اعداد و اوفاق» است که مبدأ آثار و نتایج روشن می‌باشد. شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در اشارات؛ نمط دهم به نحو اکمل می‌گوید: «شکی نیست **که این علم شریف، منشاء آثار عجیبه است**».

برحسب اسراری که خداوند متعال در اعداد قرار داده است این علم مبدأ آثار شگفت‌آور می‌باشد و اطلاع بر آن بابی از قدرت روحی بر انسان می‌گشاید.

دایره‌ی ابجد

اعداد حروف و نحوه‌ی محاسبه‌ی حروف کلمات

دایره‌ی اَبجَد بیست و هشت حرف است که در زبان فارسی و عربی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم آن حروف را بنویسیم به هر ترتیبی می‌توان نوشت لکن برای آن حروف دایره‌هایی مرتّب نموده‌اند و هر کدام از آنها را اسمی گذارده‌اند مثلاً دایره‌ی «ابتث» به این ترتیب : ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی.

همین طور دایره‌ی دیگر که آن را «ابجد» می‌گویند به این ترتیب:

ابجد - هوز - حطی - کلمن- سعفص- قرشت - ثخذ- ضظغ

حروف بالا را هشت قسمت کرده‌اند و هر قسمت را یک کلمه قرار داده‌اند به این ترتیب:
اَبْجَد، هَوّز، حُطّی، کَلِمن، سَعْفَصْ، قَرِشَت، ثَخّذْ، ضَظَغْ

بعضی این هشت قسمت را اسم هشت مَلَک گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که سلطانی بوده و هشت پسر داشته و اینها نامهای پسران او بوده است اقوال در باره‌ی آن حروف بسیار است در کتاب جزوات میرداماد (قدّس سرّه). در این حدیث نبوی آمده است: «تَعَلَّموا اَباجاد وَ تَفْسیرُها» و در جای دیگر حدیث کریم نبوی می‌فرماید: یا علیّ وَیْلٌ لِعالِمٍ لایَعرِفْ تفسیر اَبجاد و اِنَّ علیّاً کانَ یَعرِفُ الفِتَن مِن جُعَسِقُ و نیز الابجد مرکوزٌ فی لوح محفوظٌ و نیز الاَعْداد اَرواحُ وَالحُروفُ اشباحٌ وَالعَدَد کأَسْنانِ المفتاحُ اِذا نَقَصَتْ اَوازْدادَت لایَفتَحُ الْباب وَالزِّیادَةُ عَلَی العَدَدِ المَطْلُوبِ اِسرافٌ وَالنَّقْصُ مِنهُ اِخلالٌ.

اعداد روح‌اند و حروف قالب آنهاست. بنابراین معلوم می‌شود که ابجد بسیار قدیمی است و تعلّق به عالم بالا دارد و برای هر حرفی عددی معیّن شده است و آن حساب را ابجد می‌گویند و جُمَل نیز گفته‌اند.

برای تعیین اعداد حروف ابونصر فراهی در کتاب نِصابُ‌الصِّبیان خود گفته است:

یکان یکان شمر اَبْجَد حروف تا حُطّی
چنان که از کلمن عشرعشر تا سعفص
پس آن گه از قرشت تا ضظغ شمر صدصد
دل از حساب جُمَل شد تمام مستخلص

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰
م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰
ذ	ض	ظ	غ								
۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰								

اساتید فن برای گرفتن اعداد حروف و الفاظ و کلمات و جملات قواعدی گفته‌اند که در اینجا لازم است تذکّر دهیم. برای گرفتن اعداد حروف بهتر آن است که جمله‌ای را که بخواهند عدد بگیرند اوّل آن جمله را ملفوظی یعنی آن طور که تلفّظ می‌شود، به طور جداگانه و مقطّع بنویسند بعد اعداد آنها را جمع کنند مثلاً در کلمه‌ی «حَسَن» حروف را به طور جداگانه می‌نویسند:

ح س ن و اعداد آن را جمع می‌کنند که ۱۱۸ می‌شودو به همین ترتیب همه‌ی ۸ ۶۰ ۵۰ را باید عدد گرفت. گاهی نیز در آن حروف حرفی مشدَّد می‌باشد مثل «محمَّد» که میم در این اسم، مشدَّد است چون در نوشتن یک حرف نوشته شده است و دو حرف در تلفظ است از همین‌رو یک حرف به حساب می‌آید نه دو حرف پس عدد «محمّد» ۹۲ است نه ۱۳۲. و همچنین است حروفی که اشباع شده باشد مثلاً سوره‌ی نور آیه‌ی ۹ یَدْرَوا که در تلفظ دو «واو» است و در نوشتن یکی و در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۶۱: «اَلَّذینَ‌اصْطَفَی‌الله» در اینجا، الف اشباع شده است و در تلفّظ دو الف معلوم می‌شود ولی در حساب عدد یک الف محسوب خواهد شد.

و در بعضی موارد «نون» غیبی در جمله می‌باشد مثلاً در سوره‌ی سبا آیه‌ی ۶۱ «بَعْضُهُم اِلیٰ بَعْضِ‌القول» یا در سوره‌ی صافات آیه‌ی ۷ «بِزینَةِ‌الکَواکِب» که این قسم «نون‌ها» عدد ندارد و محسوب نمی‌شود. همچنین همزه‌هایی که در آخر کلمات عربی می‌باشد مانند «مَنْ یَشٰآءُ» وَ «اَولیاءَالله» که همزه‌ی بعد از الف است و یَؤُدُهُ که همزه‌ی بین «واو» و «دال» است، یک عدد به حساب می‌آید و در بعضی موارد چون تلفّظ نمی‌شود و بر صفحه نوشته نمی‌شود، به حساب نمی‌آید مانند انبیا، اولیا، اصفیا، اشقیا، ازکیا. و در بعضی موارد همزه نوشته شده ولی

تلفّظ نمی‌گردد که به آن همزه‌ی مضاف گفته می‌شود مثل همزه‌های بالای این کلمات: مایهٔ دانش، قدوهٔ تکوین، وسیلهٔ نجات و زبدهٔ انام که علامت ربط کلمه‌ی اوّل به کلمه‌ی دوم است و عدد ندارد. در گذشته اعداد حروف و استعمال آنها به قدری رایج و محفوظ اشخاص شده بود که بر صفحات کتابها به جای صفحه‌گذاری، حروف را می‌نوشتند.

مرحوم ابوالحسن حافظیان (قدّس سرّه) در کتاب **لوح محفوظ** می‌گوید:

اَلاَسْمآءُ تَنَزَّلُ مِنَ‌السَّمآء

بین حروف هم مثل سایر اشیا رابطه و تناسب و اُنس و محبّت است.

به هر سرّی و به هر جانی و به هر روحی
به هر نباتی و هر دانه‌ای که در دنیاست
به ذرّه بین نظربینی ار عیان بینی
حکایت دل مجنون و حالت لیلی است
(حافظیان)

چون بیشتر مردم رابطه‌ی بین حروف و اسما را نمی‌دانند و متوجّه نیستند که چگونه بین بعضی حروف و اسما رابطه و مناسبت می‌باشد، مثالی ذکر می‌کنیم برای اسم «موسی» و «سینا» که چگونه حروف این دو اسم با یکدیگر مربوط و منسوب و مأنوس‌اند.

اسما را می‌نویسیم: موسی – سینا

از یکدیگر جدا می‌کنیم: م و س ی – س ی ن ا

حال در دو سطر می‌نویسیم: م و س ی
س ی ن ا

بین این حروف را خطی می‌کشیم: م و | س ی
س ی | ن ا

باز از دو طرف خط این اسامی پیدا می‌شود: م و س ی
س ی ن ا

www.telasm.com

مراتب اوراد و اذکار:

اوراد و اذکار دارای مراتب کبیره، متوسط و صغیره هستند:

۱- مراتب کبیره را به تعداد ابجد کبیر حساب می‌کنند (حروف تشدیددار را یک حرف به حساب می‌آورند)، مثلاً مرتبه‌ی کبیره‌ی الله (۳۷) و صمد (۱۳۴) است.

ا= ۱ ، ل= ۳۰، ا= ۱ ه=5 ⇐ ۳۷

ص = ۹۰، م = ۴۰، د = ۴ ⇐ ۱۳۴

۲- مراتب متوسطه: اعشار مراتب کبیره را می‌گیرند و باقی‌مانده را به آن اضافه می‌کنند مثلاً مرتبه متوسطه‌ی صمد می‌شود: ۱۳+۴=۱۷

۳- مراتب صغیره: جمع ارقام مطلقه است. مثلاً صمد مساوی است با (۸=۴+۳+۱).

برای حضور قلب می‌توانیم مراتب صغیره یا متوسطه یا کبیره را مورداستفاده قرار دهیم که همان مرحله‌ی عبادت است. حال اگر در مرتبه‌ی اطاعت باشد چه حضور قلب داشته باشیم یا نه باید ذکر را گفت، حتّی اگر مریض هم باشیم باید با ایما و اشاره بخوانیم. مرشدهای قدیم برای هر کس یک نوع ذکر می‌دادند که باید تا آخر عمر خود به کسی نگوید، بعداً باز خود مرشد آن ذکر را عوض می‌کرد. اگر شاگرد ذکرش را به کسی دیگر بازگو می‌کرد، اثرش از میان رفته بود.

همان‌گونه که یادآور شدیم «ذکر» یعنی یادآوری، در هر حالی که هستیم خود را تنها نبینیم و خدا را حاضر و ناظر بدانیم، این نامهای خدا برای تفهیم و تفهّم ماست والاّ او اسمی ندارد.

مراتب ذکر خفیّ و ذکر جلیّ:

عرفا می‌گویند ذکر خفیّ مراتبی دارد؛ مرتبه‌ی اوّل **«حالت مراقبه»**، مرتبه‌ی دوم **«حالت خرق عادت»**، مرتبه‌ی سوم **«حالت خلسه»** و مرتبه‌ی چهارم **«فنا فی‌اللهی»** و از خود بی‌خودشدن و از خدا، آگاهی‌یافتن است. افراد به هر مرتبه‌ای از مراتب فوق که برسند کارشان هم در همان مرتبه خواهد بود.

www.telasm.com

ذکر جلیّ دو نوع است:

۱- برای سرور و تحریک روح (در مدح و توصیف خداست)؛ خاصیتش این است که انسان را از کدورت و غبار مقتضیات مادّیّات نفس امّاره تصفیه می‌کند.

۲- برای تقرّب به خداست؛ اذکاری هستند که اسمای جلاله‌ی خدا (مانند الله، حیّ، قیّوم و...) در آن باشد.

اگر جمعی هم‌آهنگ و هم‌هدف باشند (چون در امری اجتماع مقدّم بر خود است) ذکر جلیّ مقدّم بر ذکر فردی است، مانند این که نماز جماعت از نماز فرادا برتر است. ولی اگر چنین شرایطی نباشد، ذکر فردی، حال معنوی ایجاد خواهد کرد. البتّه به طور مطلق نمی‌شود ذکر جلیّ را بر ذکر خفی ترجیح داد. مثلاً وقتی به حالت **فنا فی‌اللهی محض** رسیدیم دیگر بحثی در نوع اذکار نمی‌ماند زیرا انسان محو لقای خدا شده است.

ذکر برای فَرَح و سرور، یک نوع ورزش روح است. ذکر (جلیّ و خفیّ) برحسب مقرّری است. ذکر مقرری، میزان و مقدارش معین است و نباید کم و زیاد شود. مثلاً اگر قرار است (۱۱۰) مرتبه «علی» بگوید؛ نباید کم و زیاد شود؛ فقط همان اسم را باید تکرار کند و اضافه بر آن چیزی نگوید. اگر کسی در عبادت دسته‌جمعی شرکت کرد و حواسش هم جمع بود، هم فیض فردی می‌برد، هم به تعداد شرکت‌کنندگان به او فیض می‌رسد. اگر شرکت‌کنندگان حواسشان جمع نباشد، خودشان را از فیض محروم می‌کنند؛ و اگر یک فرد در بین آنها حواسش جمع باشد همان‌طور که گفته شد فیض خودش را از هر دو جانب (فردی و جمعی) می‌برد.

نحوه‌ی ذکر اسما به حروف ابجد:

وقتی یکی از اسماءالله را به حروف ابجد ذکر می‌گوییم، اگر بخواهیم «یای ندا» اضافه کنیم باید قصد خود را بیان داریم؛ یعنی بگوییم خداوندا منظورم عدد فلان اسم است و «یا» را هم به عنوان ندا می‌گوییم یا این که قصد کنیم به تعداد عدد فلان اسم، عدد یازده هم که عدد «یا» می‌شود به آن اضافه کنیم.

مراحل ذکر:

«ذکر» در مرحله‌ی اوّل، عبادت و صلوة و دعاهای مرسومی است که معنی خواندن و طلب می‌دهد. در مرحله‌ی دوم، **ذکر جلیّ** است که در آن اشراق پیدا می‌شود؛ انسان در خود فرو می‌رود و به آن وحدت وصل می‌شود.

مرحله‌ی سوم ذکر، ذکر خفیّ است که وارد **«عالم وحدت»** می‌شود، جز به خدا نمی‌اندیشد و جز خدا چیزی نمی‌بیند؛ آنچه که نادیدنی است را می‌بینند و آنچه ناگفتنی است برایش می‌گویند. این عالم را **عالم وحدتِ وجود** می‌نامند.

توضیح: یک عبادت دستوری داریم که تعبّدی است که احکام شرع را به وجود می‌آورد، این احکام توسط پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله مقرر شده است و اساس دین و ترقّی معنویات از آن جا آغاز می‌شود و رعایتش بر همه کس واجب است. در **مرحله‌ی عرفان** علاوه بر دستورات قبلی، اذکاری هم اضافه می‌شود که مفاداً از اسماءالله استفاده می‌شود. بخشی از این اسماءالله را می‌توان در **«اذکار جلیّ»** قرار داد و قسمتی را در «اذکار خفیّ»، ولی به طور کلی همه‌ی اسماءالله را می‌توان در هر دو به کار برد.

«ذکر خفیّ» آن است که انسان در خود فرو برود و فارغ از تمام افکار و اذهان آنچه در وجود طبیعتش هست کنار بگذارد و در **«وجه‌الله»** محسوب شود؛ آن چنان ذکری که مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سجّاده، پیکان تیر را از پای حضرتش کشیدند و متوجّه نشد. خواص ذکر خفیّ تزکیه‌ی نفس و سوق به اشراق و عوالم و تجلّی باطنی است.

«ذکر جلیّ» مثل نماز جماعت است به شرطی که هدف اقامه‌کنندگان یکی باشد، یعنی هدفشان تقرّب به خدا و تزکیه‌ی نفس باشد. «ذکر جلیّ»، گاهی به قصد حضور قلب است، و گاهی برای تقرّب به خداست، و گاهی هم در حال ذوق و سرور است. وقتی برای حضور قلب است، همواره باید از اسماءالله باشد (مانند یا کریم، یا رحیم، یاالله و غیره). وقتی هم که برای تقرّب به خداست باید جنبه‌ی هدایت داشته باشد (مانند لااله‌الاّهو، لااله‌الاّ حق، لااله‌الاّ الله و غیره) یعنی یکی از اسمای الهی را باید طوری ترکیب کرد که عظمت خدا را نشان دهد. وقتی در حال ذوق و سرور است می‌توان تواشیح و مولودی‌هایی خواند که در وصف علی علیه‌السلام و ائمه طاهرین باشد.

شأن و اهمیت قرائت آیةالکرسی:

مفسرین از امامان بزرگوار شیعه نقل کرده‌اند (و اهل تسنّن هم عقیده دارند)، آیةالکرسی شأن عظیم و اثری عمیق در برخورد با مسایل و مصایب دارد، اگر ترکیبات خاصی از آن حاصل شود، «اسم اعظم» را متجلّی می‌سازد. این آیه‌ی شریفه که سیّد آیات قرآن نامیده شده، موکّلی دارد که هدایت و صیانت و برکت را برای قاریِ معتقد، تضمین می‌کند. این آیه که از کلمات «اللهُ لااله الاّ هو» شروع و به «و هوالعَلیّ‌العظیم» ختم می‌شود، ده موقف وقفی دارد که رعایت وقف‌ها موجب اثربخشی و تأثیر ژرف مخصوصاً برای حضور قلب و برای برکت است و به طور کلّی دوایی است که برای هر مرضی شفابخش است.

نام مقدّس و مبارک «علی» هم دواست؛ این اِسم هم بر روح معلاّی مولاعلی علیه‌السلام اطلاق می‌شود و هم از اسماءالله است، اساساً مشتق از علوّ و اسم خداوند است که از آسمان و از سوی پروردگار برای وجود مقدّس امیرالمؤمنین انتخاب و نازل شده است. به هر تقدیر در «ذکر جلیّ» باید شرکت نمود و بعد از هر عبادتی، باید به ذکر خفیّ ادامه دهیم. ممکن است یک حالت اِشراق هم برای انسان حادث شود و کشفیاتی هم بنماید، چون کسی که با عالَم معنا اُنس گرفت، خود به خود نوع ذکر را الهام می‌گیرد و این که چه عالمی برایش حادث شود، آن را هم الهام می‌گیرد. «ذکر جلیّ» برای این است که قلب را آماده کند، وجد و سرور بدهد و آن اِشراق معنوی را به قلب بتاباند تا او را به مرحله‌ی وحدت ذکر خفیّ برساند. آن اِشراق و ذوق و شوق و سرور، وارد مرحله‌ی «وحدتِ وجود» می‌شود که جز خدا فکر و ذکری نکند و به هر چه از مکنونات که بنگرد او را در آن بیند. در این شرایط آن عالَم «ذکر خفیّ» و «عالَم وحدت» است. بُعد طاعت، جنبه‌ی اجرای دستورات شرع است و بُعد عبادت؛ جنبه‌ی عشق و عاشق و ارتباط با خداست، هر حال و کیفیّتی که حال معنوی برایش پیش آورد باید مشغول به آن حال معنوی شود و احتیاج به تشریفات ظاهر از قبیل وضو و قبله و غسل و غیره ندارد. «حال» در «ذکر»، جزء کیفیات است و اصل همان اجرای دستورات است. در عالم معنا کمّیّت شرط نیست، حال و کیفیّت شرط است. این که در اسلام، در مورد نماز و روزه تأکید شده برای این است که شعائر دینی از بین نرود و دین باقی بماند ولی برای معنا همان حضور قلب و با هر زبانی رازونیازکردن کافیست. در هنگام عبادت در بُعد توجّه، باید فکر کنیم که در میان جمع

کثیری در حال کنفرانس هستیم.... تمام مفاهیم و کلمات را باید فهمید و تکرار نمود؛ و از لحاظ خضوع و خشوع، مجسّم کنید در مقابل خدا هستیم و او دارد گوش می‌دهد. در عبادت حضرت حق، اصل عبادت، همان قصد و نیّت است. اگر بت‌پرست از بت حاجت می‌خواهد، خدا به قلبش نگاه می‌کند و مطلبش روا می‌شود چون نیّت و قصدش همان بت است ولی بیچاره نمی‌داند که در ورای آن بت، خدای مدیر و مدبّر و مُجیب است که حاجت را تحقّق می‌بخشد. در مقابل کسانی هستند که حضور قلب ندارند و یک شب تا صبح «اَمَّن یُجیب...» می‌خوانند و خداوند مطلب را روا نمی‌فرماید زیرا خدا با قلب سروکار دارد. و گاهی هم حضور قلب وجود دارد ولی حکمت الهی اقتضای اجابت و تحقق درخواست را ندارد.

فرشتگان؛ موکّل و تجسم ذکر اسماءالله:

اذکاری که مستجاب می‌شوند هریک دارای یک موکّل‌اند و با هر کلمه‌ای یک فرشته همراه است، اذکار که از قلب خارج می‌شود، هر کلمه‌اش یک فرشته تجسّم می‌یابد که هرکدام به نوبه‌ی خود آن کلمه را تکرار می‌کنند، ولی اذکاری که لقلقه‌ی لسان باشد هیچ‌گونه اثری ندارد. تسبیحات اربعه در موقع غیرنماز و ذکر صلوات و ذکر مهم و مؤثر «لاحول و لا قوة الا بالله العلیّ‌العظیم» از مهمترین و آرامش‌بخش‌ترین اذکار است. همچنین در دو وقت ذکر و عبادت خیلی مؤثر است، یکی بین‌المغربین و یکی هم بین‌الطلوعین. و بهترین ذکر در این شرایط «ذکر خفیّ»، بهترین حالات ذکر است و همان‌گونه که بیان شد باید توسط استاد القا شود و اثرات خاصی دارد، دارنده‌ی ذکر نیز باید آن را جزء اسرارش بداند و برای کسی بازگو نکند، زیرا اثرش برای ابد از بین می‌رود و شخص هیچ وقت نمی‌تواند یک ذکر خفی دیگر هم بگیرد. «ذکر خفیّ» حکم دوا را دارد و آن کس که او را می‌دهد، باید استاد و طبیب معنوی باشد تا بداند به هر کسی چه دوای مخصوصی بدهد، اثر ذکر هم بستگی به نظر استاد دارد ممکن است یک حرف معمولی را به عنوان ذکر بدهد و اثرات زیادی هم داشته باشد. ذکر ممکن است در خواب به شخصی داده شود و یا در بیداری به او الهام شود.

تعداد دقیق ذکر یک اسم؛ کد حقیقی و رمز رفع مشکل:

وقتی براساس علم اعداد ابجد، شمارش دقیق ذکر یک اسم را تأکید می‌کنند، رمز فتح صندوق اسرار معنوی و اثربخشی را اعلام می‌کنند، در گشودن درب یک صندوق اگر یک عدد جابه‌جا شود یا تغییر کند و پس و پیش شود، درِ صندوق گشوده نمی‌شود و اسرار نهان و گنج مطلوب حاصل نمی‌شود و اگر در اجرای مکتوب یک نسخه‌ی گنج که در حقیقت نقشه و رمز گنج در آن منقوش و مندرج است، اشتباهی رخ دهد، عملیات گنج‌یابی منجر به ناکامی می‌شود و نتیجه‌ای عاید نمی‌کند و در بهره‌گیری از داروی پزشک نیز به میزان معین، اگر میزان مصرف دارو کم یا زیاد شود، اثرات نامطلوب خواهد داشت. در ذکر "اسماءالله" نیز باید توجّه به کیفیّت و کمّیّت هر دو تمرکز یابد تا اثر کند. اعداد، حروف، نقاط و رنگها هر کدام کلید رمزی هستند، بعضی از اوقات با چند نقطه می‌توان مطلبی را بیان کرد که اگر بخواهند تفسیرش کنند یک کتاب می‌شود. وقتی از مقامات اعلی، در عالم معنا، مطلبی القا می‌شود به علامت رمز است. مفهوم صحیح احصایِ «اسماءالله‌الحسنیٰ»؛ طهارت نفس و اخلاص قلبی و قلب سلیم؛ یعنی قلب و روح عاری از شرک و شک و شبهه و عبودیّت مطلق و حلال‌جویی و عمل و تخلّق به ویژگیهای صفات الهی است. ذکر در تحبیب، تسخیر، تغلیب و تألیف قلوب و تأثیر در نفوس، اثر شگفتی دارد. اگر انسان خداوند را حاضر و ناظر بداند و باایمان کامل، خود را در حضور او مشاهده نماید، خود به خود حضور قلب پیدا می‌شود، اگر کسی حضور قلب نداشته باشد، ایمانش خلل دارد، ایمان کامل مساوی است با اطمینان، چون اطمینان لازمه‌اش ایمان کامل است. از پایه‌های استوار ایمان، حمد است که باید به زبان اظهار شود امّا شکر هم به زبان است و هم به عمل، شکر خودش یک نوع عبادت است، شکر آن است که از نعمتهای الهی به بهترین وجه استفاده‌ی بهینه شود (نه اسراف نه تفریط نه افراط).

یکی دیگر از ارکان پذیرش ایمان عمل صالح و نیکی به خلق خداست. نیّت نیک هم اثر نیک دارد. مظهر ایمان کامل، چهارده معصوم و ابراهیم خلیل علیه‌السلام می‌باشند. بدون ولایت مولا علی علیه‌السلام هیچ کس رستگار نیست، مظهر اکمل ایمان، پیروی کامل از ولایت امیرالمؤمنین است، «ذکر» منهای ولایت علی علیه‌السلام و فرزندان معصومش؛ لقلقه‌ی زبان و خشکی روح است، طراوت قلب و حلاوت لسان در ذکر محمّد و آل اوست. حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای

انجام امر خدا از فرزند عزیزش گذشت، اگر آدمی با همان ندا و ایمان و عقیده به خدا روی آورد، قطعاً نتیجه می‌گیرد. جاهایی را که خداوند، انسان را دعوت به عبادت و اطاعت می‌کند، اگر گوش و قلب، شنوا و رام باشد، هر چه انسان بگوید خدا هم بنابه مصلحت آدمی، نیاز و دعایش را مستجاب می‌فرماید، خلاصه؛ انسان متوکّل و معتقد، به حال خود رها نمی‌شود و خداوند او را مدد می‌فرماید. هیچ کس نیست که عزیزانش را بر خدا ترجیح ندهد، مگر آنهایی که مانند ابراهیم، ایمان کامل به خدا دارند، بقیه خود را دوست دارند نه خدا را. و بالاخره «ذکر» مرحله‌ی نخستین ایمان و فزونی اطمینان مؤمن است. باید مواظب بود که مدّت «خلسه» در ذکر طولانی نشود، چون آدمی را از عمل بازمی‌دارد. آنهایی که از خود جدا می‌شوند، به اصطلاح عرفا، آن حالت را «خلسه» می‌گویند و به اعتباری خلاصی از قید جسم است. اگر مدّت خلسه زیاد شود، حالت «جذبه» و بالاخره لاابالی‌گری پیش می‌آورد، یعنی به حال «بی‌خودی ابدی» فرو می‌رود و دیگر نمی‌تواند از آن حالت بیرون آید و از عمل صالح بازمی‌ماند.

تربیعِ عددی یا مربّعِ اعداد ابجدی:

یکی از اشکال اوفاق، شکل مربّع است، حکمای سَلَف از روی موازین اسرار طبیعی و اسباب عالم و مناسبات امور عَرَضی و نجومی، مربّعی تشکیل می‌دادند و اسمایی استخراج می‌نموده و آن اسما را مؤثر می‌دانسته‌اند و برای حصول نتیجه به ذکر آنها مداومت می‌کردند و مقید نبودند که قرائت آن اسما و مداومت بر آن اعمال، مطابق قانون شرایع و انبیا باشد. امّا علمای اسلام بر اثر دریافت حقایق دین معتقد بودند که باید همه‌ی امور، بر وفق دستورات قائد بزرگ اسلام و تعالیم عالیه‌ی قرآن باشد، لذا خود را مقیّد کردند که این اعمال برطبق دستورات شرع انجام گردد و اسمای مستخرجه باید از اسمای مأثوره (روایت شده) باشد و اَعمال نیز باید در قلمرو نهی شارع مقدّس نیامده باشد.

از این‌رو به جای اسماء مستخرجه. لومائیل - لوخائیل - حولائیل - اسمای مقدّسه‌ی مأثوره، از قبیل ودود - حیّ و قیّوم را استخراج می‌کردند، که البتّه این اسما، مؤثّر و موجب توجّه به ذات یکتا، و عبادت و پرستش خدا و باعث توسل به قادر بی‌همتا و خواست امور و

حوایج از ذات الهی جلّ و علا می‌باشد.

معمولاً اگر این اشکال (مربّع) برطبق تجزیه‌ی حروف اسماءالله و اسمای حُسنای الهی داده شود، متضمّن سرّ عظیم و محل نزول برکات و اثرات خواهد بود.

نقش، لوح و تعویذ:

مربّعی که دارای نُه، شانزده یا بیست و پنج خانه باشد و به اصطلاح ۳×۳ و ۴×۴ و ۵×۵ باشد را به ترتیب مثلّث، مربّع و مخمّس می‌گویند تا ۱۰۰×۱۰۰. اگر هم در خانه‌های آنها اعدادی را که نوشته‌اند تکرار نشود یعنی یک رقم در دو خانه نیاید، و جمع کل هر ستون آن افق، عمودی یا قطری از هر طرف مساوی و یکسان باشد، آن را در اصطلاحِ اهل این علم «نقش» یا «لوح» می‌گویند. و اگر جمع کل آن با اسمی از اسماءالله تعالی یا آیه‌ای از آیات قرآن مطابق باشد آن را «تعویذ» نیز می‌گویند، چه قابل عوذه شده و متبرّک گردیده است. و اگر با اسمی از اسمای خبیثه و شیاطین برابر باشد آن را سحر و جادو گویند و منحوس دانند اگرچه این مطلب وابسته به نیّت درست‌کننده است.

تکسیر حروف اسماءالحُسنیٰ

«تکسیر» یعنی شکستن یا تجزیه‌ی کلمه یا اسم و تبدیل آن به حروف آن اسم و جایگزینی حروف در خانه‌های مربّع و جداول مربّعات که در مورد بسیاری از کلمات و اسمای الهی، صورت می‌گیرد. و غالباً همراه با عدد مربوط به حرف بوده که حروف و عدد آن را در مربعات (خانه‌های کوچک) جای می‌دهند. این شیوه؛ قواعد مخصوص و روشهای ویژه به خود را دارا می‌باشد که تشریح آن از حوصله‌ی این کتاب و حیطه‌ی بحث خارج است.

* * *

شرح ویژگیهای این مجموعه

این مجموعه‌ی پژوهانه از آثار پربرکت «ملاحبیب‌الله بن علی» مشهور به «شریف

کاشانی» است، که به همت "هـ ج. الحسینی" از فارسی به عربی سلیس ترجمه و به کوشش «حسین جهادالحسانی» تهیه و تنظیم و توسط «مؤسسةالبلاغ» در سوریه به زیور طبع آراسته گردیده است. «جهادالحسانی» در مقدمه‌ی عربی کتاب، به تحلیل انگیزه خود در تهیه و تنظیم و تجدید از این اثر گرانبها می‌پردازد؛ و خروج برخی از علوم و پژوهه‌های دینی را از عرصه اصالت تفکر دینی و مذهبی و سرپیچی از روند حیاتبخش «ائمه اطهار» و پیشاهنگان اهداف مقدس دینی، ضایعه بل فاجعه می‌شمارد. او می‌گوید: «این علوم تحت عنوان، دانشهای رحمانی و کتب معنوی حاوی اطلاعات نادرست و معلومات مخدوش و مشکوک است که در اصل خروج از حاکمیت تفکر دینی و اندیشه‌ی "امامان نور" از سویی، و از سوی دیگر شهرت و جلب مال و منال و کسب جاه و مقام و انحطاط جامعه را در پی دارند» به همین دلیل، لزوم بحث وتفحص در خصوص کتب پژوهشی و ریشه‌دار چاپی و خطی که در زیر انبوهی از غبار روزگار در قالب زبانهای مختلف، در کنج انبار کتابخانه‌های بزرگ جای دارد، ضرورت می‌یابد. یکی از همین ذخایر ژرف معنوی که موجب فزونی عشق و اعتقاد و عمل به ارکان باور به خداوند متعال می‌گردد. رساله‌ی شریفه موسوم به «خواص اسماءالحسنی» و معانی آن از میراثهای مکتوب فرید دهر و وحید عصر "حضرت آیت‌الله‌العظمی حبیب‌الله شریف کاشانی" است که به راستی بذر شایسته و مناسبی را در سیر الی‌الله و سلوک طریق حق و حقیقت و بسترسازی به سمت بهشت جاودان در رشد و توسعه‌ی مفاهیم عرفانی نامهای زیبای خداوند، پرورده و بارور ساخته است. که ناشر نسخه قدیمی در تبیین این مجموعه، آن را مشتمل بر ادعیه و طلسمات برای حاجات مشروعه بهترین نسخه می‌داند و معتقد است تاکنون هر چه طبع شده از قول فلان مرشد و فلان درویش، بی‌اصل و سند بوده لذا جناب آقای غلام علی‌خان و جناب حاج علی‌اکبر تاجریزدی، متصدی طبع و نشر و انتشار این نسخه‌ی شریفه شدند و مجموعه را همراه با مکتوبه شریفه متعدده در اخبار رجعت و ظهور و اسرارالحسینیه که در حواشی آن درج نموده بودند فیض آن را جهانشمول ساخته تا هرکس به اندازه‌ی فهم و استعداد خود بهره‌مند گردد.

اینجانب (راقم سطور) نیز که از دیرباز مشتاقانه در پی تحقیق و تفحص چنین مجموعه‌ی گرانقدری بودم و بر اذکار و اوراد از مربیان ذیصلاح خویش از جمله مرحوم حاج حسین

صدری، دریافت و به آثار پر برکت آن نیز دست یافته بودم با شیفتگی در پی یک مجموعه‌ی اصیل و ریشه‌دار بودم که با این اثر ارزشمند از شخصیتی موثق و عالیمقام به زبان عربی برخورد کردم پس از مطالعه دریافتم، مطلوب خود را یافته‌ام، با پیشنهاد برادر ارجمندم جناب آقای «دریابیگی» که طبعی لطیف و نکته‌سنج و معنایاب دارد به ترجمه آن همت گماشتم و وقتی به نسخه‌ی فارسی آن دست پیدا کردم نثر آن را مغلق و پیچیده و تصاویر را درهم و مغشوش یافتم. با صلاح‌دید و مشورت با آن برادر گرانقدر مبنا را ترجمه‌ی عربی کتاب که حقیقتاً منقّح و سلیس تعریب گردیده بود قرار دادم و لطایف و نکاتی تفحص‌آمیز را به گونه‌ی پژوهه‌های تحلیلی در پایان هر مبحث افزوده و اساس و ریشه و تفسیر و شرح اسما را نیز بر آن مزید ساختم.

در این میان از آثار تحقیق و پژوهه‌های ژرف عالمان عارف وکتب ایشان نیز بهره‌ها گرفتم و قبساتی از انوار پژوهشی این آثار را بر مجموعه‌ی «ملاحبیب شریف کاشانی» اضافه نمودم و مقدمه‌ای نیز در زمینه‌ی ذکر و انواع آن و توضیح و شرح برخی مفاهیم در فرهنگ ذکر و نام‌شناسی الهی را به نگارش درآوردم. اشتیاق اینجانب به این اثر گرانسنگ به اخلاص و ایثار و بصیرت و ذهن درّاک و عارفانه «ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» برمی‌گردد. از آنجا که آن بزرگوار شیفته‌ی قرآن و اهلبیت علیهم السلام بود و آثاری مشحون از تیزبینی و درک صحیح مفاهیم معنوی معارف قرآنی و اسلامی دارد که با درک و بصیرتی آگاهانه به نقد و بررسی و گزینش حقایق مسلّم و مستند تفکر دینی می‌پردازد و تشنگان حقیقت را سیراب می‌سازد و سالکان را غنا می‌بخشد. «مرحوم آیت‌الله‌العظمیٰ ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» فرزند عالم جلیل‌القدر «ملاعلی مدد ساوجی» است. پدر بزرگوار وی از علمای بزرگ و از شاگردان مرحوم «ملااحمد نراقی» (صاحب معراج‌السعاده) و مرحوم سیدابراهیم قزوینی بود که در سنّ جوانی به درجه‌ی رفیع اجتهاد رسید و خود دارای تألیفات متعددی است که در بخش شرح زندگینامه‌ی وی در همین کتاب یادآور شده‌ام.

«ملاحبیب‌الله شریف»، در یکی از کتابهایش که در شرح حال ۳۲۰ تن از علمای اسلام نوشته، در باره‌ی ولادت خود می‌گوید: «تاریخ ولادت خود را از میان نوشته‌های پدر بزرگوارم به دست نیاوردم، ولی مادر مرحومم می‌گفت: «ولادت تو، دو سال قبل از وفات

سلطان محمّد شاه قاجار اتفاق افتاد» و تاریخ وفات او آن طور که به دست آمده سال ۱۲۶۴ هجری بوده است بنابراین، سال تولد او ۱۲۶۲ هجری است. (لباب‌الالقاب فی‌القاب الاطیاب، ص ۱۴۹).

«ملاحبیب‌الله» با تلاش فراوان و عاشقانه، به سعی و تلاش خود ادامه داد تا این که در هیجده سالگی به دریافت اجازه‌ی اجتهاد، نایل گردید و خدمات علمی و فکری و اجتماعی خویش را با اطمینان بیشتری پی گرفت. و سرانجام در سال ۱۳۴۰ هجری، در کاشان، دار فانی را وداع گفت و در مزار «دشت افروز» کاشان به خاک سپرده شد که مزار شریف وی، هم‌اکنون زیارتگاه مردم خداجوی کاشان است. خدایش رحمت کناد و مدارج عالیه‌اش را فزونی بخشد.

این مرد بزرگ، دارای تألیفات بسیار ارزشمند و متنوع است. او خود در پایان «لباب‌الالقاب»، ضمن شرح حال خویش (که در سال ۱۳۱۹ هجری نگاشته) نام ۱۳۴کتاب از تألیفات خود را بیان می‌کند. افزون بر این آیت‌الله استادی، در مقاله‌ای از سلسله‌ی «نجوم امت» تحت عنوان «حضرت آیةالله آخوند ملاحبیب‌الله کاشانی» (ره) در ذکر احوال، اساتید، شاگردان و تألیفات او، از ۱۶۲کتاب و رساله یاد کرده‌اند. (مجله‌ی نور علم شماره‌ی ۵۴، ص ۳۷).

کتابها و مقالات او، در موضوعات مختلف (اعم از: فقه، اصول، حدیث، ادبیات، منطق، عقاید، عرفان، تفسیر، تراجم و علوم غریبه) و به هر دو زبان فارسی و عربی، نگارش یافته است.[1]

از مجموع کتب و رسائل این محقق پرآوازه، چیزی کمتر از ۶۰ عنوان تاکنون به چاپ رسیده که از این تعداد، طبع بیش از بیست عنوان در زمان حیات مؤلف صورت گرفته است گفتنی است که اخیراً از فضلای حوزه علمیه‌ی قم و کاشان نسبت به گردآوری، تحقیق و نشر آثار «آخوند ملاحبیب‌الله» همّت ورزیده‌اند که تلاشی درخور تقدیر است.

یکی از رسائل «مرحوم آخوند ملاحبیب‌الله» که به عربی نگارش یافته، رساله‌ی «قبس‌المقتبس»، فی شرح حدیثِ «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» می‌باشد که مؤلف محترم در

۱ – رجوع کنید: ملاحبیب‌الله کاشانی، عبدالله موحّدی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی؛ ذریعةالاستغناء فی تحقیق مسألةالغناء، الشریف کاشانی، مرکز احیاء آثارالشریف‌الکاشانی، قم، ۱۴۱۷ هـ مقدّمه؛ نیمسالنامه‌ی عربی علوم‌الحدیث، ش، ص ۳۳۶ به بعد.



کتاب «لباب‌الالقاب» خویش ذیل شماره ۵۷ از تألیفات خود، از آن نام می‌برد و همان‌طور که در پایان این رساله ذکر شده، آن را در سال ۱۲۷۸ (یعنی در شانزده سالگی، همان سالی که اجازه روایت از استادش دریافت کرده تدوین کرده است).

این رساله، شرح جالب و پژوهانه‌ای است در موضوع حدیث نبوی و علوی «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» که از این عالم بزرگوار به یادگار مانده و متأسفانه در زمان وی به چاپ نرسیده است. «مرحوم ملاحبیب‌الله» در این رساله، کوشیده است تا با رفع شبهات و رفع اشکالات موجود در خصوص یک حدیث، به تبیین معارف دین و مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بپردازد: ابتدا مطرح می‌کند که محال‌بودن شناخت ذات الهی و رسیدن به حقیقت ذات الهی و بلکه صفات ذاتی، از مسلّمات عالم امر است و با بیان مستدل و قوی در این زمینه، این حقیقت را توضیح می‌دهد. سپس به نظریه‌ی صوفیه در این باره اشاره می‌کند و به شدّت، نظر آنان را ردّ می‌نماید. آنگاه به تعارض و ناسازگاری ظاهری آن اصل مسلّم حقیق با حدیث شریف «مَن عرف نفسه فقد عرف ربه» توجه می‌کند و اشکال ایجاد شده را با توضیح و تفسیر حدیث شریف نبوی و علوی و بیان نظرات مختلف در باره‌ی آن، به روشنی پاسخ می‌دهد. در پایان، نظریه‌ای نوین و استوار نیز از خود ارائه می‌دهد و با تأیید بعضی از تفاسیر، به مقاله پایان می‌بخشد. (به نقل از مقاله، محمود شریفی در فصلنامه علمی - تخصصی علوم حدیث شماره ۴، تابستان ۱۳۷۶).

لازم به یادآوری است منابع مورداستفاده در تحلیل‌ها و پژوهه‌های تحقیق اینجانب عبارتند:

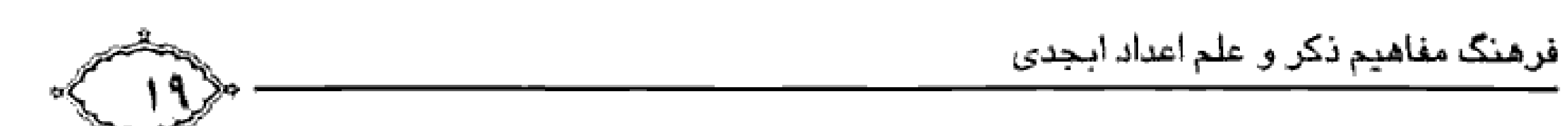
۱- شرح و تفسیر لغات قرآن، براساس تفسیر نمونه تألیف: جعفر شریعتمداری چاپ آستان قدس رضوی

۲- رساله‌ی بحرالغرائب تألیف: محمدبن ابوسعید هروی چاپ اسلامیه

۳- ختوم و اذکار (شفا و درمان) تألیف: حجت‌الاسلام سیدمحمدتقی مقدّم ۴- اسماءالحسنی و سیر و سلوک الی‌الله تألیف: سیدکاظم ارفع انتشارات فیض

۵- ادعیه و ادویه تألیف: حاج میرزا رضا سقازاده واعظ. انتشارات اسلامیه

۶- لوح محفوظ تألیف: سیدابوالحسن حافظیان چاپ کراچی



در پایان ضمن تشکر و تقدیر از برادر گرانقدر «جناب آقای دریابیگی» که ترجمه و تألیف اثر را ترغیب نموده و مجموعه را مورد بررسی و کنکاش قرار داده، تشکر و قدردانی می‌نمایم. خداوند متعال همه‌ی عاشقان طریق سیر و سلوک را مورد عنایت و حمایت و ما را شایسته‌ی تبیین مفاهیم و حقایق و مقاصد عالیه‌ی اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام و عمل به احکام نورانی دین مبین فرماید.

محمدرسول دریایی

۱۵ شعبان ۱۳۸۳

www.telasm.com
www.telasm.com

زندگینامه ملاحبیب‌الله شریف کاشانی

(مؤلف کتاب)

ملاحبیب‌الله شریف فرزند علی مددبن رمضان ساوجی کاشانی - از علمای امامیه‌ی قرن (چهاردهم قمری) بود.

پدرش از علما و فضلای ساوه بود که به قزوین مسافرت نمود و در آنجا رحل اقامت افکند و مدتی در آنجا متوطن شد و سپس به کاشان عزیمت کرد و در آن دیار ازدواج نمود و ماندگار شد، «ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» (مؤلف این کتاب) حدود سال ۱۲۶۲ (هق) در کاشان بدنیا آمد و در آن خطّه رشد و تربیت یافت[1]...

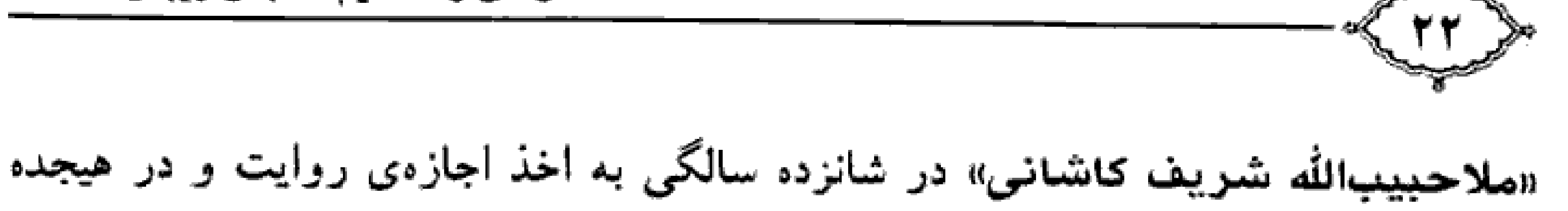
دوران بالندگی و تحصیلات وی:

آن بزرگوار در حالی که پنج سال بیشتر نداشت تحت تربیت و تدریس علاّمه سیدحسین‌بن محمدعلی‌بن رضا کاشانی از اعاظم علمای آن روزگار در کاشان، قرار گرفت و با درایت و روشن‌بینی ویژه‌ای که داشت به تربیت و تدریس ملاحبیب‌الله همّت گماشت. نخست مبانی اصولی را به او آموخت و مقدمات علوم و معارف را رأساً به وی آموزش داد و در مکتب خود تهذیب نمود تا به درجاتی از درک والای مفاهیم علوم دینی و معارف نایل آمد.

---

۱ - طبقات اعلام‌الشیعه / آقابزرگ تهرانی / ص ۳۶۰ ج ۱ / چاپ نجف و نیز «معجم‌المولفین» / عمر رضا کحاله / ص ۷۸ / ۳۴۰ چاپ دمشق / و نیز اعیان‌الشیعه / محسن‌الامین‌العاملی / ص ۹۴ /ج ۲۰.

www.telasm.com
www.telasm.com

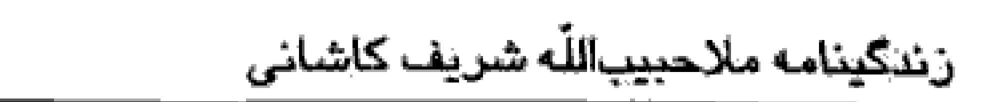


«ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» در شانزده سالگی به اخذ اجازه‌ی روایت و در هیجده سالگی به درجه‌ی اجتهاد نایل گردید. خود در «لباب‌الالقاب» فرماید: «هشت یا نه ساله بودم که پدرم در ساوه از دنیا رفت» و سال وفات پدرش ۱۲۷۰ (ق) است بنابراین تاریخ تولد او ۱۲۶۲ (ق) می‌باشد. استاد وی (حاج سیدحسین کاشانی؛ جدّ آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی)، کوشش بلیغی در روند تربیت و تدریس او مبذول داشت وقتی سنّ وی به شانزده سالگی رسید، استاد بزرگوارش به طور کامل به او اجازه‌ی روایت را عنایت نمود. مدتی در کاشان توطّن داشت سپس به تهران مهاجرت کرد و ابتدا کتاب «فصول» را نزد شیخ محمد فرزند دختر مؤلف (یعنی مؤلف‌کتاب‌الفصول) و سپس به مدّت دو سال نزد میرزامحمد اندرمانی و در پی آن نزد میرزاابوالقاسم کلانتری تهرانی و نزد ملاّهادی مدرس تهرانی فراگرفت. و آنگاه به عراق رفت (۱۲۸۱ق) و هنگامی که به کربلا رسید خبر درگذشت شیخ مرتضی انصاری را شنید، و در همانجا ماندگار شد. سپس مدتی کوتاه نزد ملاحسین‌بن اردکانی حائری معروف به فاضل اردکانی تلمّذ و آنگاه نجف اشرف را زیارت کرد، و بالاخره پس از مراجعت از عتبات به کاشان آمد و سپس، مدتی هم در گلپایگان رحل اقامت افکند و پس از آن تا پایان عمر مجدداً در کاشان به تدریس و تألیف و هدایت مردم اشتغال داشت. در کاشان، اقدام به تألیف انواع علوم و فنون و معارف پرداخت[1]...

آثار و تألیفات وی:

ملاّ حبیب‌الله شریف کاشانی تألیفات فراوانی به نثر و نظم دارد. در بین این تألیفات که بیش از ۱۳۰ جلد است، کتابها و رساله‌های مختلفی در زمینه‌های گوناگون علوم و فنون و معارف نگاشته است که مهمترین و مشهورترین آنها در عرصه‌ی تفسیر قرآن را می‌توان نام برد و در عرصه‌های شعر و ادب و حکایات و امثال و قصص و نیز علم اصول و ردّیه‌ای بر «بابیت» از جمله‌ی آنها است فهرست برخی از مشهورترین کتابها و رساله‌های وی به قرار زیر است:

۱ - طبقات اعلام‌الشیعه / آقابزرگ تهرانی / ص ۳۶۱ / ج ۱.



۱- رجوم‌الشیاطین فی‌الرد علی‌البابیه

۲- منتقدالمنافع فی شرح‌المختصرالنافع، در ۱۲ جلد

۳- توضیح‌البیان فی تسهیل‌الاوزان

۴- ریاض‌الحکایات فی‌الامثال والقصص

۵- عقایدالایمان فی شرح‌العدیله

۶- منیةالاصول

۷- لباب‌الالقاب فی‌القاب‌الاطیاب

۸- گلزار نظم، فارسی

۹- نصیحت‌نامه، فارسی

۱۰- شکایت‌نامه، فارسی

۱۱- کتاب حاضر؛ در خصوص خواص اسماءالحسنٰی و معانی آن

در زمینه‌ی تفاسیر سوره‌های قرآنی:

ملاحبیب شریف کاشانی، در زمینه‌ی تفاسیر سوره‌های قرآنی آثاری دارد که عبارتند از:

۱۲- بوارق‌القهر فی تفسیر سورةالدهر

۱۳- تفسیر سوره قل هوالله احد به زبان عربی است در ۵۱ صفحه (یا کمتر) که در زمان حیات مؤلف چاپ شده است.

۱۴- تفسیر سوره جمعه (فارسی)

۱۵- تفسیر سوره جمعه (عربی)

۱۶- تفسیر سوره فتح به زبان عربی است و ۱۳۲۲ ق چاپ شده است.

۱۷- تفسیر سوره اعلٰی

۱۸- تفسیر سوره مُلک

۱۹- دُرةالدرر فی تفسیر سورةالکوثر، در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۷ ق به ضمیمهٔ تفسیر سورهٔ قل هوالله احد او در تهران در ۵۱ صفحه چاپ شده است.

- تفسیر سورهٔ فاتحه[۱]

"آیت‌الله آخوند ملاحبیب‌الله کاشانی" روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ ق در کاشان، جهان را وداع گفت. خداوند او را غریق رحمت کناد و در بهشت برین مقیم فرماید.

* * *

منبع اصلی مستندات کتاب حاضر:

یکی از موثق‌ترین منابع ارجاع مفاهیم کتاب "خواص اسماءالله الحسنیٰ" (نام‌های زیبای خداوند) "مرحوم آیت‌الله ملا حبیب الله شریف کاشانی" *(اعلی الله مقامه)*، منقولات و اخبار و مستندات مرحوم بزرگوار "حافظ شیخ رجب بُرسی" از اکابر علما و اعاظم فحول، عارف و ادیب و فقیه گرانمایه‌ی شیعه امامیه است.

"مرحوم آیت‌الله ملاحبیب‌الله" شریف کاشانی، بخشی از چارچوب هندسی حروف و رُقومی‌خود را با تکیه بر آراء و نظرات حضرت "شیخ رجب بُرسی" پایه‌گذاری می‌کند و معارف حروفی و عددی جداول و مکنونات مفهومی‌خواص الاسماءالهی را براساس عقاید مبنایی "رسالةاللمعة من اسرارالاسماء والصفات و الحروف و الآیات والدعوات" حضرت "شیخ رجب بُرسی"، با تشریح ویژگی‌های هندسی جداول حروفی و رُقومی‌نام‌های مبارک الهی تبیین می‌سازد. و موثوقاً و موثّقاً بر این معارف و مفاهیم تکیه می‌کند و به گونه‌ای شیوا مشتاقان و علاقمندان را مجذوب عرصه‌ی ملکوتی اذکار و اوراد و آیات برگزیده می‌نماید.

اکنون به منظور شناخت و پیوند معرفتی با آن ادیب فرزانه و عارف فرهیخته، لمحه‌ای از فرازهای شرح حال آن "اسوه‌ی عرفان" و قدوه‌ی اهل ایمان و ادب و فقاهت که از منابع مرجع و موثّق نکته‌برداری و تلخیص گردیده، تقدیم حضور می‌شود:

"بُرسی"، حافظ شیخ رضی‌الدین رجب (۷۴۳ – ۸۱۳ ق) فرزند محمد بن رجب بُرسی

۱ - طبقات اعلام‌الشیعه /آغا بزرگ تهرانی / ص ۳۶۰ ج ۱ / چاپ نجف / نیز معجم‌المؤلفین /ج ۳ / اعیان‌الشیعه / ج ۲۰ / الذریعة / آغابزرگ فهرست مشاهیر ایران، ج ۳۷۶/۲؛ گنجینهٔ دانشمندان، ج ۲۵۰/۶-۲۵۲؛ ریحانةالادب، ج ۱۸/۵.

حلی. از علمای شیعه در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجرت، از زندگانی او اطلاع در دست نیست. ولی آثار ارزشمند او نشانگر شخصیت ممتاز و مقام والای او در "علم و عرفان و ادب" می‌باشد. محل تولد او را "بُرس" - قریه‌ای بین کوفه و حِلّه - و مسکن او را در حله دانسته‌اند. (برخی نیز در بُرس کاشمر). شیخ حُرّ عاملی او را "فاضل، مُحَدث، شاعر، منشی، ادیب" توصیف نموده، و "علّامه امینی" گفته است: «از عرفای علمای امامیه و فقهای آنها بوده که از علوم گوناگون بهره داشته و امتیاز او در فن حدیث و پیشتازی او در ادبیات و شعر و خوب سرودن آن، مهارتش در علم حروف و اسرار و استخراج فواید آن، آشکار است. و با همه‌ی این‌هاست که کتابهای او را پر از تحقیق و دقت نظر می‌یابی و او را در عرفان و علم حروف شیوه‌های خاصی است. چنانکه در ولایت ائمه‌ی دین - علیهم السلام - آراء و نقطه نظرهایی دارد که برخی از مردمان نمی‌پسندند، و از همین روی او را به غلّو و زیاده‌روی نسبت داده‌اند. ولی حق این است که تمامی‌شئونی را که نامبرده در مورد اهل بیت عصمت اثبات کرده است پایین‌تر از مرتبه‌ی غلّو، و غیر از درجه‌ی نبوت است».

البته "علّامه مجلسی" راجع به آثار بُرسی گفته است: «بر آنچه او به تنهایی نقل می‌کند اعتماد نشاید کرد، زیرا که مشتمل بر مطالبی است که موهم خبط و خلط و غلّو است». همچنین "حرّ عاملی" گفته است: «در کتاب "مشارق انوار الیقین" او افراط و زیاده‌روی هست، و بسا که به غلّو نسبت داده شود». در عین حال "بروجردی" بالصراحه او را تبرئه کرده و گوید: «بُرسی از این نسبت بری است» و علّامه امینی با آوردن پانصد و چهل بیت شعر از او می‌گوید: «چنانکه می‌بینید در این‌ها هیچ اثری از غلّو و ارتفاع نیست». "سید محسن امین عاملی" اشکال دیگری بر "حافظ بُرسی" وارد کرده این که چرا بدون دلیل و برهان بر علم حروف و اعداد اعتماد نموده است؟ "امینی" در پاسخ به این ایراد می‌گوید که علمایی همچون "ابن شهر آشوب" و بعضی دیگر که به این علم استناد کرده‌اند عذر موجهی دارند، و آن عنوان جدل و مقابله به مثل در برابر بعضی از علمای عامّه است، که از راه علم حروف و اعداد خواسته‌اند آراء خود را به اثبات رسانند. از جمله آثار حافظ بُرسی:

۱) مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام بارها در بمبئی و بیروت و ایران چاپ و منتشر شده است، وی در این کتاب گفته: «از ولادت حضرت مهدی (عج) تا هنگام

تألیف این اثر، پانصد و هجده سال فاصله است» و این تاریخ مصادف با سال ۷۷۳ق است. نظر به این که ولادت حضرت مهدی (عج) سال ۲۵۵ ق بوده است؛ ۲) "مشارق الامان و لباب حقایق‌الایمان"، این کتاب تأویل سوره‌ی فاتحةالکتاب است. و نسخه‌ی دست‌نویسی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است: ۳) رسالة فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین؛ ۴) رسالة اللمعة من اسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الآیات و الدعوات؛ ۵) الدرالثمین فی خمسمائة آیة نزلت فی مولانا امیرالمؤمنین به اتفاق اکثر المفسرین من اهل الدین، مولیٰ محمدتقی بن حیدر علی زنجانی، شاگرد مولیٰ خلیل قزوینی در کتاب "طریق النجاة" خود از آن نقل می‌کند، همچنین در کتاب "ریاض المصائب"، تفسیر بعضی از آیات فضائل از آن آورده شده است؛ ۶) لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید، در اصول اعتقادات، بخشی از اشعار او که همه در مدح و منقبت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است در پایان کتاب مشارق او، و قسمتی دیگر در اعیان الشیعة؛ امل‌الآمل؛ و الغدیر، ذکر شده است. مدفن او را مُحدِّث قمی به نقل از کتاب یکی از صوفیه‌ی عصر خود؛ مزار قتلگاه مشهدنوشته، اما در ریحانة الادب گوید: «قبرش در اردستان در وسط باغی است».

منابع:

امل الآمل، ۱۱۷/۲؛ بحارالانوار، ۱۰/۱؛ الغدیر ۳۲/۷-۶۸؛ اعیان الشیعة، ۴۶۵/۶ - ۴۶۸؛ الفوائد الرضویة، ۱۷۹؛ ریحانةالادب، ۳۰۴/۱؛ تنقیح المقال، ۴۲۹/۱؛ الذریعة، ۶۴/۸، ۳۴/۲۱؛ فهرست آستان قدس، ۶۸۲/۱۱.

بیان مؤلف در خصوص رساله‌ی خواص اسماالله‌الحُسنیٰ و معانی آنها

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین، الحمدللّه رب‌العالمین والصّلوة علی مظاهر اسمائه الحُسنیٰ محمد(ص) و آله‌الطاهرین و لعنةالله علی اعدائهم اجمعین

امّا بعد؛ پس چنین گوید عبد ضعیف ابن علی مدد حبیب‌الله‌الشریف که این رساله‌ای است در کمال اختصار، نوشته می‌شود برحسب خواهش بعضی اخوان اخیار، در بیان بعضی از معانی اسماءاللّه‌الحسنیٰ و برخی از فواید و خواص آنها که مأخوذ شده است از جملهٔ رسائل

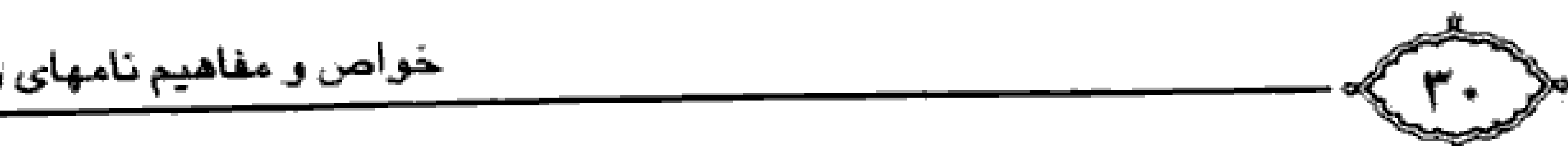
معتبره و پاره‌ای از آنها نیز مقرون به تجربه است. بدانکه در بعضی از روایات از سیّدکاینات علیه آلاف‌الصلواة والتّحیات روایت شده که فرمود بدرستی که برای خدا نود و نه نام است هر کس آنها را احصا نماید بهشت برایش واجب می‌شود و مراد به احصاء خواندن آنها است به تمامها با دانستن معانی آنها و حضور قلب در هنگام خواندن آنها و این اسماء را اسماءالله‌الحسنیٰ می‌نامند و تفسیر (وللّه‌الاسماءالحسنیٰ فادعوه بها) سورهٔ اعراف/۱۸۰ را به این (شرح) می‌کنند و مجموع اینها بنابر مشهور این است[1]:

نام	عدد ابجدی اسماء
۱- هو	۱۱
۲- الله	۶۶
۳- الواحد	۱۹
۴- الاحد	۱۳
۵- الصمد	۱۳۴
۶- الاوّل	۳۷
۷- الآخِر	۸۰۱
۸- السمیع	۱۸۰
۹- البصیر	۳۰۲
۱۰- القدیر	۳۱۴
۱۱- القاهر	۳۰۶
۱۲- العلی	۱۱۰
۱۳- الاعلیٰ	۱۱۱
۱۴- الباقی	۱۱۳

۱ - صحیح‌ترین مجموعه‌ی نامهای نود و نه‌گانه؛ آن‌گونه که در حدیث/مسند احمد/احمدبن حنبل/۲۴۰/ص ۲۶۷ بیروت/نیز/بحارالانوار/علاّمه مجلسی/ج ۶ ص ۲۱۶ چاپ بیروت است. ضمناً نامها را با اعداد ابجد در اصل کتاب نیافتیم عدد نامها را نیز دقیقاً در مورد اسما آوردیم (مترجم).

۱۵- البديع	۸۶
۱۶- الباري	۲۱۳
۱۷- الاکرم	۲۶۱
۱۸- الظاهر	۱۱۰۶
۱۹- الباطن	۶۲
۲۰- الحیّ	۱۸
۲۱- الحکیم	۷۸
۲۲- العليم	۱۵۰
۲۳- الحليم	۸۸
۲۴- الحفيظ	۹۹۸
۲۵- الحقّ	۱۰۸
۲۶- الحسيب	۸۰
۲۷- الحميد	۶۲
۲۸- الحفی	۹۸
۲۹- الرّب	۲۰۲
۳۰- الرّحمٰن	۲۹۸
۳۱- الرّحيم	۲۵۸
۳۲- الذّاري	۹۱۱
۳۳- الرزّاق	۳۰۸
۳۴- الرقيب	۳۱۲
۳۵- الرّؤف	۲۸۶
۳۶- الرّائی	۲۲۱
۳۷- السّلام	۱۳۱
۳۸- المؤمن	۱۳۶
۳۹- المهيمن	۱۴۵

۴۰- العزيز	۹۴
۴۱- الجبّار	۲۰۶
۴۲- المتکبّر	۶۶۲
۴۳- السّيّد	۷۴
۴۴- السّبّوح	۷۶
۴۵- الشّهيد	۳۱۹
۴۶- الصّادق	۱۹۵
۴۷- الصّانع	۲۱۱
۴۸- الطّاهر	۲۱۵
۴۹- العدل	۱۰۴
۵۰- العفوّ	۱۵۶
۵۱- الغفور	۱۲۸۶
۵۲- الغنی	۱۰۶۰
۵۳- الغياث	۱۵۱۱
۵۴- الفاطر	۲۹۰
۵۵- الفرد	۲۸۴
۵۶- الفتاح	۴۸۹
۵۷- الفالق	۲۱۱
۵۸- القديم	۱۵۴
۵۹- الملک	۹۰
۶۰- القدّوس	۱۷۰
۶۱- القوی	۱۱۶
۶۲- القريب	۳۱۲
۶۳- القيّوم	۱۵۶
۶۴- القابض	۹۰۳



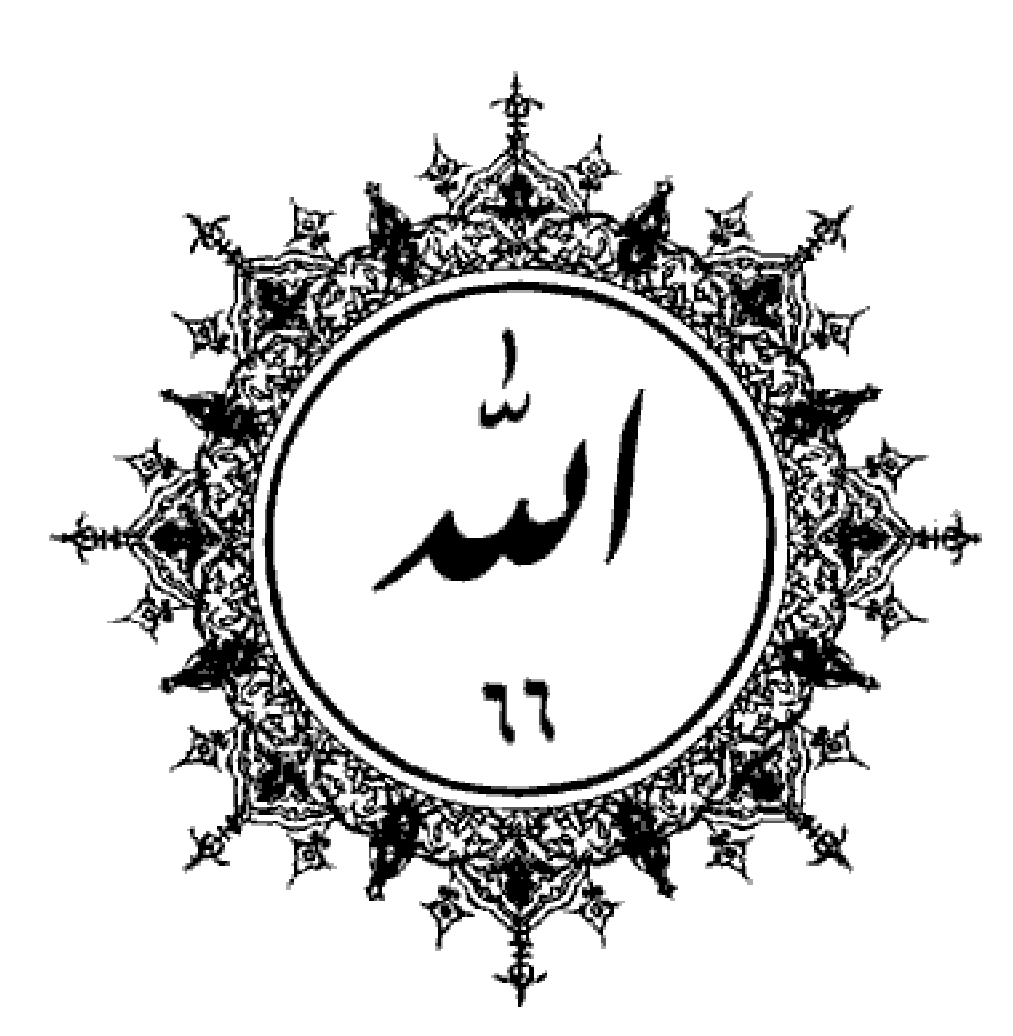
۶۵- الباسط	۷۲
۶۶- قاضی‌الحاجات	۱۳۵۵
۶۷- المجید	۵۷
۶۸- الولی	۴۶
۶۹- المنّان	۱۴۱
۷۰- المحیط	۶۷
۷۱- المبین	۱۰۲
۷۲- المقیت	۵۵۰
۷۳- المصوّر	۳۳۶
۷۴- الکریم	۲۷۰
۷۵- الکبیر	۲۳۲
۷۶- الکافی	۱۱۱
۷۷- کاشف‌الضّر	۱۴۳۲
۷۸- الوتر	۶۰۶
۷۹- النّور	۲۵۶
۸۰- الوهّاب	۱۴
۸۱- الناصر	۳۴۱
۸۲- الواسع	۱۳۷
۸۳- الودود	۲۰
۸۴- الهادی	۲۰
۸۵- الوفی	۹۶
۸۶- الوکیل	۶۶
۸۷- الوارث	۷۰۷
۸۸- البرّ	۲۰۲
۸۹- الباعث	۵۷۳

۹۰- التوّاب	۴۰۹
۹۱- الجواد	۱۴
۹۲- الجلیل	۷۳
۹۳- الخبیر	۸۱۲
۹۴- الخالق	۷۳۱
۹۵- خیرالناصرین	۱۲۴۲
۹۶- الدّیان	۶۵
۹۷- الشّکور	۵۲۶
۹۸- العظیم	۱۰۲۰
۹۹- اللطیف	۱۲۹
۱۰۰-الشافی[۱]	۳۹۱

۱ - در محاسبه اعداد ابجدی ال به حساب نمی‌آید فقط حروف ابجدی محاسبه می‌گردد. «یا»ی ندا نیز در حساب جمل محاسبه نمی‌شود یعنی وقتی می‌گوئیم «یا علی» همان نام «علی» که ۱۱۰ می‌باشد محاسبه می‌گردد و «یا» حساب نمی‌شود. نام‌های مقدس الهی در کتاب ملاحبیب شریف کاشانی پشت سرهم متوالیاً ذکر شده بود «اعداد ابجدی» هر نام مقدس را دقیقاً حساب و در مقابل آن اسم قرار دادیم تا نام پژوهان به سهولت به عدد اسماء دسترسی داشته باشند. (مترجم)

اعداد ابجد ستونی و جدولی

حروف	کلمه	حروف	کلمه
ا = ۱ ب = ۲ ج = ۳ د = ۴	اَبْجَدْ	ق = ۱۰۰ ر = ۲۰۰ ش = ۳۰۰ ت = ۴۰۰	قَرِشَتْ
ه = ۵ و = ۶ ز = ۷	هَوَّزْ	ث = ۵۰۰ خ = ۶۰۰ ذ = ۷۰۰	ثَخَّذْ
ح = ۸ ط = ۹ ی = ۱۰	حُطّي	ض = ۸۰۰ ظ = ۹۰۰ غ = ۱۰۰۰	ضَظَغْ
ک = ۲۰ ل = ۳۰ م = ۴۰ ن = ۵۰	كَلَمِنْ		
س = ۶۰ ع = ۷۰ ف = ۸۰ ص = ۹۰	سَعْفَصْ		



الله اسم اعظم خداست و جامع تمام اسماست، زیرا که موضوع وضع شده است برای ذات یگانه که دارای همه‌ی صفات جمالیّه و جلالیّه است بر وجه عینیّت، چه ذات احدیّت صرف وجود و وجود محض است و تصوّر تعدّد در آن محال است پس ذاکر خدا به این اسم چنان است که او را به جمیع نامها یاد کرده باشد و در شهادت به توحید حقّ، جز این اسم کفایت نکند و وصف هیچ اسمی از اسمای خدا نشود بلکه موصوف و مقدّم بر تمام آنها باشد و در قرآن ذکر آن بیشتر از سایر اسما شده بلکه در دو هزار و هشتصد و هفت موضع از آن ذکر به میان آمده است.[1]

در برخی روایات[2] معتبر نقل شده است که هرکس از روی اخلاص ده مرتبه بگوید: (یاالله) درخواستش رد نشود پاسخش گویند.

۱ - در جلد اوّل کتاب فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم تألیف و تحقیق دکتر محمود روحانی در بحث مربوط به آمار لفظ جلاله‌ی «الله» بخش پایانی صفحه‌ی ۱۰۹ می‌گوید: «و بالاخره با چهار بار شمارش لفظ «الله» در قرآن‌های خطی شماره‌ی ۲۹۳ (مورخ ۷۳۷ هجری) و شماره‌ی ۶۴۹ عمومی (۲۹۲ خصوصی) آستان قدس رضوی که لفظ جلاله‌ی «الله» را با طلا نوشته‌اند به همان عدد ۲۶۹۹ دست یافتیم».
با این محاسبه و پس از حصول اطمینان از نتیجه‌ی آن، بحث راجع به نادرستی آمار دیگر ضرورتی ندارد. اصولاً در طول سده‌های گذشته تاکنون آمار متفاوتی از لفظ جلالهٔ «الله» در مآخذ گوناگون ذکر شده که از ۲۶۷۸ تا ۳۰۲۷ را دربرمی‌گیرد امّا همان‌گونه که یادآور شدیم، این عدد طبق آخرین احصا ۲۶۹۹ است که مورد تأیید نهایی قرار گرفته است. (مترجم)

۲ - اصول کافی /محمّدبن یعقوب کلینی /ج ۲/ ص ۳۷۷.

* عدد کبیر واژه‌ی «الله» (۶۶) است. هرکس با همین عدد (۶۶ بار)، هر صبح و عصر و بعد از نمازها و آخر شب، ذکر شریف «یاالله» را از صمیم قلب بگوید در مسایل دنیوی و اخروی او بسیار مجرّب است.

* مداومت بر ذکر «الله» در خلوت، موجب مشاهده‌ی امور شگفت و شگفتی‌ها خواهد بود.

* فرشته‌ی موکّل واژه‌ی «الله» در عالم ملکوت «اسرافیل» و در عالم مُلک (در جهان خاکی) فرشته‌ای است به نام «قَیْد یَوش».

* کسی که این کلمه‌ی شریفه (الله) را بر اساس عدد ابجدی در مربّعی با تقسیمات چهارتایی بنویسد، کرامت و رضامندی خداوند متعال و خشنودی مردم را به دست خواهد آورد[1] و کتابت آن در تحصیل موارد فوق و عملاً باتجربه حاصل شده است. شکل مربّع مزبور به این قرار است:

۹	۲۲	۱۹	۱۶
۲۰	۱۵	۱۰	۲۱
۱۴	۱۷	۲۴	۱۱
۲۳	۱۲	۱۳	۱۸

شکل شماره ۱

و تکسیر مربّع اسم الله اثر تب‌بُر دارد و در بلغم‌زدایی بسیار مؤثر است و تصویر این تکسیر در شکل (۲) نمایش داده شده است:

۱ - پیداست که منقولات یادشده؛ طهارت نفس و پاکی و اخلاص افراد را نیز لحاظ دارد.

ا	ل	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ا	هـ	ل	ل	ل	هـ	ا	ل
ل	ا	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ل	هـ	ا	ل	ل	هـ	ا	ل
ا	ل	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ل	هـ	ا	ل	ل	هـ	ا	ل
ا	ل	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ل	هـ	ا	ل	ل	هـ	ا	ل

شکل شماره ۲

کسی که به شکل شماره‌ی (۳) نظر افکند، این شکل کفاره‌ی گناهان ۷۰ ساله‌ی او خواهد بود:

یا الله	یا الله	یا الله	یا الله	یا الله
یاالله یاالله	سرب	لی‌ب	دد	یاالله یاالله
	دد هنه	ماد	وب	
	لاهر	باد	سرب	
یاالله	یا الله	یا الله	یا الله	یاالله

شکل شماره ۳

و هرکس خواهان کسب یُمن و برکت و سلامتی از تمام بلیّات و آسیبها و آفات و دفع اضطراب و دغدغه و تشویش باشد شکل شماره‌ی ۴ را به عنوان پناه‌جویی (استعاذه) از آفات (در قطعه‌ای از فلز برنج) ساخته و با خود همراه داشته باشد. شکل (۴)





لا اله	اِلاّ	الله	الله	لطیف	بعباده
٣۴	۶۵	۴٧	١٣١	٨٣	۶۵
۶۴	۶٩	٣٢	٨٢	۶٧	١٣٠

شکل شماره ۴

کسی که سختی و تنگی معاش و بدهی و دیون داشته باشد و مضطرب و پریشان باشد مربّع شکل شماره‌ی (۵) را نوشته و در میان موم عسل نهاده و زیر کلاه یا پوشش سر گذاشته و با خود همراه داشته باشد، فتوحات و پیروزی فراوانی به دست آورده و حال وضعش روزبه‌روز بهتر می‌شود.

فسیکفیکهم ٣٢۵	الله و هو ٨٣	السمیع ٢١١	العلیم ١٨١
العلیم ١٨١	السمیع ٢١١	الله و هو ٨٣	فسیکفیکهم ٣٢۵
الله و هو ٨٣	فسیکفیکهم ٣٢۵	العلیم ١٨١	السمیع ٢١١
السمیع ٢١١	العلیم ١٨١	فسیکفیکهم ٣٢۵	الله و هو ٨٣

شکل شماره ۵

و هر کس هر روز صد مرتبه بگوید (**لااله الاهو**)، خداوند سبحان و رب‌العالمین، او را از اهل یقین قرار می‌دهد و به مقام حقیقت می‌رساند.
نیز اگر کسی در یک جلسه ١٢٠٠٠ (دوازده هزار) مرتبه بگوید (**یاالله یا هُوَ**) خداوند متعال؛ جنّ و انس و پرندگان و وحوش را طوری مسخّر می‌فرماید که از آن شخص اطاعت کنند و خواص و اسرار پنهان و رموز علوم را بر او آشکار

می‌سازد.

مباحث پژوهشی از مترجم

«الله»

پژوهه‌ی ١:

کلمه‌ی «**الله**» عربی است زیرا در قرآن می‌فرماید: (و لَئِنْ سَأَلْتَهُم مَن خَلَقَ السَّمٰواتِ والارْضِ لَيَقولُنَّ الله) لقمان/٢۵ یعنی: اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است خواهند گفت «الله». و این خود می‌رساند که این کلمه‌ی جلاله عربی است. و اکثر محقّقان و دانشمندان، این کلمه (الله) را مشتق نمی‌دانند بلکه گویند اسمی است منفرد برای خداوند که از اسمای اَعلام است.

پژوهه‌ی ٢:

عدّه‌ای دیگر از محققان و دانشمندان کلمه‌ی «**الله**» را مشتق می‌دانند و به شش مورد از موارد با نگرشهای متفاوت در اصل و ریشه اشاره می‌گردد: اوّل: ابن‌عبّاس گوید: از اَلَهَ يَأْلَهُ به معنی تضرّع مشتق می‌باشد. دوّم: گویند مشتق از «لاه» است و الف و لام در آن داخل شده و عرب به شی مرتفع «لاه» می‌گوید. سوم: گویند از وَلَهَ به معنی فَزَع مشتق شده است. چهارم: گویند مشتق از «ولاه» است که واو مزبور حذف و به جای آن همزه جانشین گردیده است و از این جهت به این اسم نام‌گذاری شده است که هر مخلوقی واله و حیران اوست. پنجم: برخی معتقدند که اصل آن «لاها» بوده به زبان سُریانی سپس مُعرَّب گردیده و الف آخرش حذف شده و الف و لام به اوّل آن اضافه شده است. ششم: بعضی نیز معتقدند که از کلمه‌ی (اَلَهَ الفصیلُ اذا اَوْلَع بِأُمِّه) یعنی از اَلَهْ به معنی حرص و آز است چنانچه گویند حریص شد طفلی که از شیر مادر گرفته شده به سوی مادر و شیر او.

و بالاخره «الله» که به فارسی خدا گویند اسم خاص و علم است از برای ذات احدیّت پروردگاری. سمعانی در کتاب روح الارواح گوید: «الله» آن است که

الأهیت» او را سزاست و «الهیّت» ؛ قدرت بر آفریدن است و پدیدآوردن و این صفت حق است جلّ جلاله که قادر است بر ایجاد و اختراع و انشا و ابداع، قدرتش را فتور نه، قوتش را قصور نه، فعلش آلت نه، صُنعش به علّت نه، کردش به حیلت نه، حقّ جلّ جلاله را قدرتی است بر کمال، وحدانیّتی است بی‌زوال، حکمتی است بی‌انتقال، و نیز گوید: (لاوحشتة مع‌الله ولا راحة مع غیرالله.)

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الله» مفهومش معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می‌ورزند، «الله» همان وجود هستی‌بخش است که از درک چشمها پنهان و مستور از افکار و از عقول خلق محجوب است.

بحارالانوار ج ۳/ص ۲۲۲.

تشکیل ساختاری واژه‌ی «الله»

لسان‌العرب در باره‌ی اصل کلمه‌ی «الله» چنین می‌گوید:

«الله» در اصل «اِلاهٌ» بوده و الف و لام تعریف بر آن وارد شده و «اَلاِلهُ» شده است، سپس عرب، همزه را به علّت سنگینی در تلفظ حذف کرده است، وقتی همزه حذف شد کسره‌ی آن را به لام تعریف دادند، و به صورت «اَلِلاهٌ» درآمد و سپس لام تعریف را حرکت دادند، دو لام متحرک در کنار هم قرار گرفتند، اوّلی را در دومی ادغام کردند و به صورت «الله» درآمده است.

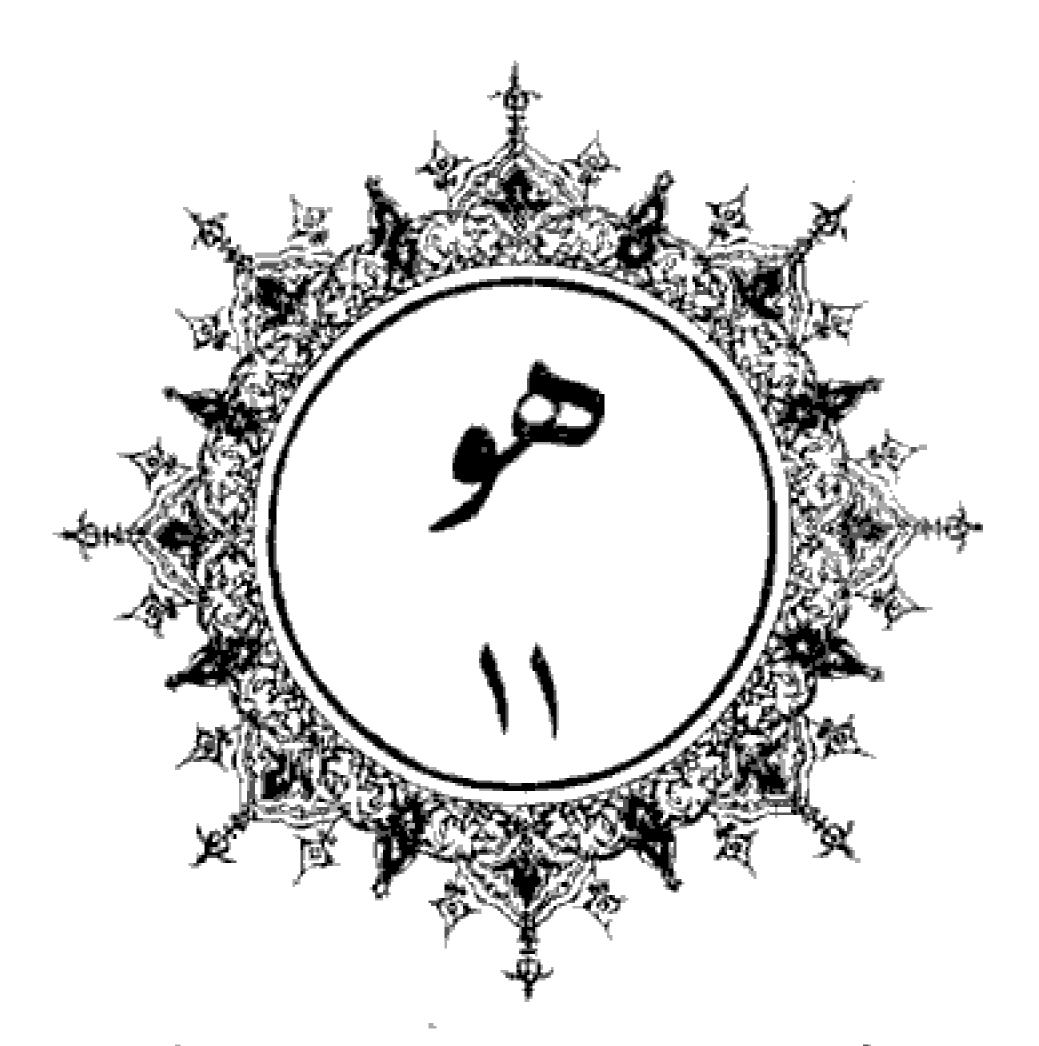
لسان‌العرب؛ ج ۱۳ / ص ۴۶۷.

بعضی دیگر در پیدایی ساختاری واژه‌ی «الله» چنین می‌گویند: اصل «الله» از اَلَهَ بوده است به صیغه‌ی مبالغه رفته و «اِله» شده و بعد «الف و لام تزیین» برسر آن آمده است و تبدیل شده به اَلْاِله سپس در اثر کثرت استعمال الف «اِله» ساقط شده، بعد دو لام در هم ادغام گردیده و تشدید گرفته و به جای الف کوچک (الف مقصوره) که در «اِلٰه» می‌باشد، حالت دندانه‌ی روی «الله» را به وجود آورده است.

پژوهه‌ی ۴:

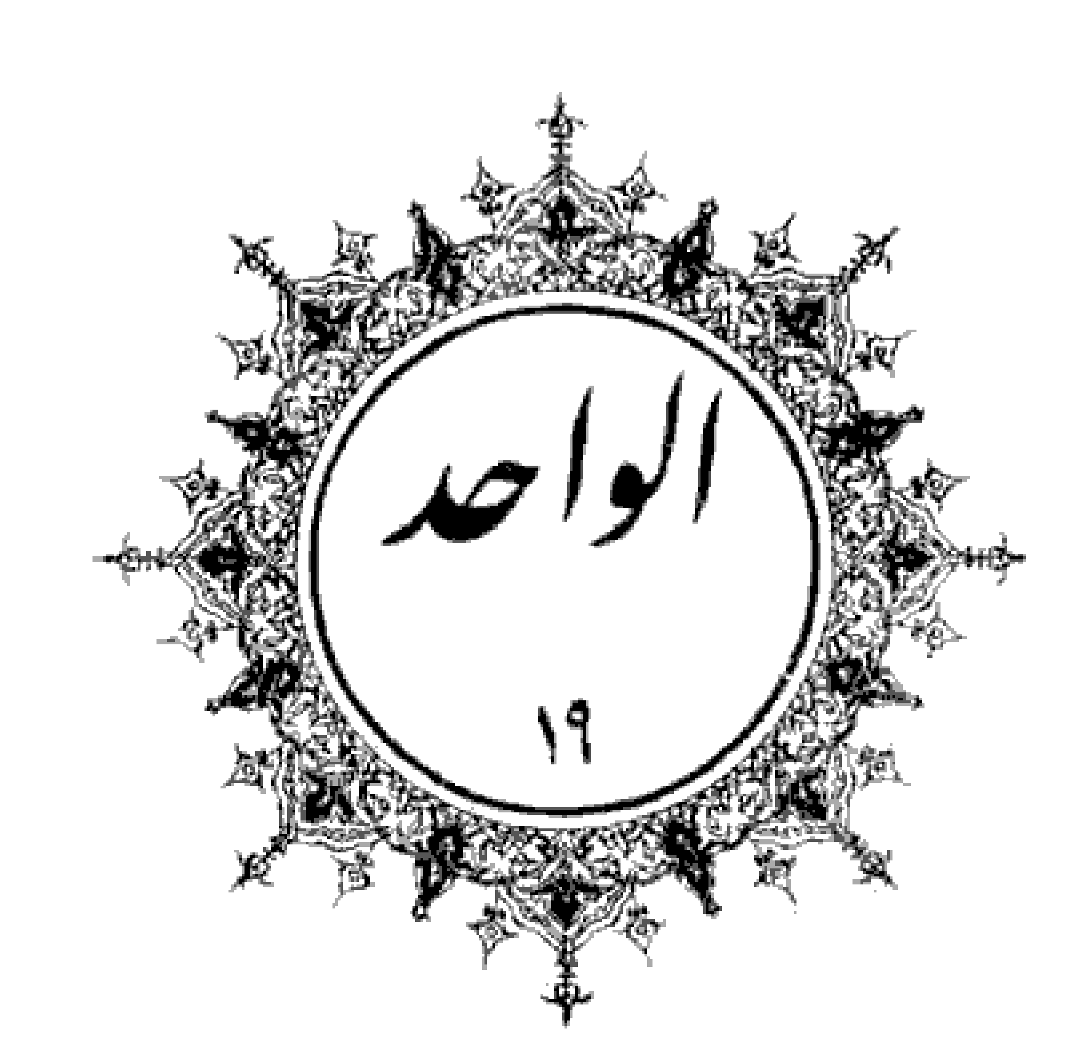
بزرگان علم‌الاسماء از قرآن استناد می‌کنند که «اسم اعظم» خدای تعالٰی آن است که با «الله» شروع و به «هو» ختم می‌گردد و نقطه ندارد. و در پنج موضع از قرآن آمده است: اوّل - در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۶ (آیةالکرسی). دوم - در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۲، سوم در سوره‌ی نسآء آیه‌ی ۸۹، چهارم - سوره‌ی طٰهٰ آیه‌ی ۷ و پنجم در سوره‌ی تغابن آیه‌ی ۱۳ و هر روز یازده بار این پنج آیه را خواندن جهت تسهیل در امور کلی و جزیی مؤثر است و مهمّات او حاصل شود.

www.telasm.com
www.telasm.com



از اسمای ذات بلکه به‌گمان بعضی اشرف از اسم (الله) است چنان که در شرح فارسی دعای عدیله به آن اشاره نموده‌ایم و اگر کسی بعد از نماز صبح هزار مرتبه بگوید: «(یاالله یا هُوَ)» صاحب یقین شود و انوار غیبیّه بر او ظاهر شود و هرکس در نیمه شب با طهارت رو به قبله این ذکر را به عدد مذکور هزار مرتبه بگوید از علوم دین بهره‌مند شود و از اهل معرفت گردد و بعضی ذکر کرده‌اند که در آیاتی از قرآن که ابتدا به «الله» و ختم به «هُوَ» شده در آنجا اسم اعظم خداوند است و این در پنج موضع است از مواضع قرآن که عبارتند از:

یکی در اوّل آیةالکرسی دوم در اول سورهٔ آل عمران سیّم در سورهٔ آل نساء (اَللهُ لااِلٰهَ هوَ لَیَجمعنَّکُم اِلی یَومِ‌القِیٰمةِ) چهارم در سوره طٰهٰ (اللهُ لا اِلٰهَ هُوَ لَهُ‌الاسمآءُالحُسنٰی) پنجم در سورهٔ تغابن (الله لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ وَ عَلَی‌اللهِ فَلیَتَوکَّلِ‌المؤمِنُون) پس هرکس که بر خواندن این آیات مداومت نماید حاجات او برآورده شود (انشاءالله) و برای وسعت و حُصُول غنا و بی‌نیازی خواندن این دعا که از رسول خدا روایت شده روزی سه مرتبه مجرّبست (یااللهُ یا اللهُ یا اللهُ یا رَبُّ یا رَبُّ یا رَبُّ یا ذَالجَلالِ والاِکْرام یا اَرحَمَ‌الرّاحِمینَ یا حَیُّ یا قَیُّوم اَسئَلُکَ بِاسْمِکَ‌العظیمِ‌الاَعْظَم اَنْ تَرزُقَنِی رِزقاً حَلالاً طَیِّباً اِیّاکَ نَعبُدُ وَ اِیّاکَ نَستَعین وَ اُفَوِّضُ اَمری اِلَی‌الله اِنَّ‌الله بَصیرٌ بالْعِباد بِرحْمَتِکَ یا اَرحَمَ‌الرّاحمین.



دومین اسم از اسماءالله‌الحسنی، «الواحد» و به معنای یگانه، یکتا و بی‌همتاست، فردی است که دومین ندارد و در جمله‌ای از روایات تفسیرشده به کسی که تمام زبانها بر یگانگی او وفاق و اجماع و بر وحدانیّت حضرتش از آغاز خلقت و بر ازلی‌بودن وجودش اتّفاق دارند.

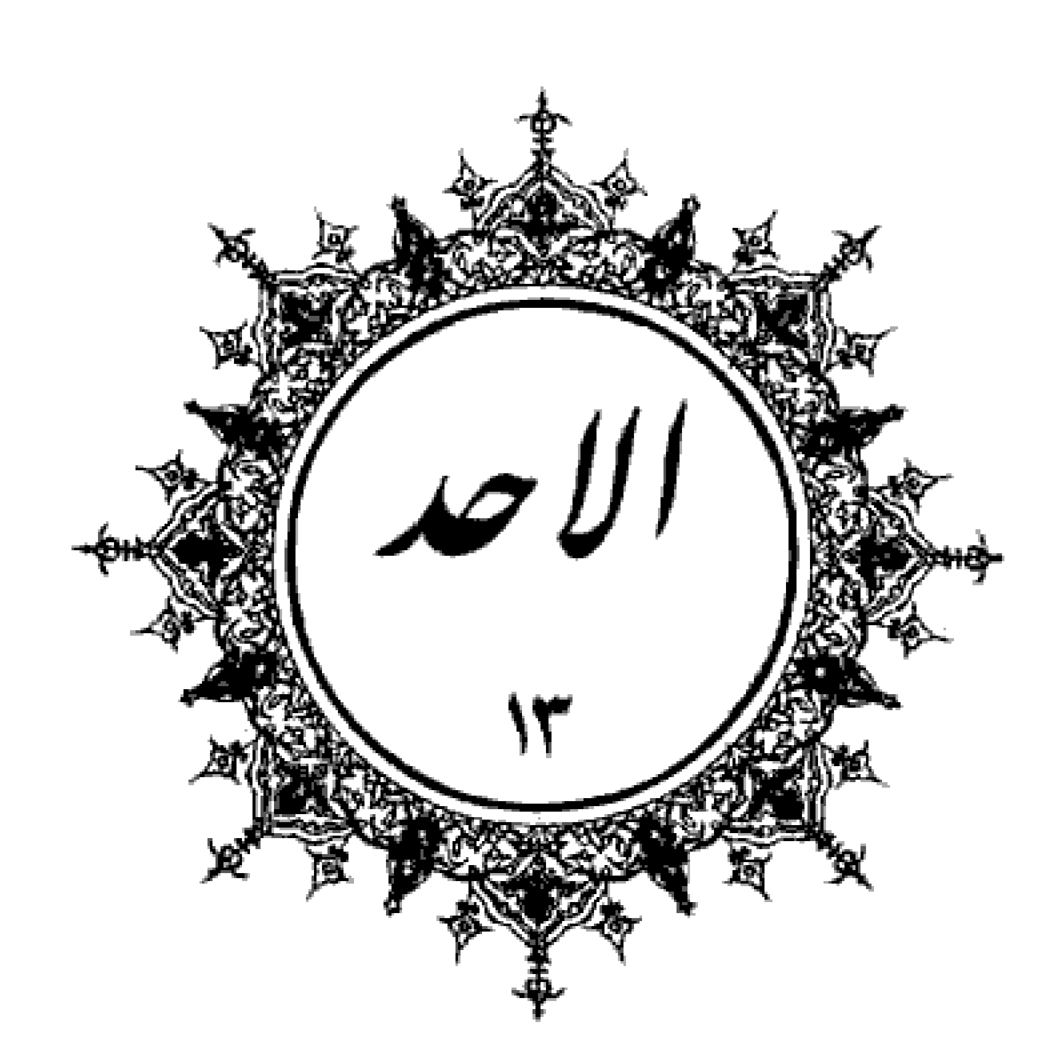
حاصل معنای احدیّت؛ بی‌انبازی و بی‌شریکی و مرکّب‌نبودن و بسیط‌بودن حضرت حق است. و اهل عرفان؛ عبدالواحد را بر بنده‌ای اطلاق کنند که خدا را در دل یگانه بداند و دل را از توجّه به جز حقّ رها و خالص نموده باشد چنان که «عبدالله» را اطلاق کنند بر بنده‌ای که محل تجلّی اسما و صفات باشد و اجمالاً این که مداومت بر این اسم برای حصول انس و الفت و عزّت مجرّب است و هرکس این اسم را بر طعامی بخواند و از آن تناول نماید دلش نورانی گردد و اگر بیماری صعب‌العلاج داشته باشد روزی صد و یک مرتبه این اسم را بخواند ایمن گردد و همراه‌داشتن این شکل (شماره‌ی «۶») نیز برای مطلب مذکور سودمند است و اگر کسی چیزی را گم کرده باشد، در شبی که آفتاب در «برج حمل» باشد صدو بیست و یک مرتبه (۱۲۱) بگوید: یا واحِدُالباقی اَوَّلُ کُلِّ شیئی وَ آخِرُهُ؛ در خواب معلوم او گردد که آن چیز در کجاست و اگر کسی از دشمن بترسد پیش از

www.telasm.com
www.telasm.com

نماز ظهر غسل کند و چون از نماز فارغ شود این ذکر را پنجاه و دو دفعه (۵۲) بخواند دشمن بر او مهربان گردد.

د	ح	ا	و
ا	و	د	ح
و	ا	ح	د
ح	د	و	ا

شکل شماره ٦



«الاحد» یعنی آن کسی که ذاتش مجرّد و مبرّای از اجزاست و کسی است که شبیه و نظیر ندارد و به معنای واحد نیز آمده است و مداومت این اسم برای انقطاع از خلق و رهایی از کثرت مجرّب است و جز «اهل‌الله» و اصحاب فنا مواظبت بر این اسم ندارند و همواره بر این اسم در خلوت و تنهایی مداومت کرده و امور عجیبه مشاهده کرده‌اند و چون کسی هزار مرتبه در خلوت بخواند چنان می‌بینند که فرشتگان با او همراهی می‌کنند و هر کس به هنگام خوابیدن دست راست برگونه‌ی راست گذارد و سه مرتبه بگوید: (لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللهُ اَحَداً صَمَداً وَلا قُوَّةَ الاّ باللّه) از عذاب قبر ایمن شود و از صراط به آسانی بگذرد و بعضی اسم اعظم را در «الواحدالاحد» تبیین نموده و گفته‌اند که مداومت بر این دو اسم موجب کشف اسرار الهیّه و حقایق توحید است و همراه‌داشتن مربّع شماره‌ی (۷) برای هر مطلبی مفید بوده در آن فواید فراوان نهفته است.

د	ح	أ	یا
أ	یا	د	ح
یا	أ	ح	د
ح	د	یا	أ

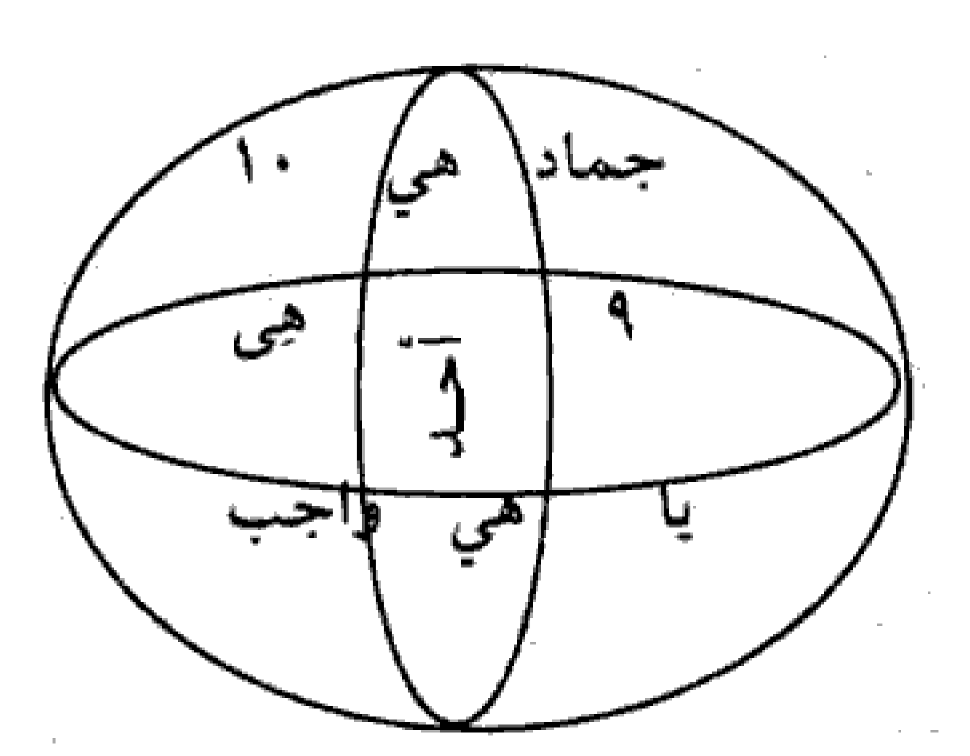
شکل شماره ۷

نیز همراه‌داشتن مربّعی که در آن «واحد» و «احد» تکسیر شده باشد فواید بسیار دارد:

و	ا	ح	د	ا	ح	د
د	و	ح	ا	ا	ح	د
د	د	ح	و	ا	ح	ا
ا	د	ح	د	ا	ح	و
و	ا	ح	د	ا	ح	د

شکل شماره ۸

نیز به همراه‌داشتن شکل زیر نیز فواید فراوانی خواهد داشت:



مباحث پژوهشی از مترجم
«الواحدالاحد»

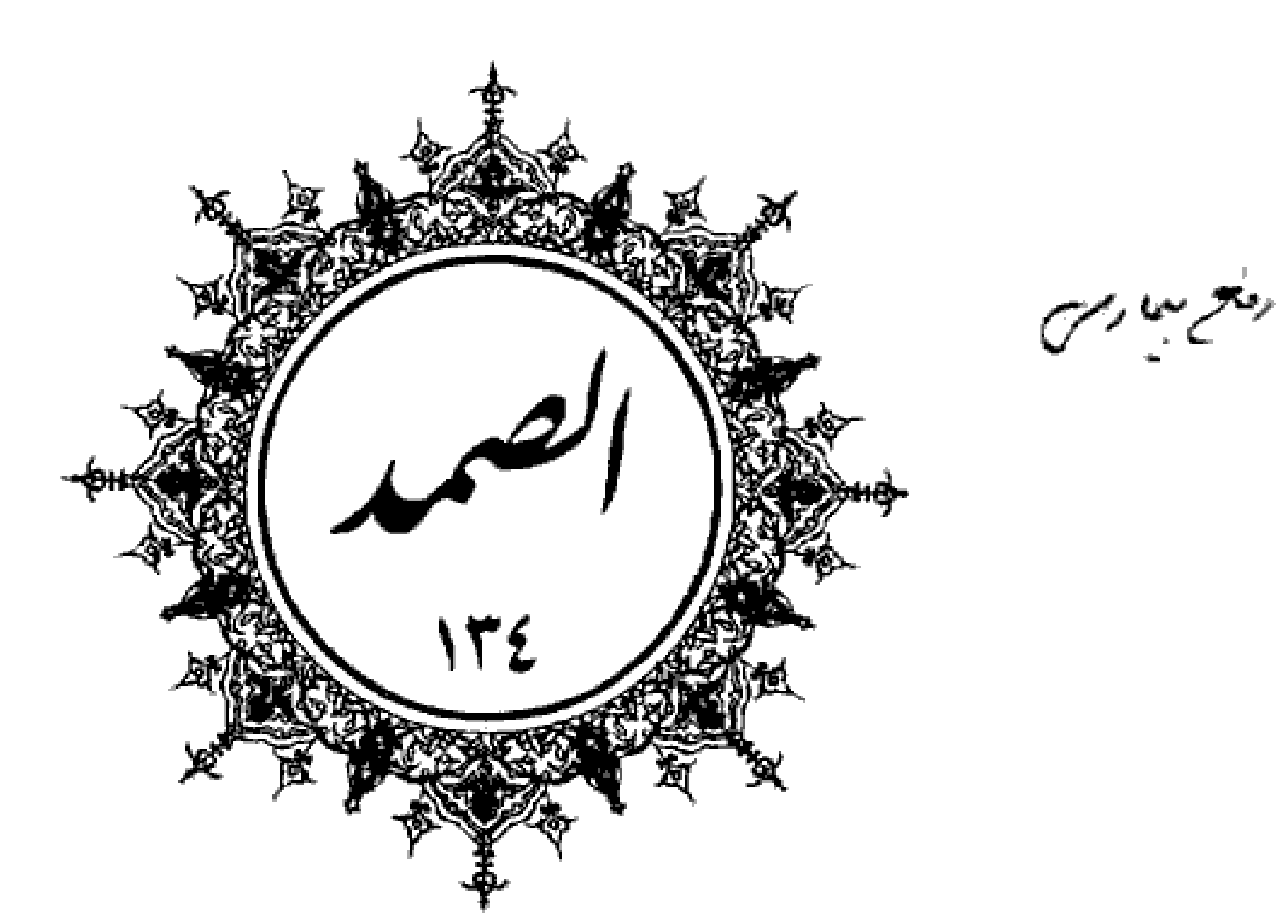
«الواحد»و «الاحد» هر دو از اسامی خداوند متعال و دلیلی بر وحدت و یکتایی ذات بی‌مثال «الله» است. «الواحد» به معنی یکتا می‌باشد و بیست و دو بار در قرآن کریم ذکر شده است. بنابر تحقیقی که در اسم «الأحد» وارد شده است، بازگشت اسم «الواحد» به آن بوده است و «الواحد» مرتبه‌ی ظهور حقیقت «احدیّت» می‌باشد. از این‌رو عرفا با استناد به احادیث وارده در این باب هرگونه

عددیّت یا حتّی اعتبار وحدت عددی را از ذات خداوند نفی کرده و به وحدت اطلاقی وی قائلند که در بردارنده‌ی هرگونه وحدتی در مقام کمال می‌باشد. در مورد لفظ «الأحد» نکته‌ی ظریف و قابل توجهی وجود دارد و آن این است که این لفظ در قرآن کریم بدون «الف» و «لام» معرفه آمده است و به صورت نکره نازل شده است. و این بدان معنی است که صفت مورد شناخت و معرفت مردم همان یگانگی و وحدانیّت حق است ولی احدیت خداوند باری‌تعالی صفتی نیست که قابل شناخته‌شدن باشد زیرا خداوند بی‌مثال و نظیر و یکتایی او ازلی و ابدی است زیرا هیچ چیز به او شباهت ندارد و جایز نیست شیء یا شخصی را همانند او بدانیم. او در معبودیت فرد است و در کائنات نمونه‌ی دومی ندارد. بنابراین صفتی از خداوند که برای انسانها شناخته شده نباشد را نمی‌توان به صورت معرفه آورد.

امیرالمؤمنین **علی** علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر غیر از یک خدا، خدای دیگری می‌بود می‌بایست او هم‌چنین پیغمبری و کتابی بفرستد و از خود خبری بدهد و حال آن که هیچ پیغمبری را نفرستاده زیرا صد و بیست و چهار هزار پیغمبری که آمده‌اند همه از یک خدا خبر داده‌اند و از دیگری خبر نداده‌اند».

قرآن کریم در زمینه‌ی آیاتی که در اثبات صانع دارد بیش از هر چیز روی یگانگی خدا تکیه کرده و بیش از سیصد بار به وحدانیت «الله» با عبارتهای گوناگون اشاره فرموده وگاهی در یک آیه دو بار کلمه‌ی توحید را آورده است. در توصیف کلمه‌ی «الواحد» همین بس که رهایی از شرک معنوی جز به دقّت و فهم واقعی، معنای این کلمه حاصل نمی‌شود.

تعبیر شریفه‌ی «لااله الاّالله» نیز معروف به توحید یا اخلاص است یعنی «ای موحّد در سیر و سفر به سوی او مخلص باش و دیگران را شریک فرائض و نوافل خویش قرار مده؛ وجود خود را بذل وجود او کن تا معلوم شود که در این مرحله جدّاً خداوند یگانه را می‌جویی».



«صمد» به معنی بزرگ و مقصود در جمیع حوایج است و آن کس است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و نمی‌خوابد و آن وجودی است که چون چیزی را اراده کند می‌شود. «صمد»؛ تفسیر به (**لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد**)، شده است و در اخبار، تفاسیر بسیار برای این اسم وجود دارد که ذکر آنها در این مختصر نگنجد و بسیارگفتن این اسم برای رفع گرسنگی نافع است و مداومت بر این اسم سبب بی‌نیازی و رجوع مردمان در حوایج به اوست و نقش‌کردن این اسم بر صفحه‌ای سربی و همراه‌داشتن آن موجب حفظ از احتلام است و اگر کسی این اسم را بر کاغذی بنویسد و با روغن زیتون آن را محو نماید و سپس آن روغن را به مارگزیده یا عقرب گزیده بیاشاماند از درد ناشی از زهر عافیت یابد و هر کس به سردرد شدید (صداع) مبتلا شود حرف «ص» صمد را نود (۹۰) بار بنویسد و بر خود ببندد یعنی بر دستمال نهد و بر سر بندد فوراً عافیت یابد (انشاالله) و هرکس این اسم را بسیار گوید او را از هیچ کس خوف و بیمی نباشد و هرکس که در سحرگاهی وضو ساخته روی بر زمین گذارد و صد و یازده مرتبه (۱۱۱) این اسم را بخواند از اهل یقین گردد و خواندن این اسم به عدد کبیرش که صد و سی و چهار است (۱۳۴)، موجب زیادت رزق است و همراه‌داشتن این نقش (مربّع شماره‌ی ۹) فواید بسیار دارد:

یا	ص	م	د
م	د	یا	ص
د	م	ص	یا
ص	یا	د	م

شکل شماره ۹

و سوره‌ی توحید که دربردارنده‌ی این اسم مبارک است خواص فراوان و اجر و پاداش بی‌شمار را به همراه دارد که در کتابهای مفصل یادآوری شده است و اگر کسی مکسّر این سوره را در مربّع هشت در هشت بنویسد و در آن نظر کند ثواب یک ختم قرآن در نامه‌ی عملش نوشته شود و ایمان او محفوظ ماند و از شرّ دشمنان و جادوگران دراماان باشد. مربّع هشت ضلعی به صورت زیر می‌باشد:

قل	هو	الله	أحد	الله	الصمد	لم	یلد
هو	الله	أحد	الله	الصمد	لم	یلد	ولم
الله	أحد	الله	الصمد	لم	یلد	ولم	یولد
أحد	الله	الصمد	لم	یلد	ولم	یولد	ولم
الله	الصمد	لم	یلد	ولم	یولد	ولم	یکن
الصمد	لم	یلد	ولم	یولد	ولم	یکن	له
لم	یلد	ولم	یولد	ولم	یکن	له	کفواً
یلد	ولم	یولد	ولم	یکن	له	کفواً	أحد

شکل شماره ۱۰

نیز همراه‌داشتن مربّع فوق این خواص را نیز دربردارد از جمله اگر در میان زن و شوهر خصومتی باشد با مشک و زعفران بر داخل کاسه‌ی چینی بنویسد: (یٰا صَمَدُ مِنْ غَیْرِ شبیه فَلاٰ شَیْئَ کَمِثْلِهِ) سپس آن را با آب چشمه بشوید و چون زن و شوهر از آن بنوشند در بینشان سازگاری پیدا شود و دیگر خصومت نکنند.

و هر کس که در روز سه‌شنبه به هنگام زوال خورشید پانصد و ده حرف «ث» بنویسد و در حال نوشتن مکرّر بگوید: (یٰا دآئِمُ یا صَمَدُ) و سپس آن نوشته را در

دیوار خانه رو به روی قبله باشد بیاویزد، در کارها ثابت قدم باشد و مال حرام با روزی او مخلوط نگردد و اگر این نوشته را در کوزه‌ی آبی اندازد و زن و شوهر از آن بخورند، هرگز خصومت نکنند.

پژوهه‌ی نخست در مفهوم «صمد» از مترجم:

«الصمد» از اسماء خداوند به معنی بی‌نیاز و مقصود نهایی می‌باشد که در قرآن مجید یک بار استعمال شده است.

«مرحوم کلینی» «ره» در اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۳ دو روایت در توضیح معنای «صمد» نقل می‌کند که روایت اوّل از "داودبن قاسم جعفری" است به این مضمون:" داود به «امام جواد» علیه‌السلام عرض کرد: فدایت شوم معنای «صمد» چیست؟ حضرت فرمود: «سیّد مطاع و بزرگی که ملجأ و مقصود حوائج بزرگ و کوچک است». روایت دوم در این باب از "جابربن یزید جعفی" است که می‌گوید از «امام صادق» علیه‌السلام دلیلی برای توحید مطالبه کردم، فرمود: «همه‌ی اسماء پروردگار که به آنها خوانده می‌شود مبارک است و او در ذات لایزالش متعالی و بزرگ است. او را در ازل کسی یکتا نخواند بلکه او ذاتاً تنها و منفرد بود و بعد که خدا موجودات را خلق نمود به احدیتش عرفان و معرفت پیدا کردند و امر فرمود که به توحیدش اعتراف کنند. او «واحد و صمد و قدوس» است و همه‌ی موجودات عبادت او می‌کنند و همه‌ی حوائج به سمت اوست و علمش بر همه چیز احاطه دارد».

همچنین «امام فخر رازی» تفاسیر بر گرفته از معنی «بسیط‌الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشیء منها» واژه‌ی «صمد» را به طور خلاصه به شرح زیر بیان نموده است:
۱) صمد به معنی غنی ۲) کسی که فوق او نیست ۳) کسی که بعد از نابودی خلقش باقی است ۴) کسی که ازلی و ابدی است و فرض زوال برای او نمی‌شود ۵) کسی که نمی‌میرد و ارثی وانمی‌گذارد ۶) کسی که به صفت کسی متّصف نیست و کسی به صفت او متّصف نمی‌باشد ۷) پاک از هر عیب و دانای هر نهان

۸) کامل در ذات، صفات و افعال ۹) کسی که خلق را برحسب نهایت آگاهیش به وجود آورد و عقول از رسیدن به سرّ حکمتش ناتوانند ۱۰) کسی که چشمها و بصیرت‌ها او را درنمی‌یابند و او آنها را درمی‌یابد
۱۱) کسی که منزّه از حدوث و زوال است و ۱۲) کسی که منزّه از قبول نقصان، زیاده، تغییر، تبدّل، زمان، وقت، ساعت، مکان، حیّز و جهت است.

پژوهه‌ی دوم در معنای صمد:

برای صَمَد در روایات و کلمات مفسران و ارباب لغت معانی زیادی ذکر شده است: راغب در مفردات می‌گوید: «صمد» به معنی آقایی و بزرگی است که (مردم) برای انجام کارها به سوی او می‌روند و بعضی گفته‌اند: «صمد» به معنی چیزی است که توخالی نیست بلکه پُر است. در "مقاییس‌اللغه" آمده است که «صمد» دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنی «قصد» است و دیگری به معنی صلابت و استحکام و این که به خداوند متعال «صمد» گفته می‌شود به خاطر این است که بندگانش قصد درگاه او می‌کنند و شاید به همین مناسبت است که معانی متعدد زیر نیز در کتب لغت برای صمد ذکر شده است.

«امام حسین» علیه‌السلام در حدیثی برای صمد پنج معنی بیان فرموده است:
۱- «صمد» کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است.
۲- «صمد» ذاتی است دائم و ازلی و جاودانی.
۳- «صمد» وجودی است که جوف ندارد.
۴- «صمد» کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.
۵- «صمد» کسی است که نمی‌خوابد، شریک ندارد و حفظ چیزی بر او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی‌ماند.[1]

در عبارت دیگر آمده است: «صمد» کسی است که تغییرات، کون و فساد ندارد

۱- بحارالانوار، ج ۳ / ۲۲۳.

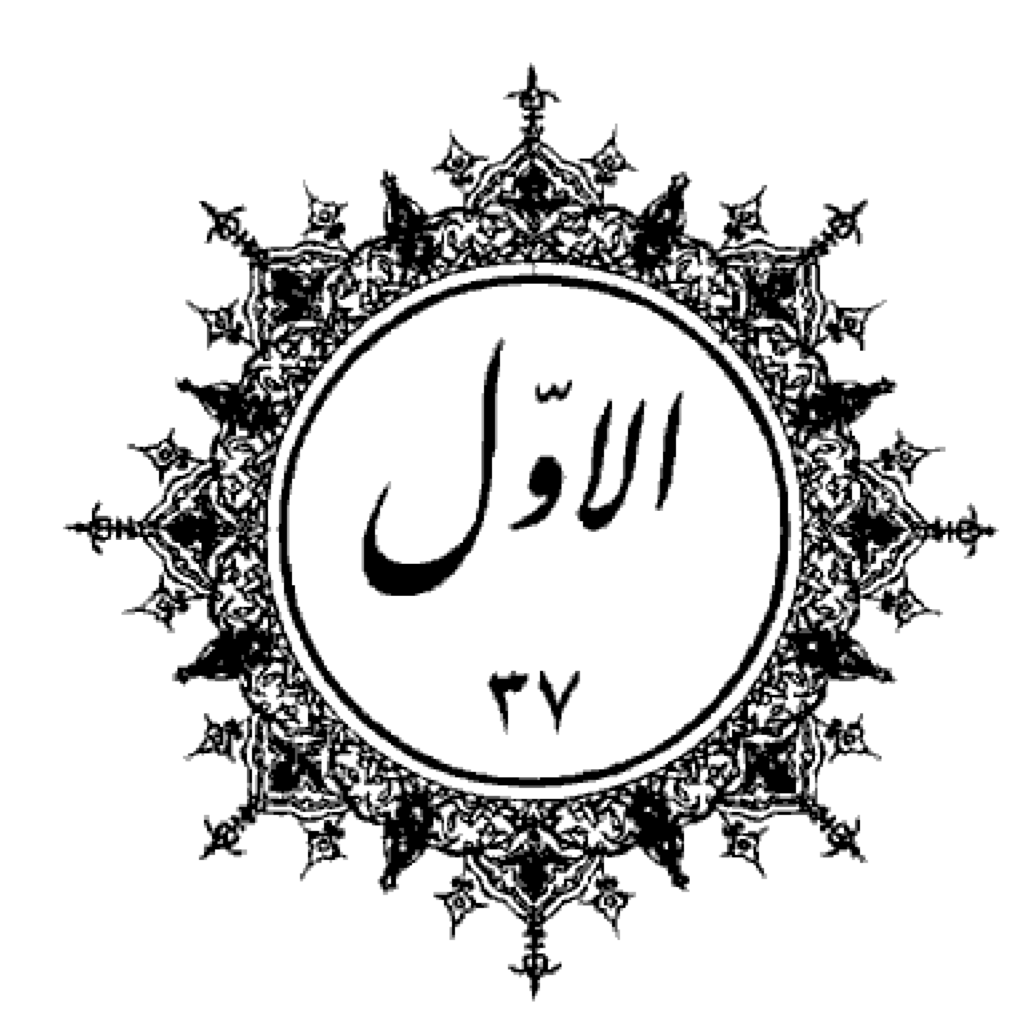
و بعضی نیز گفته‌اند: «صمد» کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می‌گوید موجود باش آن هم فوراً موجود می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم که «محمّدبن حنفیه» از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در باره‌ی صمد سئوال کرد. حضرت فرمود:

تأویل صمد آن است نه اسم است و نه جسم، نه مانند و نه شبیه دارد و نه صورت و نه تمثال، نه حد و حدود، نه محل و مکان، نه «کَیْف» و نه «اَیْن»، نه اینجا و نه آنجا، نه پر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور می‌کند و نه بو برای او موجود است و همه‌ی اینها از ذات پاکش منتفی است بحارالانوار ج /۳ص ۲۳۰ حدیث ۲۱.

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که «صمد» مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هرگونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می‌کند، چرا که اسمهای مشخص و محدود و همچنین جسمیّت و رنگ و بو و مکان و سکون و حرکت و کیفیت و حد و حدود و مانند اینها همه از صفات ممکنات است، بلکه غالباً اوصاف جهان ماده است، و می‌دانیم خداوند از همه‌ی اینها برتر و بالاتر است.

ولی نباید فراموش کرد که «صمد» (همان‌طور که در آغاز پژوهه گفته آمد) در اصل لغت به معنی شخص بزرگی است که همه‌ی نیازمندان به سوی او می‌روند و از هر نظر کامل است و ظاهراً بقیه‌ی معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده است، به همین ریشه بازمی‌گردند.



الاوّل کسی است که بر همه‌ی چیزها پیشی دارد و هیچ چیز بر او پیشی نگرفته است و این شأن خاص واجب‌الوجود است زیرا هر ممکنی مسبوق به عدم است (وُجودُه قبل فی ازل‌الأزال) و حق سبحانه از هیچ اوّلی که پیش از او باشد، ناشی نشده است. و «خدا» به معنی «خودآی» است. «ابوالبقا» در کلیات خود می‌گوید: «خدا به فارسی معنایش «خود آمده است» زیرا معنای خود یعنی ذات چیز و خود آن چیز وآی، معنایش «آمد» یا «آمده» است یعنی آن ذات مقدّس وجود داشته و همین معنای واجب‌الوجود به ذات خویش است». بنابراین معنای «اوّلیّت مطلقه»، همان «خدایی» است.

و برخی گفته‌اند که معنای اوّلیّت در حق سبحانه تعالی، استغنای به ذات و عدم حاجت به غیر است و بعضی گفته‌اند که مراد، آن است که در ذات او ترکیبی نیست و بعضی را گمان آن است که چون خدا را با چیزها مناسبتی نیست نمی‌شود گفت که او «اوّل» چیزهاست بلکه او «اوّل مطلق» است و به طور کلی خواندن این نام (الاوّل)، پیش از شروع در کاری موجب «یمن و برکت» است.

و اگر کسی را غایبی باشد در چهل شب جمعه هر شبی هزار دفعه این اسم را بخواند، آن غایب حاضر گردد و هم‌چنین است اگر حاجتی دیگر داشته باشد و برای طلب فرزند نیز مجرّب است. و اگر کسی انگشت سبّابه خود را بر شکم حامله بگذارد اسم مبدی را با ندا که به معنی اوّل است بخواند آن جنین سقط

نشود و همراه‌داشتن مربّع زیر برای برکت و گشایش کارها سودمند است و مداومت بر ذکر «یا مُبدئَ‌البرایا وَ مُعیدَها بعد فَنآئها بقدرته»، برای استوارشدن کارهای دنیا و آخرت و انقیاد و اطاعت خلق بسیار مفید است و خواندن این ذکر تا چهل و سه مرتبه برای اضمحلال دشمن مجرّب است:

ل	و	لا	ا
لا	ا	ل	و
ا	لا	و	ل
و	ل	ا	لا

شکل شماره ۱۱

الآخِر

۸۰۱

به کسر خاء (خ) به معنی باقی و ماندگار بعد از فنا و نابودی موجودات است و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در تفسیر این اسم فرموده است که هیچ چیز نیست مگر آن که فانی می‌شود و زوال در آن راه می‌یابد یا منتقل می‌شود از رنگی به رنگی و از هیئتی به هیئتی و از صفتی به صفتی و از زیادتی به نقصان و از نقصان به زیادتی، مگر پروردگار عالمیان چه او پیوسته بوده و خواهد بود بدون آن که مختلف شود بر او صفات و اسما و به طور کلی مداومت بر این اسم برای غلبه بر خصم و عزّت و هیبت و دوام کارها و حسن عاقبت و ختم کارها به سعادت و صفای باطن و فرج (گشایش) و خوشدلی مفید است و همراه‌داشتن این مربّع پی‌آمده و همین مطلب و نظر در آن به نیت مطالب یاد شده نیز سودمند است انشاءالله تعالی.

ر	خ	لا	ا
لا	ا	ر	خ
ا	لا	خ	ر
خ	ر	ا	لا

شکل شماره ۱۲

و هرکس تا هفتاد روز هر روزی پانزده هزار و چهارصد و چهار مرتبه (۱۵۴۰۴) بگوید: «اَلاَوَّلُ الآخِرُ الظّاهِرُ الباطِنُ» اسرار مکنونه‌ی مردم بر او منکشف شود و به

ظاهر و باطن هر موجودی بینا و دانا شود و خواص اشیا و علوم ظاهره و باطنه بر او معلوم گردد (انشاالله) و همراه‌داشتن مربّع زیر (شکل شماره ۱۳) با مداومت بر این اسمها خواص بسیار دارد:

الأول	الآخر	الظاهر	الباطن
الظاهر	الباطن	الأول	الآخر
الباطن	الظاهر	الآخر	الأول
الآخر	الأول	الباطن	الظاهر

شکل شماره ۱۳

و اگر کسی به دست ظالمی گرفتار آید جمله‌ی پی آمده را بگوید:
(یا نَقِیّاً مِن کُلِّ جَورٍ لَم یَرْضِه وَلَم یُخالِطْ فِعالَهُ هُوَالاوَّلُ وَالاخِرُ وَالظّاهِرُ وَالباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شیءٍ عَلیمٌ) به زودی نجات یابد (انشاالله).

پژوهه در مفهوم «الاوّل والآخر» از مترجم

«الاوّل» یعنی هر چیزی که فرض شود اوّل باشد، خدا قبل از آن چیز وجود داشته پس او نسبت به تمام ما سوای خود اوّل است. اصل این کلمه از «آل، یوؤل» و مؤنث آن «أولی» و در فارسی به معنی نخستین است که نقیض آخِر می‌باشد. این صفت به عنوان اسم الخاص الهی یک بار در مصحف شریف آمده است.

«الآخِر» یعنی چیزی که ما آخرینش فرض کنیم که خداوند تبارک و تعالی بعد از آن هم خواهد بود چون قدرتش احاطه بر آن چیز دارد پس آخِر خداست. این واژه به عنوان یکی از اسمای الهی یک بار در قرآن ذکر شده است.

بعضی گفته‌اند خداوند اوّل است برای این که قبل از هر چیز بوده و آخِر است چون بعد از فنای هر چیز هست. در کتاب شریف اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۵ از ابن ابی یعفور روایت شده است که: از حضرت صادق علیه‌السلام راجع به قول پروردگار «هوالاوّل والآخِر» پرسیدم و گفتم معنی «الاوّل» را فهمیدم و امّا معنی «الآخِر» را شما برایم بیان کنید. حضرت فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان

نابود می‌شود و دگرگون شده یا نابودی و دگرگونی از خارج به آن راه می‌یابد و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی می‌آید. تنها خداست که همیشه به یک حالت بوده و خواهد بود؛ اوست اوّل و پیش از هر چیز و اوست آخر برای همیشه. صفات و اسماء گوناگون بر او وارد نشود چنان که بر غیر او وارد شود.

امام فخر رازی در اولویت و آخربودن خداوند وجوه زیر را برشمرده است:

۱) بدون ابتدا است. ۲) در شناسایی قلبی؟ نخستین است. ۳) قبل از همه‌ی اشیا است. ۴) در ایجاد و خلق‌کردن اوّل است. ۵) در ایمان اوّل است. ۶) در عدل اوّل است. ۷) به واسطه‌ی تدبیر و عدم نیاز به غیر اوّل است. ۸) در احسان‌نمودن اوّل است. همچنین ۹) به واسطه‌ی هدایت و توفیق، آخر است. ۱۰) به واسطه‌ی پوشاننده‌ی عیب‌بودن آخر است. ۱۱) به واسطه‌ی صفات آخر است.

و در نهایت تمام تعریف‌های فوق در این مقام خلاصه است که جامع تمام کمالات و وجود مطلق می‌باشد لذا هیچ کمالی ماورای او قابل اعتبار نیست و تمام کمالات به او ختم می‌شود؛ و از سویی چون خداوند مبرّا از افق اشیای زمانی است، مفهوم متبادر از آخِر یعنی پایان زمانی، به نحو توسعه‌ی لفظ بر او قابل صدق می‌باشد، چه ظرف اعتبار صفات در خداوند سرمد است که مافوق زمان می‌باشد. بنابراین با اعتبار نخست، آخربودن به نحو حقیقی، و بنابه اعتبار آخِر به نحو اضافی، قابل صدق بر خداوند است.



به معنی شنونده‌ی آوازهاست بدون آلت و داننده‌ی رازهاست بدون اظهار حاجت و اجابت‌کننده‌ی دعاهاست با حکمت و مصلحت. مداومت بر این اسم موجب استجابت دعاست چنان که شیخ رجب برسی[1] به آن تصریح کرده است. نوشتن این اسم بر ظرف چینی به مشک و زعفران و شستن آن با روغن و چکانیدن آن در گوش ناشنوا موجب شفاست (انشاالله). و هر کس این اسم را بر انگشتری نقره در شرفِ قمر نقش کند در صورتی که بسیار گوینده‌ی این اسم باشد در میان همه‌ی مردم مسموع‌القول و مُطاع گردد و نام نیکش همه جا منتشر شود و باید نقش مذکور به این صورت باشد:

س	م	ي	ع
۱۱	۶۹	۶۱	۳۹
۶۸	۸	۴۲	۶۲
۴۱	۶۳	۶۷	۹

شکل شماره ۱۴

نیز نقش مثلث این اسم برای غلبه بر دشمن و قبول عامّه و خاصّه و عزّت و رفعت

۱ - شیخ رجب بُرسی حلّی معروف به حافظ، دانشمند محدّث و شاعر قرن نهم در حدود سال ۸۱۳ هـ در قید حیات بود. در این کتاب آنچه از او نقل می‌شود از رساله‌ی مشهور وی به نام «اللمعه فی‌الصفات والاسماء والحروف والایّام والدعوات» که به فارسی موجود است.

مجرّب است که صورت مثلّث چنین است:

س	م ي	ع
م ي	ع	س
ع	س	م ي

شکل شماره ۱۵

همراه‌داشتن این مربّع خواص بسیار دارد و اگر کسی این لوح را در روز چهارشنبه باطلوع عطارد یا روز یکشنبه با طلوع مشتری یا روز جمعه باطلوع قمر یا روز پنجشنبه با طلوع زهره بنویسد و با خود نگاه دارد از چشم زخم وکید دشمن و جمیع غمها و دلتنگی ایمن گردد و صورت لوح این است:

س	م	ي	ع
ي	ع	س	م
ع	ي	م	س
م	س	ع	ي

شکل شماره ۱۶

و لوحی دیگر که مشتمل بر این اسم است در شرح «الله» گذشت و اگر کسی این آیه‌ی مبارکه بر لوح بلور به مشک و زعفران بنویسد و با گلاب بشوید و صاحب بواسیر از آن بخورد نجات یابد و اگر این آیه را بر سقف خانه بنویسد دیر خراب شود و اگر در تاج خود قرار دهد حاکم بر قوم خود شود و اگر بعد از نماز صبح پیش از آن که سخن گوید هفت مرتبه این آیه را هر روز بخواند مهمّات او کفایت شود و به هیچ چیز محتاج نگردد و اگر کسی روزی پانصد و دو مرتبه بگوید «یا سمیعُ یا بصیرُ» هرگز پریشان حال و محتاج نگردد و اگر کسی هفتصد مرتبه

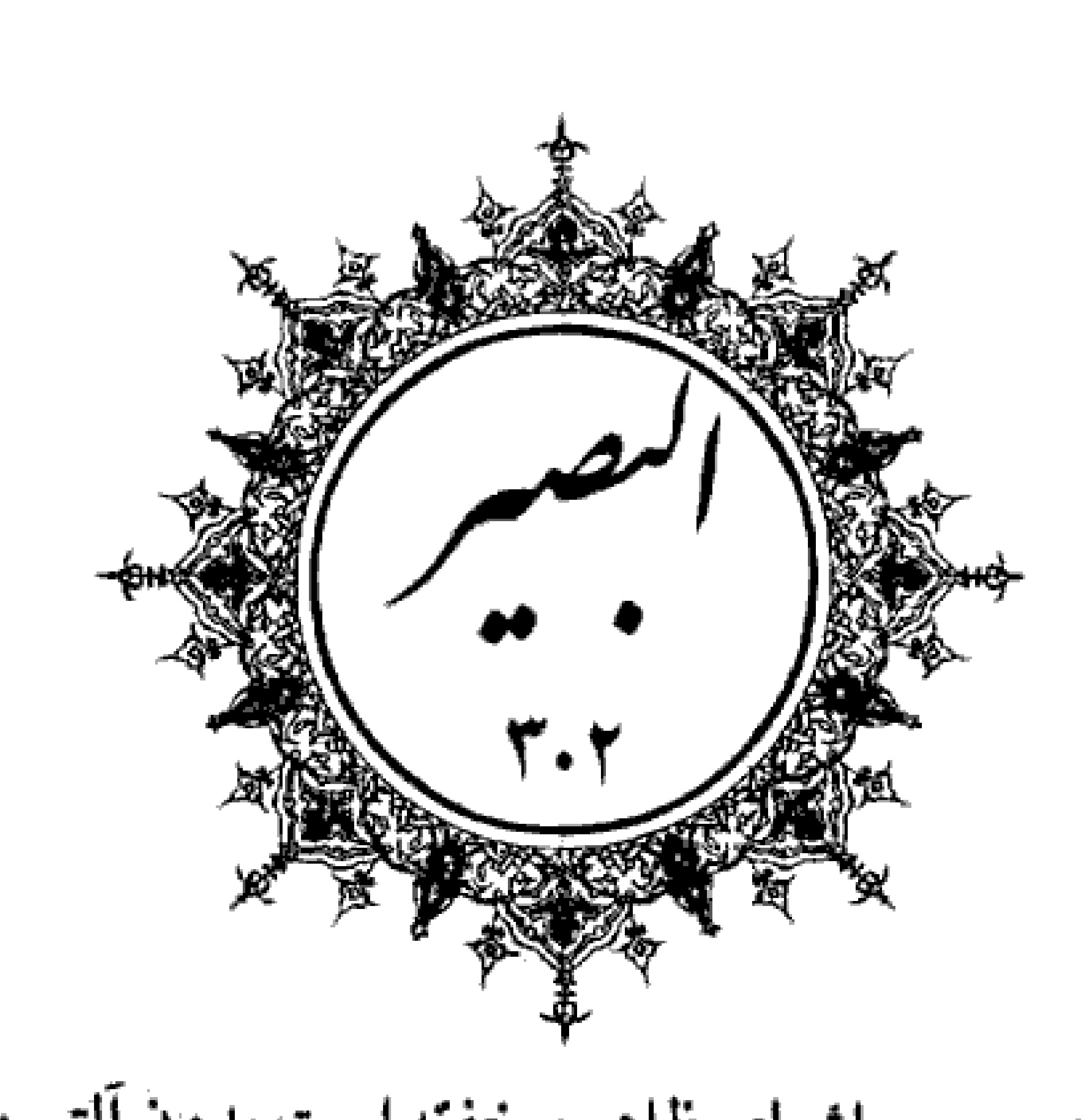
بگوید «السمیع البصیر» پس از آن این دو اسم را بر کاغذی نویسد و در گوش مصروع گذارد فوراً شفا یابد انشاالله.

فسیکفیکهم	الله و هو	السمیع	العلیم
۸۴	۱۸۰	۳۲۶	۲۱۰
۱۷۹	۸۱	۲۱۳	۳۴۷
۲۱۲	۳۲۶	۱۸۰	۸۲

شکل شماره ۱۷

پژوهه در مفهوم السمیع از مترجم

«سمع» نیرویی است در گوش که به وسیله‌ی آن صداها شنیده می‌شوند. امّا نام شریف "السمیع" "به معنای شنونده" - که از اسماء حُسنای الهی است یعنی این که خداوند به ذات خود درک می‌نماید. البتّه سمیع بودن خدا بدین معنی نیست که علم خدا محدود به زمان معینی است یعنی هر «زمان» که چیزی گفته شد یا از قلب انسانی گذشت خداوند از آن آگاه می‌شود بلکه به این صورت است که چون علم خداوند ازلی و ابدی است و قبل از وجود موجودات به همه چیز آگاه بوده پس قبل از پیدایش هر نوع سخن و آهنگی ذات اقدس خداوند، عالِم به تمام آنها که هریک به وقت خود واقع می‌گردد، بوده و خواهد بود. به هر صورت «الله» سمیع و شنوای هر چیز است از صدای پای مورچه بر سنگ سیاه در شب ظَلمانی تا غَرش آسمان و رعد و برق و خروش دریاها و آتشفشان‌ها و خلاصه همه چیز در محدوده‌ی سمع و بَصَر ذاتی او قرار می‌گیرد. او می‌شنود که در قلب‌ها چه می‌گذرد و برای شنیدن نیاز به ابزار و وسیله ندارد. همان طور که بدون زبان با خلق برگزیده‌اش تکلّم می‌کند و اوست که شنوا و دانای مطلق است. واژه‌ی سمیع جمعاً ۴۷ بار در قرآن مجید تکرار شده است و به جز یک بار (آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی هود) بقیه در باره‌ی ذات حضرت حق به کار رفته است.



به معنی بیننده‌ی جمیع اشیای ظاهر و خفیّه است بدون آلتی و مداومت بر این اسم در هر جمعه موجب اختصاص به عنایت و رعایت حق می‌شود چنان که شیخ بُرسی (ره) فرموده: خواندن این اسم برای رفع شبکوری و درد چشم و سایر امراض آن و دفع قساوت قلب و مبهوتی نافع است (انشاءالله تعالی). به جهت بیناشدن در امور دنیا و آخرت نیز مفید است و اگر کسی در روز جمعه صد و یک نوبت بخواند از اهل یقین گردد و اگر کسی این اسم را هر روزی هزار و ششصد و پنج مرتبه بخواند خواص بسیار بیند و اگر هشت هزار و سیصد و پنج مرتبه بخواند بر جمیع مرادات خود ظفر یابد و اگر شانزده هزار و ششصد و پنجاه مرتبه بخواند بر ضمایر و نامهای مردم واقف گردد و اگر بعد از هر نمازی سیصد و دو نوبت بخواند مقاصد او بی‌سعی حاصل گردد و اهل حقیقت از این اسم فواید عجیبه یافته‌اند و به سبب آن براسرار غریبه واقف گشته‌اند و عرفا بر بنده که به بصر حق بصیر شده عبدالبصیر اطلاق کرده‌اند چنان که بر هرکس که به سمع حق سمیع شده عبدالسمیع اطلاق نموده‌اند و در حدیث قدسی است که فرمود: «اَلعَبْدُ یَتقرَّبُ اِلیَّ بِالنَّوافِلِ حتّٰی کُنْتُ سَمعَه وَ بَصَرَهُ وَ یَدَهُ فَبي یَسمَعُ و بِی یُبصِرُ وَ بِی یَبطِشُ». و اگر کسی این شکل را بر انگشتری در شرف آفتاب نقش نماید و به دست کند ارواح منقاد او گردند و لغات جنّیان را بشنود و در بعضی از رسایل است که باید انگشتری از طلا باشد. ولکن حقیر استعمال انگشتری طلا را برای

مردان اذن نمی‌دهم بلکه اجتناب از محرمات در تمام این دعاها و اعمال شرط تأثیر است.



شکل شماره‌ی ۱۸

اگر کسی مکسر "سمیعٌ بصیر" را بر کاغذ سرخی بنویسد و در گوش خود بگذارد خدا گوش او را می‌گشاید و روزی می‌فرماید به او حفظ و فهم را و اگر بیاندازد آن را در روغن گل و آن روغن را به گوش ناشنوا بریزد از مرض ناشنوایی عافیت یابد؛ صورت مکسر این دو اسم این است:

ب	ص	ي	ر	س	م	ي	ع
ي	ع	ب	ص	ي	ر	س	م
س	م	ي	ع	ب	ص	ي	ر
ي	ر	س	م	ي	ع	ب	ص
ب	ص	ي	ر	س	م	ي	ع
ي	ع	ب	ص	ي	ر	س	م
س	م	ي	ع	ب	ص	ي	ر
ي	ر	س	م	ي	ع	ب	ص

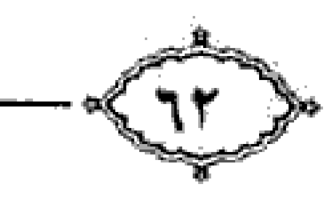
شکل شماره ۱۹

و همراه‌داشتن مکسر بصیر نیز فواید بسیار دارد و صورت آن این است:

ب	ص	ي	ر
ي	ر	ب	ص
ر	ي	ص	ب
ص	ب	ر	ي

شکل شماره ۲۰

و در آیه‌ی مبارکه‌ی «وَ اُفوّضُ اَمْرِي اِلَی الله اِنَّ اللهَ بصیرٌ بِالعِبادِ» فواید بسیار است و از آن جمله اگر کسی تا پانزده روز هزار و هفتصد و هشتاد بار این آیه را بخواند هر مطلبی که داشته باشد برآورده شود و اگر نشد تا چهل روز بخواند که مجرّب است و اگر کسی دردی داشته باشد یا امر مشکلی پیش آید در شب جمعه غسل کند پس چهار رکعت نماز به دو سلام به جا آورد و در رکعت اوّل بعد از حمد صدبار بگوید: «وَ اُفوّضُ اَمْرِي اِلَی الله اِنَّ اللهَ بصیرٌ بِالعِبادِ» و در رکعت دوم بعد از حمد صدمرتبه بگوید «نَصرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتحٌ قریبٌ» و در رکعت سوم بعد از حمد صد مرتبه



بگوید «اَلا اِلَی اللهِ تَصیرُالأُمورُ» و در رکعت چهارم بعد از حمد صد مرتبه بگوید «اِنّا فَتَحنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً» و بعد از سلام صد مرتبه بگوید «غُفرانَکَ رَبَّنا وَ اِلیکَ‌المَصیرُ» پس سر به سجده گذارد و صد مرتبه بگوید «اَستَغفِرُاللهَ وَ اَتوبُ اِلیهِ» هنوز سر از سجده برنداشته باشد که حاجتش برآورده شود.

پژوهه در مفهوم البصیر از مترجم

این واژه یکی از اسمای خداوند به معنی «بینا» می‌باشد، که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - مقتضی دوام در آن است. این اسم در قرآن کریم چهل و دوبار ذکر شده است که ده بار آن با صفت سمیع، پنج بار با صفت خبیر و هفت بار به طور مطلق و در مقام اعلام علم خداوند به عباد آمده است.

«البصیر» اشاره به بینایی پروردگار در تمام امور ظاهری و مخفی دارد، در واقع سمع و بصر در خداوند تبارک و تعالی عبارت از علم و ادراک و عدم نیاز او به چشم و گوش است زیرا که به ذات خود درک می‌نماید و هیچ موجودی از حیطه‌ی اقتدار او خارج نیست و اگر موجودات برای دیدن و شنیدن محتاج به چشم و گوش هستند به خاطر محدودیت وجودی و فقدان کمال خود آنهاست.

در چگونگی استناد این اسم و اسم «السمیع» به خداوند آرای گوناگونی وجود دارد؛

۱) بنابر نظر تجسّم در خداوند و مباشرتش با اجسام این صفت از گونه‌ی صفاتی است که با آلت حسّی برای مُدْرکش حاصل می‌شود. این رأی به لحاظ عدم جسم داشتن خداوند از بنیاد سست است. ۲) برگشت این صفت به علم مطلق است و به معنی علم به مُبصَرات می‌باشد. این رأی مبتنی بر عدم علم خداوند به جزئیات است. ۳) مفهوم اسم بصیر غیر از اسم علیم است، لذا گویای نوعی ادراکِ افزون بر نفسِ صفت علم است. رأی صحیح در این بین نظر سوم است زیرا علاوه بر بحث‌های توقیفیت اسما چون صفت بَصَر و سَمْع از گونه‌ی کمال‌های وجودی است و در معلول متحقّق می‌باشد بنابه قاعده‌ی امکان اشرف

این‌گونه صفات در مرتبه‌ی اعلی و بالتَبع در واجب‌الوجود متحقّق است، افزون بر این که مفهوم بَصَر و سمع در مرتبه‌ی ادنی، قرین آلت و در مرتبه‌ی فوق بدون آلت ملحوظ است. لطیفه‌ای که در اطلاق این‌گونه اسما بر خداوند، به خصوص در مرتبه‌ی ذات وجود دارد، این است که حضرت ذات در مقام محض تجرّد علمش - بنابه قاعده‌ی کل مجرّد عاقل - از ذاتش تبعیّت نموده و صِرف‌العلم است که بالتبع علم حضوری خواهد بود. و چون بنابه نظر حکمت حقّه و معارف مأثوره‌ی شیعه علم به جزئیات در مقام ذات قبل از ایجاد ملحوظ است صفت بَصَر و سَمْع در همان مرتبه‌ی ذات بر او متحقّق است، چه معرفت حاصل از بَصَر و سَمْع برخلاف نظر مشهور از صفت علم به نحو جزئی است؛ بنابراین صفت علم خداوند در مقام تعلّق به جزئیات به بَصَر و سَمْع بازمی‌گردد نه بالعکس.



به معنای تواناست بر هر امری که مشیّتش تعلّق به آن گیرد و آن امر قابل وجود باشد یعنی این که خدا را عجز در ایجاد هیچ ممکنی نیست و نیز به همین معنی است قادر و مقتدر و مداومت بر این اسمای مبارکه برای غلبه بر خصم و قوّت قلب و تسلّط بر امور مجرّب است. و اگر مُکَسَّر "مَلکٌ قدیر" را در شرف قمر از نقره نقش کند و در بالای خانه‌ی پادشاهی گذارند مُلکش دوام یابد و مادامی که زنده است تزلزلی در سلطنت او پیدا نشود و صورت مکسّر آن این است:

ر	ي	د	ق	ک	ل	م
ق	ک	ل	م	ر	ي	د
م	ر	ي	د	ق	ک	ل
د	ق	ک	ل	م	ر	ي
ل	م	ر	ي	د	ق	ک
ي	د	ق	ک	ل	م	ر
ک	ل	م	ر	ي	د	ق

شکل شماره ۲۱

و نیز در کتاب «کنزالمراد عن وفق‌الاعداد» صورت مکسّر را به این نهج ذکر کرده است:

www.telasm.com

ر	ي	د	ق	ک	ل	م
ل	م	د	ي	ر	ق	ک
ق	ک	ل	م	ر	ی	د
ي	د	ق	ک	ل	م	ر
م	ر	ي	د	ق	ک	ل
ک	ل	م	ر	ي	د	ق
د	ق	ک	ل	م	ر	ي

شکل شماره ۲۲

مکسّر قادر نیز فواید بسیار و خواص بی‌شمار دارد و صورتش این است و در بعضی رسایل است که حضرت ادریس به برکت نام قادر بر قوم خود نبوّت یافت:

ر	د	ا	ق
ا	ق	ر	د
ق	ا	د	ر
د	ر	ق	ا

شکل شماره ۲۳

اگر کسی در هنگام وضوساختن بر هر اسمی از اعضای وضوی خود سه بار این اسم بزرگوار را بخواند بر دشمنان خود غالب آید و مداومت بر خواندن اسم مقتدر برای رسیدن به جاه و منصب و منزلت در نزد بزرگان و شکست دشمنان و عزل ایشان از منصب مجرّب است.

اگر کسی بخواهد که نزد دیگری تقرّب جوید و در درگاه او محترم گردد نام او را با نام خود و اسم مقتدر به صورت تکسیر بنویسد به طوری که نام آن بزرگ را مقدّم بر اسم مقتدر و نام خود را مقدّم بر اسم بزرگ نویسد تا زمام باز آید و آن را با خود نگه دارد تا مقصود حاصل آید و اگر تا هفتاد روز بعد، باشد و حروف تکسیر اسم

www.telasm.com

مقتدر را بخواند به زودی مقصود حاصل می‌شود مثلاً اگر طالبِ تقرّب حسن باشد و مطلوب حسین باشد به طریق ذیل عمل نماید تا زمام یعنی سطر اوّل به آن آید و تا سطر اوّل برگردد لکن آن سطر را چون تکرار شده است در شکل ننویسد:

ح	س	ن	ح	س	ي	ن	م	ق	ت	د	ر
ر	ح	د	س	ت	ن	ق	ح	م	س	ن	ي
ي	ر	ن	ح	س	د	م	س	ح	ت	ق	ن
ن	ي	ق	د	ت	ن	ح	ح	س	س	م	د

شکل شماره‌ی ۲۴

اگر مقصود عزل ظالمی از منصب باشد یا قهر دشمنی، اسم خود را مقدّم بر اسم مقتدر و اسم آن ظالم را مقدم بر اسم خود بنویسد و بدین ترتیب که حروف را شکسته[1] نماید به نحو مزبور یعنی یک حرف از آخر بگیرد و یک حرف از اوّل تا سطر تمام شود. نیز در بعضی از رسایل معتبره است که هر کس مکسَّر "مقتدر" را بر کشتی آویزد از غرق آن ایمن گردد و هرکس بر اسبی آویزد بر سایر اسبها سبقت گیرد و صورتش این است:

م	ق	ت	د	ر
د	ر	م	ق	ت
ق	ت	د	ر	م
ر	م	ق	ت	د
ت	د	ر	م	ق

شکل شماره‌ی ۲۵

۱ - در این مجموعه از کتاب هر جا واژه «شکسته» مطرح شود مقصود همان «تکسیر» یا مکسّرنمودن اسم است مانند حسن | ح | س | ن | و غیره....

پژوهه در مفهوم القدیر از مترجم

راغب اصفهانی می‌گوید: «زمانی که قدرت به انسان نسبت داده می‌شود اشاره به نیرویی است در او که توانایی انجام کاری را دارد امّا هنگامی که خداوند به این وصف توصیف می‌گردد عبارت است از نفی عجز او در همه چیز و محال است که غیر از «الله» کسی را به قدرت مطلقه از جهت معنی توصیف کرد اگرچه لفظ قدرت بر غیر خدا اطلاق شود».

راغب بعد از بیان فوق در معنای «القدیر» می‌گوید: «پروردگار متعال فاعل مایشاء است و نسبت به هر چیزی به اندازه‌ی حکمتش عطا می‌فرماید نه کمتر یا بیشتر. به همین جهت سزاوار نیست که غیرخدا را به این صفت توصیف نمود و پروردگار تبارک و تعالی می‌فرماید: او بر آنچه مشیتش تعلّق بگیرد قدرت دارد. به بیانی دیگر «القدیر» یعنی آن که ذات بی‌مثال الهی توانایی و قدرت بر ایجاد اشیا و عدم آنها و استیلا و اقتدار کامل بر موجودات جهان دارد و هر چه در عالم واقع می‌شود به قدرت کامله‌ی حضرت باریتعالی است».

همچنین از جمله‌ی نکاتی که در تبیین «القدیر» به دست می‌آید نفی شرک در تدبیر امور عالم است.

در فرمانروایی شریک ندارد و همه چیز را آفرید و آن را به اندازه کرد، اندازه‌ای دقیق.

سوره فرقان، آیه‌ی ۲

از این آیه استفاده می‌شود که تدبیر تمام امور به دست یک خدای قادر است و هیچ کس دیگر در فرمانروایی بر کل آفرینش دخالت ندارد.

واژه‌ی «القدیر» که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام و کثرت آن دارد چهل و پنج بار در قرآن کریم ذکر شده است که در سی و هشت مورد به صورت «علی کل شیء قدیر» و سه بار با «علیم» و یکَ بار با «عَفُوٌّ» قرین گشته است.

اندیشمندان اسلامی قدرت را به دوگونه تفسیر کرده‌اند: ۱) صحّت انجام و

ترک آن فعل، ۲) فاعل هرگاه بخواهد انجام دهد و هرگاه بخواهد انجام ندهد. تعریف اوّل توسط متکلّمان و تعریف دوم توسط حکما ارائه شده که عمومیّت تعریف دوم سبب قبول آن نزد اندیشمندان متأخّر شده است.

واژه‌ی «قدیر» با قادر از نظر معنی یکی است (توانا و نیرومند) و این واژه مختص ذات باری‌تعالی است چنان که در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی انعام می‌خوانیم:..... فَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیئٍ قَدیرٌ»... خداوند بر همه چیز تواناست».

آیه‌ی فوق می‌گوید اراده‌ی خداوند بر همه چیز حکومت می‌کند، مثلاً اگر نعمتی را از کسی سلب کند و یا نعمتی را به کسی ارزانی دارد هیچ منبع قدرتی در جهان نیست که بتواند آن را دگرگون سازد.

القاهر
۳۰٦

اسم دهم است از نود و نه اسم و به معنای غالب بر همه‌ی اشیا است و فناکردن و میرانیدن و ذلیل‌کردن آنها به این معنی که تمام کائنات مسخّر اویند و از قدرت کامله‌ی او امتناع ندارند و قهّار نیز به همین معنی است ولکن با مبالغه. مداومت بر این اسم موجب بیرون‌رفتن دوستی دنیا از دل می‌شود و برای غلبه و قوّت‌یافتن بر دشمنان بسیار نافع است و اگر کسی بعد از هر نمازی سیصد و شش بار بگوید در غلبه بر دشمنان مجرّب است و مَلِک مُوَکّل بر این اسم از بالا "غفرائیل" و از پایین "تهیوش" است و اگر کسی بعد از نماز روز جمعه صد مرتبه این اسم را بخواند دشمنش مقهور و باطنش مصفّا و مطالبش برآورده شود و گفتن این اسم برای دفع همٌّ و غمّ و درد و محنت و کاستن از زحمت دنیا و غلبه بر نفس امّاره مجرّب است. هرکس در محاق ماه در آخر شب بگوید «یا قاهِرُ یا قَهّارُ یا ذَالبَطْشِ الشَّدیدِ اَنتَ الَّذي لاٰ یُطاقُ اِنْتِقامَهُ» پس بر دشمن نفرین کند به زودی آن دشمن مقهور شود و از شرّ او ایمن گردد و اگر کسی این ذکر را به مشک و زعفران بر کاسه‌ی چینی نویسد و آن را بشوید و آب آن را بنوشد اگر او را بسته باشند گشاده گردد و اگر این ذکر را برای پیداشدن گم‌شده دویست دفعه بخواند پیدا شود و اگر امانتی به کسی داده باشد و نتواند که از او بگیرد دویست دفعه به نام آن بخواند امانت به او ردّ می‌شود انشاالله. اگر کسی نود و پنج صاد بر کاسه به مشک و زعفران بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید «یا قاهر یا قریب» و در حمام رود و از آن کاسه آب بر سر

خود ریزد پس اگر او را سحر کرده باشند آن سحر باطل شود و اگر این نوشته را در میان مصحف گذارد دشمنش هلاک شود و اگر در میان دو لشکر اندازد جنگ آنها به صلح مبدّل گردد و مداومت بر این شعر: «یا قاهِرَالعَدوّ یا والِیَ الوَلیِّ یا مَظهَرالْعَجایبْ یا مُرتَضی عَلیِّ» برای مطالب عظیمه تجربه شده است و خواندن این دعا تا صد مرتبه برای دفع دشمن مجرب است و نیز برای دفع جنّ و شیاطین:

«یَااللهُ الْاِلهُ الاَکْبَرُالقاهِرُ بِقُدْرَتِه جمیعَ عِبادِه وَالْمُطاعُ لِعَظَمتِه عِندَ کُلّ خَلیقَتِه وَالْمُمْضی مَشیئَتَهُ لِسابقِ قَدَره اَنتَ تکَلاٌ ما خَلقتَ بِاللَیلِ وَالنَّهارِ لاٰ یَمتَنِعُ مَن اَرَدتَ بِهِ سُوءُ بِشَیْءٍ دَونَکَ مِن ذلِکَ السُّوءِ وَلایَحُولُ اَحَدٌ دُونَکَ بَیْنَ اَحَدٍ ما تُریدُ به مِنَ الْخَیْرِ کُلُّ ما یُرٰی و ما لاٰ یُریٰ فی قَبضَتِکَ وَ جَعَلتَ قَبآئِلَ الجِنَّ وَالشَّیاطینَ یَرَوْنَنا وَلاٰ نَراهُمْ وَ اِنّا لَکَیْدِهِمْ خائِفُونَ فَآمِنّی شَرَّهُمْ وَ بَأسَهُمْ بِحَقِّ سُلطانِکَ العَزیزِ یا عَزیزُ».

همچنین صاحب این مربّع که متعلّق به اسم قهّار = ۳۳۴ است بر دشمن غلبه یابد و مکسّر قهّار به شکل زیر نیز همین خواص را دارد.

۸۳	۸۶	۸۹	۷۶
۸۸	۷۷	۸۲	۸۷
۷۸	۹۱	۸۴	۸۱
۸۵	۸۰	۷۹	۹۰

شکل شماره ۲۶

ر	ا	هـ	ق
هـ	ق	ر	ا
ق	هـ	ا	ر
ر	ا	ق	هـ

شکل شماره ۲۷

همراه داشتن صورت عددی مربّع قهّار نیز همین فواید را داراست و همراه‌داشتن مربّع «۲۸» که متعلّق به اسم قاهر است نیز همین ثمره را دارد:

۷۶	۷۹	۸۲	۶۹
۸۱	۷۰	۷۵	۸۰
۷۱	۸۴	۷۷	۷۴
۷۸	۷۳	۷۲	۸۳

شکل شماره ۲۸

و اگر کسی آیه‌ی مبارکه‌ی «قُل هُوَالقاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ وَ هُوَالحَکیمُ‌الخَبیرُ» را برای غلبه بر خصم بخواند غالب آید انشاءَالله.

پژوهه در مفهوم القاهر از مترجم

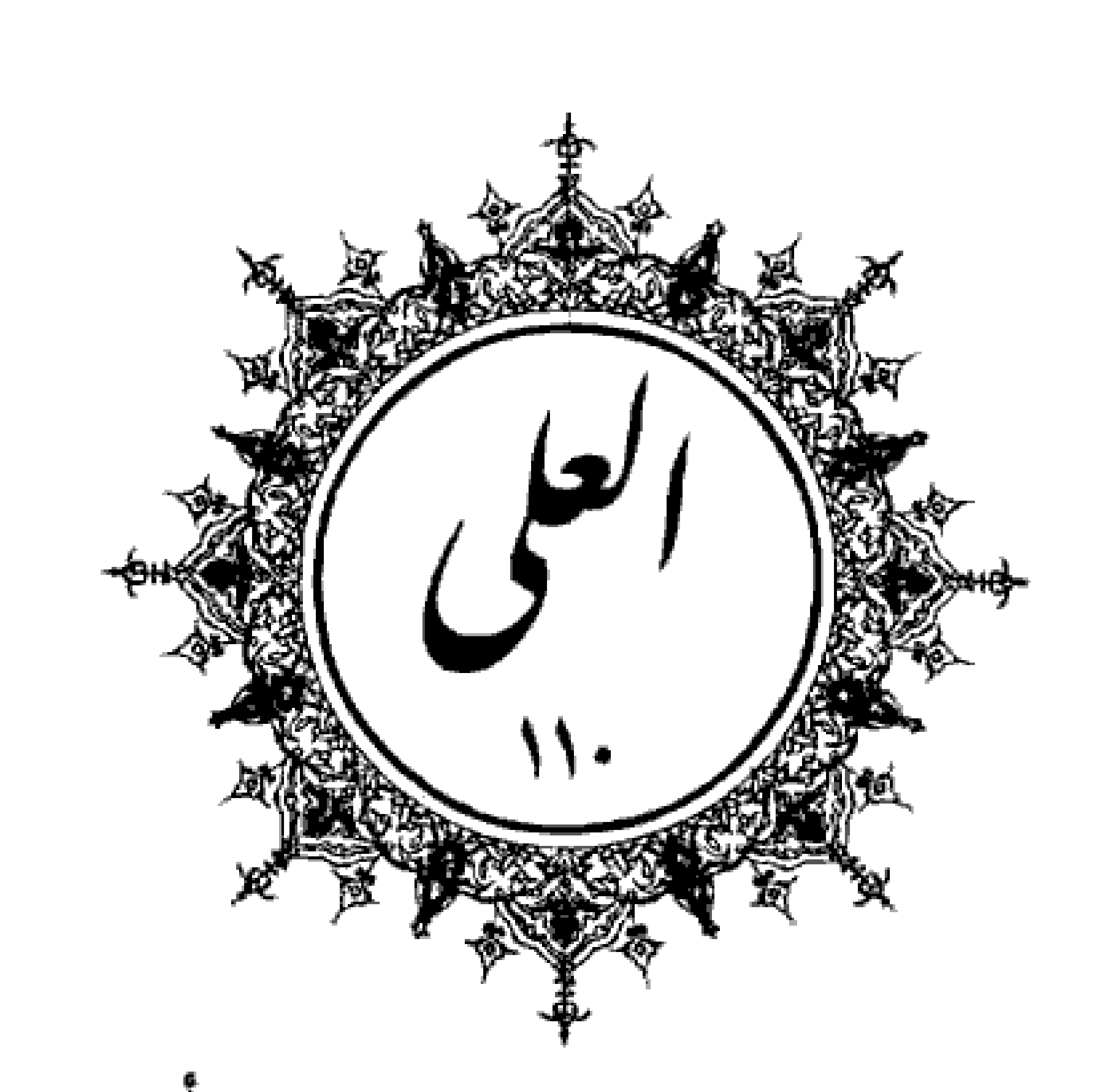
این واژه از اسامی خداوند می‌باشد که در کتاب الهی دوبار ذکر آن آمده است و هر دو بار با عبارت «و هوالقاهر فوق عباده». (انعام، ۱۸ و ۶۱). این اسم که اسم فاعل مادّه‌ی قهر است دارای تأکید محکمتری نسبت به اسم قهّار است و از همین جهت در آیه‌هایی که قرار گرفته به عنوان گزاره‌ای خبری از قدرت خدا حکایت نموده و این در حالی است که اسم قهّار در تمام آیه‌ها با اسم واحد مقترن گشته و اسم واحد برخلاف اسم احد گویای نفی تمام کثرات نیست، از همین‌رو غلبه‌ی ظهور یافته در اسم قهّار نسبت به اسم قاهر ظهور بیشتری دارد. قاهر یعنی غالب بر همه‌ی موجودات؛ یعنی «الله» جل شأنه غالب و نافذ بر همه چیز است، هر چه در جهان وجود دارد ذلیل و منقاد اویند. فرمان و اراده‌ی او بر جمادات، نباتات، حیوانات و انسانها نافذ است.

بگو خالق همه چیز خدای یکتاست و او یگانه‌ی مقتدر است. [رعد/۱۶]

قهر و غلبه گرچه یک معنی را می‌رساند، ولی از نظر ریشه لغوی با هم تفاوت

دارند. «قهر و قاهریّت» به آن نوع غلبه و پیروزی گفته می‌شود که طرف هیچ‌گونه مقاومتی نتواند از خود نشان دهد، ولی در کلمه‌ی غلبه این مفهوم وجود ندارد و ممکن است بعد از مقاومتهایی برطرف، پیروز گردد. به تعبیر دیگر شخص قاهر به کسی می‌گویند که برطرف مقابل آن چنان تسلّط و برتری داشته باشد که مجال مقاومت به او ندهد، درست مانند ظرف آبی که بر شعله‌ی کوچک آتشی ریخته شود که در دم آن را خاموش کند.

بعضی از مفسران معتقدند که قاهریّت معمولاً در جایی به کار برده می‌شود که طرف مقابل، موجود عاقلی باشد، ولی غلبه؛ اعم است و پیروزیهای بر موجودات غیرعاقل را نیز شامل می‌شود.



به معنای صاحب بلندی است به حسب قدرت و شأن نه به حسب مکان چه مکان از لوازم جسم است و حق سبحانه تعالی منزّه است از حاجت به مکان و به معنی علیّ است عالی و متعالی و در بعضی نُسَخ بدل علی عالی است و شیخ صدوق فرموده که معنی "علی" همان قاهر است و شیخ طبرسی (رحمةالله علیه) فرموده است که عالی متعالی به معنای قادر قاهریست که هیچ چیز او را عاجز نمی‌کند و شیخ بُرسی (ره) نیز فرموده است هرکس این اسم را بسیار بگوید و با خود همراه داشته باشد در میان مردم صاحب آبرو و منزلت می‌شود و بعضی دیگر گفته‌اند که هرکس در هر روزی صد مرتبه این ذکر را بگوید دولت او زیاد می‌شود و با خود داشتن این اسم برای خلاصی و رفع فقر و قضای دِیْن مجرب است. و اگر کسی مداومت کند بر اسم «المتعالی» او را در همه‌ی امور بلندی پیدا می‌شود و در هر محاکمه و مخاصمه مصلح می‌شود و اگر کسی این مربّع متعالی را بر رصاص (سرب) نقش کند در حالی که زحل در شرف خود باشد و این اسم را پانصد و پنجاه و یک مرتبه بخواند در تمام مقامات قاهر و غالب گردد و صورتش این است:

ملک	منجي	عالم	فاتح	قرين
۱۱۴	۹۷	۱۰۵	۹۳	۱۰۱
۱۰۸	۹۱	۱۰۴	۱۱۲	۹۵
۱۰۳	۱۱۰	۹۸	۱۰۶	۹۴
۹۶	۱۰۹	۹۲	۱۰۰	۱۱۳

شکل شماره‌ی ۳۰

و اگر کسی نقش مکسّر متعالی را بر عقیق یا بلور یا نقره و به عدد مذکور بخواند این اسم را، به مراتب عالیه‌ی صوریه و معنویه فایز گردد (به هدف و پیروزی رسد) و صورت آن این است:

م	ت	عا	لي
عا	لي	م	ت
لي	عا	ت	م
ت	م	لي	عا

شکل شماره ۳۱

و بعضی گفته‌اند دو هزار و دویست و هشت بار یا دو هزار و سیصد و هشت بار بخواند و نقش این مربّع نیز همین فایده را دارد:

۱۳۰	۱۴۴	۱۴۰	۱۳۷
۱۴۱	۱۳۶	۱۳۱	۱۴۳
۱۳۵	۱۳۸	۱۴۶	۱۳۲
۱۴۵	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۹

شکل شماره ۳۲

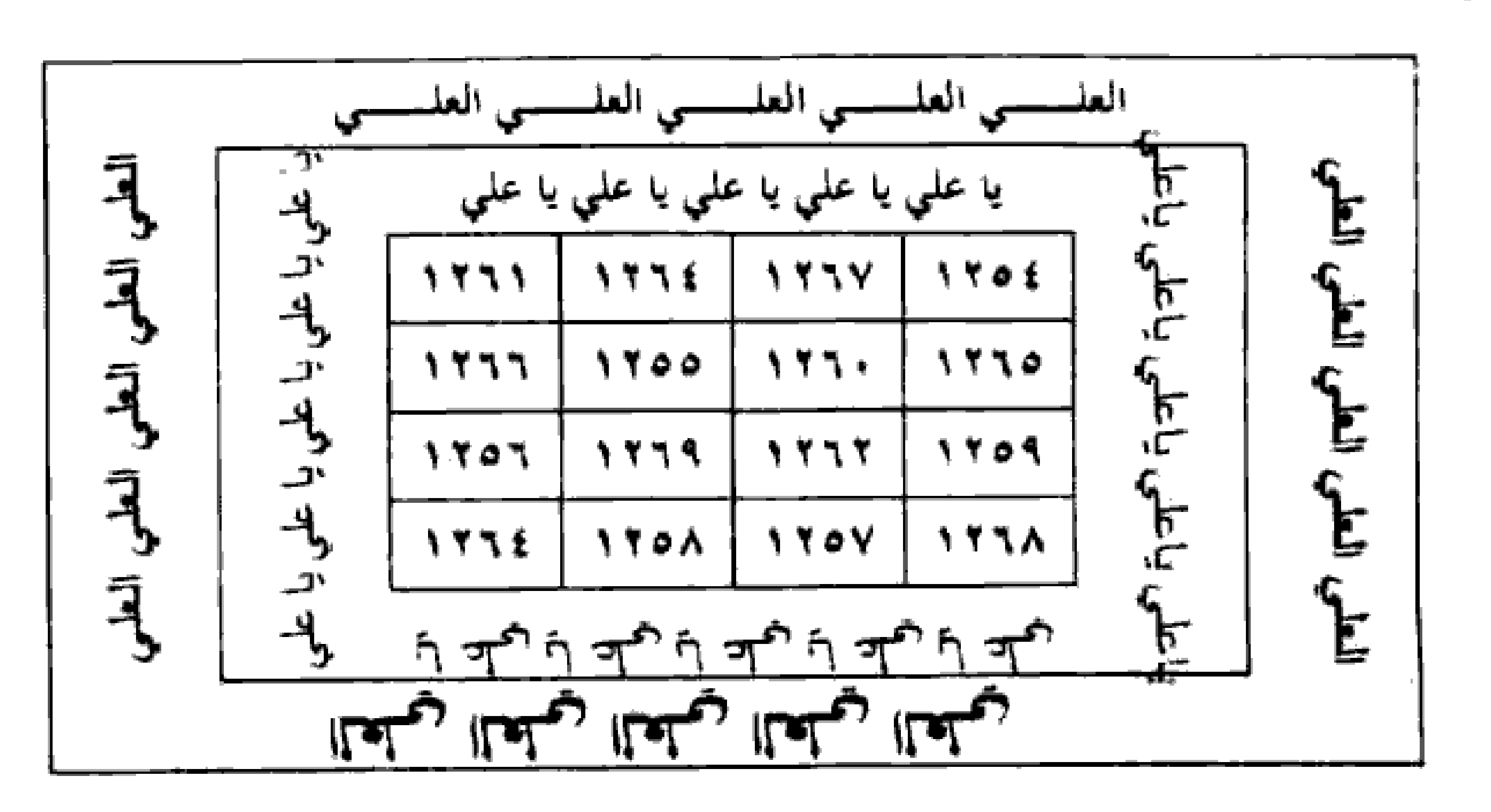
هر زنی که در حال حیض و نفاس اسم «متعالی» را بسیار گوید از همه‌ی آفتها به خصوص از استحاضه ایمن گردد و خواندن این اسم دو هزار و دویست و هشتاد

مرتبه موجب صفای باطن و پاک‌شدن از غل و غش وکدورت می‌شود و اگر کسی نهصد و ده حرف ظ بنویسد در شب جمعه و در هنگام نوشتن مکرّر بگوید «یا والی یا متعالی» از خستگی‌ها صحت یابد و در هیچ کاری فرو نماند. هرکس در شب جمعه نوزده حرف ط بنویسد به مشک و زعفران و در هنگام نوشتن مکرّر بگوید یا عالی یا قدّوس و این نوشته را زیر سر گذارد جمال پیغمبر ﷺ را در خواب بیند و اگر این نوشته را در آب اندازد و از آن آب بیاشامد نوری در دلش پیدا شود و اگر با خود دارد در نظر سلاطین عزیز و محترم گردد و اگر بر شمشیر نقش کند بر هر چیز بزند نیک قطع می‌نماید و خواندن این ذکر «یا قریبُ الْمُتعٰالُ فَوقَ کُلِّ شَیءٍ عُلُوِّ اِرْتفاعِهِ» برای عزّت و دولت مجرّب است به خصوص اگر یک ماه یا بیشتر بخواند و برای دوستی و دشمنی و عقد اللسان نیز مفید است و مداومت کردن فرد غریب بر خواندن اسم العلیّ موجب بازگشتن به وطن است همراه با عزّت و آبرو و خواندن این اسم روزی صد و یازده مرتبه موجب زیادتی دولت است. همراه‌داشتن مکسّر این اسم و نظر در آن فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ال	ع	ل	ي
ل	ي	ال	ع
ي	ل	ع	ال
ع	ال	ي	ل

شکل شماره ۳۳

اگر کسی در وقتی که آفتاب در «برج اسد» باشد این نقش را بنویسد و با خود دارد و تا صد و ده روز روزی صد و ده مرتبه این اسم را بخواند عزیز و عالی‌مرتبه و مقرّب سلاطین شود و بر دشمن ظفر یابد:



١٢٦١	١٢٦٤	١٢٦٧	١٢٥٤
١٢٦٦	١٢٥٥	١٢٦٠	١٢٦٥
١٢٥٦	١٢٦٩	١٢٦٢	١٢٥٩
١٢٦٤	١٢٥٨	١٢٥٧	١٢٦٨

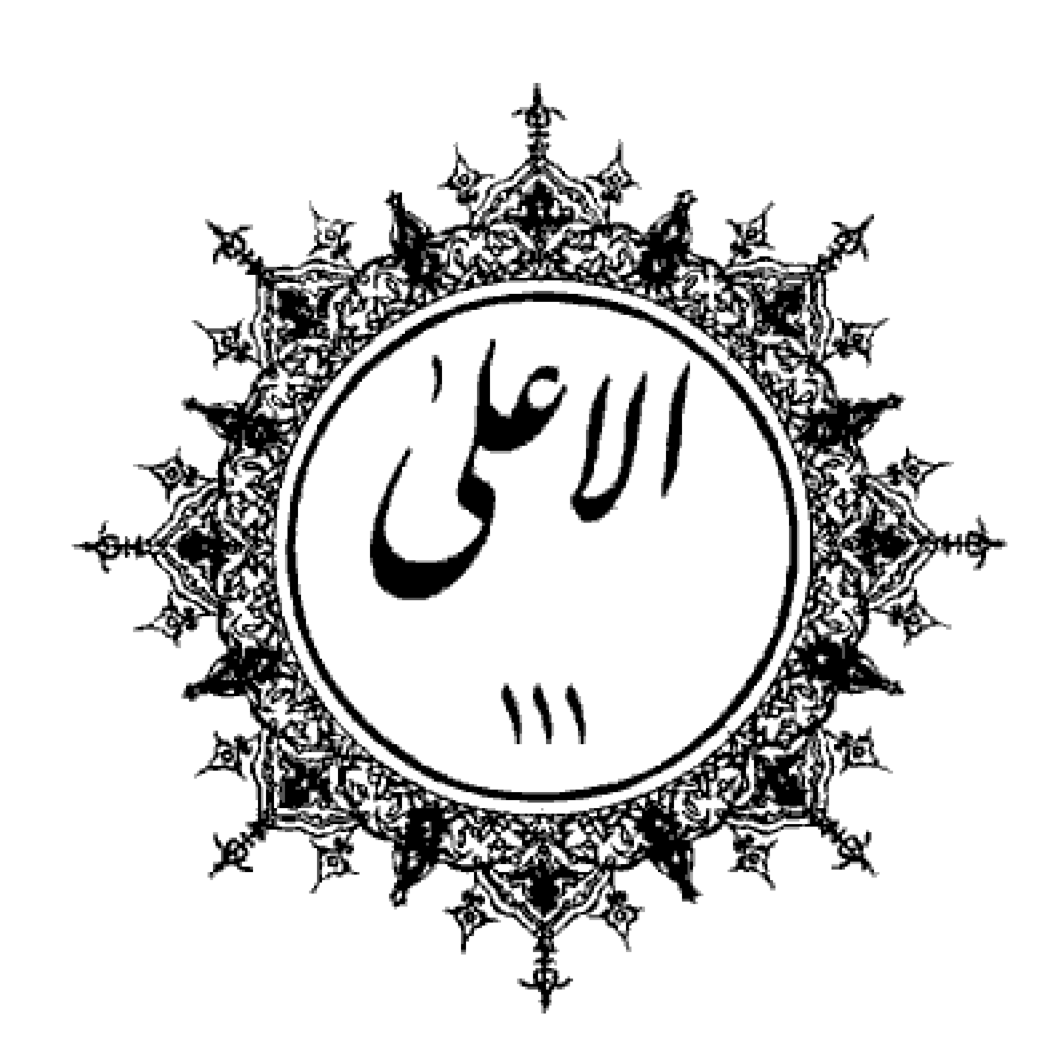
شکل شماره‌ی ۳۴

همچنین صورت مکسّر این اسم به صورت زیر خواص بسیار دارد:

ي	ل	ع
ل	ع	ي
ع	ي	ل

شکل شماره‌ی ۳۵

ذکر «لاحَولَ وَلاٰ قوّةَ اِلاّ بِاللّهِ‌العَلیِ‌ّالعَظیم» نیز دارای خواص بسیار است از آن جمله اگر کسی گرفتار وسواس و وسوسه باشد دست بر سینه‌ی خود گذارد و بکشد و بگوید: «بِسمِ‌اللّه وَ بِاللّهِ مُحمَّدٌ رَسولُ‌اللّه وَلاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوّةَ اِلاّ بِاللّهِ‌العَلیّ‌العَظیم اَللّهُمَّ‌امْحِ عَنّی ما اَجِدُ» پس دست بر شکم خود بمالد و سه مرتبه‌ی دیگر این دعا را بخواند، وسوسه و وسواس برطرف گردد انشاالله. نیز اگر در پنجشنبه‌ی اوّل ماه پانصد مرتبه بنویسد «اللّهُ‌اکبر» و بعد از آن پانصد مرتبه بنویسد «لاحَولَ وَلاٰ قُوّةَ اِلاّ بِاللّهِ‌العَلیّ‌العَظیم» و تا سه روز بر بازوی خود بندد هرچه فرماید اطاعت کنند و از شرّ مار و عقرب ایمن باشد مادامی که این نوشته در بازوی او باشد.



به معنای بلندتر از هر صاحب عُلوّ و رفعت است و به معنای عالی و غالب و قاهر نیز استعمال شده است و بهترین تفاسیر این اسما یعنی **علی و اعلی و متعالی و عالی** منزّه‌بودن حق از صفات خلق و بلندبودن ذات اوست از جمیع ادراکات عقول امکانیه.

منزّه ذات او از چند و از چون تَعالٰی شأنُهٗ عَمّا یقولون

و فواید این اسم همان فواید مذکور است و با خودداشتن این اسم و مداومت بر آن موجب مقبول شدن در طبایع و محبوب‌شدن در قلوب خاصّه و عامّه است و همراه‌داشتن و نظرکردن در مکسّر این اسم خواص بسیار دارد و صورتش این است:

ی	ل	ع	ا
ع	ل	ا	ی
ا	ل	ی	ع
ع	ی	ا	ل

شکل شماره ٣٦

هرکس سوره‌ی «سَبِّحِ‌اسْمَ رَبِّکَ‌الاَعلٰی» را بر مبتلا به بواسیر بخواند او شفا یابد و هرکس در وقت بیرون آمدن برای سفر سه بار بخواند برای سلامت باز آید. نیز

خواندن این سوره بر چشم کسی که درد چشم داشته باشد و بر گوش کسی که درد گوش داشته باشد نافع است. و اگر کسی این سوره بر پهلوی زن حامله بنویسد حملش پسر شود انشاءالله. و هر که را تب باشد بر سه قطعه کاغذ بر یکی از آنها بنویسد «بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمنِ‌الرَّحیم لاتَخَفْ‌اِنَّکَ‌اَنتَ‌الاَعْلی» و بر دوم «بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمنِ‌الرَّحیم لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ‌القَومِ‌الظّالمین» و بر سوم «بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمنِ‌الرَّحیم اَلا لَهُ‌الْخَلْقُ وَالاَمْرُ تَبارَکَ‌الله رَبُّ‌العالَمین» و بر هریک سه نوبت سوره‌ی توحید خوانده شود و روزی یکی از این سه قطعه را تناول نماید شفا یابد انشاالله.

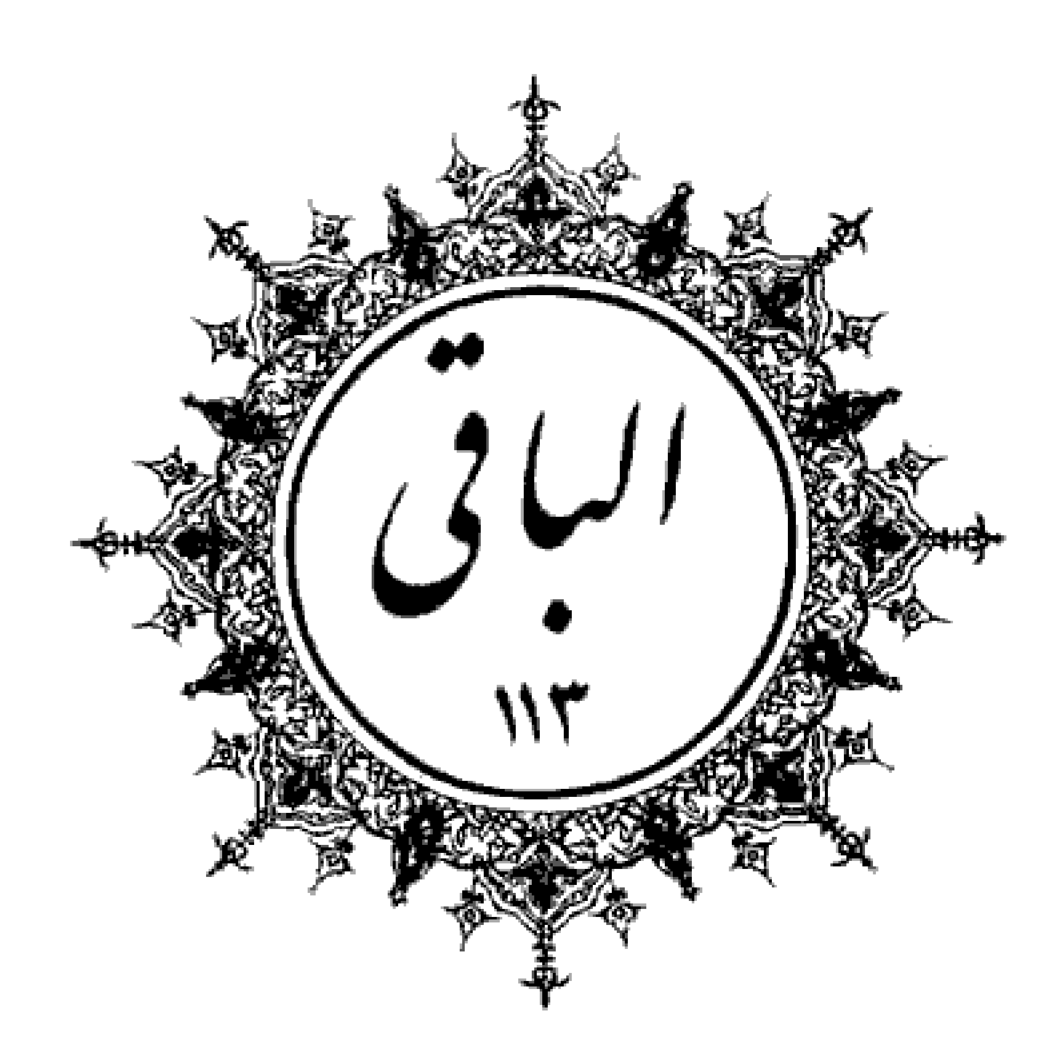
پژوهه در مفهوم العَلیُّ والاَعْلی

"العَلِیُّ"، از اسمای خداوند به معنی بالاتر و برتر می‌باشد که وزن صرفی آن صفت مشبهه دلالت بر زیادگی آن دارد. این اسم در قرآن کریم هشت بار استعمال گردیده که یک بار با صفت حکیم، دوبار با صفت عظیم و پنج بار آن با صفت کبیر می‌باشد. این اسم همانند عظیم از اسمایی است که در آن مبدأ سنجش و حداقل دو امر مورد سنجش معتبر است. از همین‌رو برتری خداوند از جهات متعدّدی مورد اعتبار خواهد بود. و امّا این برتری از دو جهت بیشتر مورد توجّه است: ۱) در مقام حس، از آن رو که در مقایسه‌ی بین محسوسات و مجرّدات، امور مجرّد به جهت عدم دارابودن حدود مادّی و بالتّبع محدودیت کمتر، برتر شمرده شده‌اند و خداوند که از مجرّدات است در مقام مقایسه با محسوسات «علی» خوانده می‌شود. ۲) در مقام عمل یعنی، سنجش عقلانی بین موجودات در مقام عقل، گاه در مرتبه‌ی صفات اعتبارشده و گاه در مقام ذات. بنابراین چون خداوند از حیث صفات و ذات برتر از تمام موجودات است بر او اسم «علی» اطلاق می‌شود. و باید توجه داشت که این اسم از اسم عظیم متمایز است زیرا در اسم عظیم، سنجش موردنظر در مقام ثبوتی مدّنظر است حال آن که در اسم «علی» نفی حد امکانی مورد توجّه می‌باشد. به تعبیر دیگر هرگاه ما یک امر کمالی را در یک

موجود و خداوند، موردنظر قرار دهیم، اطلاق این امر کمالی بر خداوند منوط به این خواهد بود که اوّلاً این صفت در خداوند به نحو بالاتری موجود باشد و ثانیاً این صفت در خداوند، محدود به حدود خاص کمالی در آن موجود نیست. از همین رو بازگشت صفت عظیم به صفات ثبوتی و بازگشت صفت علی به صفات سلبی است.

اسم «الاعلی» در قرآن کریم دو مرتبه استعمال گردیده است. این اسم از مصدر «علی» گرفته شده است و در مرتبه‌ی اوّل به صورت «سبح اسم ربک‌الاعلی» و مرتبه‌ی دوم با تسبیح الهی که گویای مرتبه‌ی تنزیه است همراه گشته است.

«الاعلی» یعنی فوق عالی و بالاتر از آنچه که مخلوقین متصوّر آن هستند. "مرحوم صدوق" «ره» نقل می‌فرماید که مردی در محضر امام صادق علیه‌السلام حضور داشت و گفت: الله‌اکبر. حضرت فرمود: الله‌اکبر من اَیِّ شیء؟ خدا از چه چیز بزرگتر است؟ آن شخص عرض کرد: مِن کُلِّ شیءٍ از همه چیز. باز حضرت فرمود: خدا را محدود کردی. شخص گفت: چه بگوییم؟ حضرت فرمود: بگو خداوند بزرگتر از آن است که توصیف و تعریف شود. [معانی‌الاخبار]



به معنی پاینده‌ی ازلی و ابدی است که هرگز فنا در او راه نیابد و هرگز مسبوق به عدم نبوده است یعنی واجب لذاته است و مداومت بر این اسم برای طول عمر و استحکام امور و بقای اولاد و دوام عمارات مفید است و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز خواص بسیار دارد و صورتش این است:

ال	ب	ا	ق	ي
ي	ال	ق	ب	ا
ا	ي	ب	ال	ق
ق	ا	ال	ي	ب
ب	ق	ي	ا	ال

شکل شماره‌ی ۳۷

و اگر کسی شبی صد مرتبه این اسم را بخواند و در شب جمعه هزار مرتبه، دعایش مستجاب گردد.

پژوهه در مفهوم الباقی

بقا به معنای پابرجایی شیء بر حالت اوّلیه‌ی خود است و اصولاً بقا در مقابل فنا و نیستی استعمال می‌شود. و باقی دو نوع است یکی شخص باری‌تعالی که به ذاته و بدون محدودیت زمانی باقی است و اطلاق فنا به او صحیح نیست و دوم ممکن‌الوجود و غیرخدا است که بقای آن وابسته به دیگری است و اطلاق فنا و نیستی به آن جایز است.

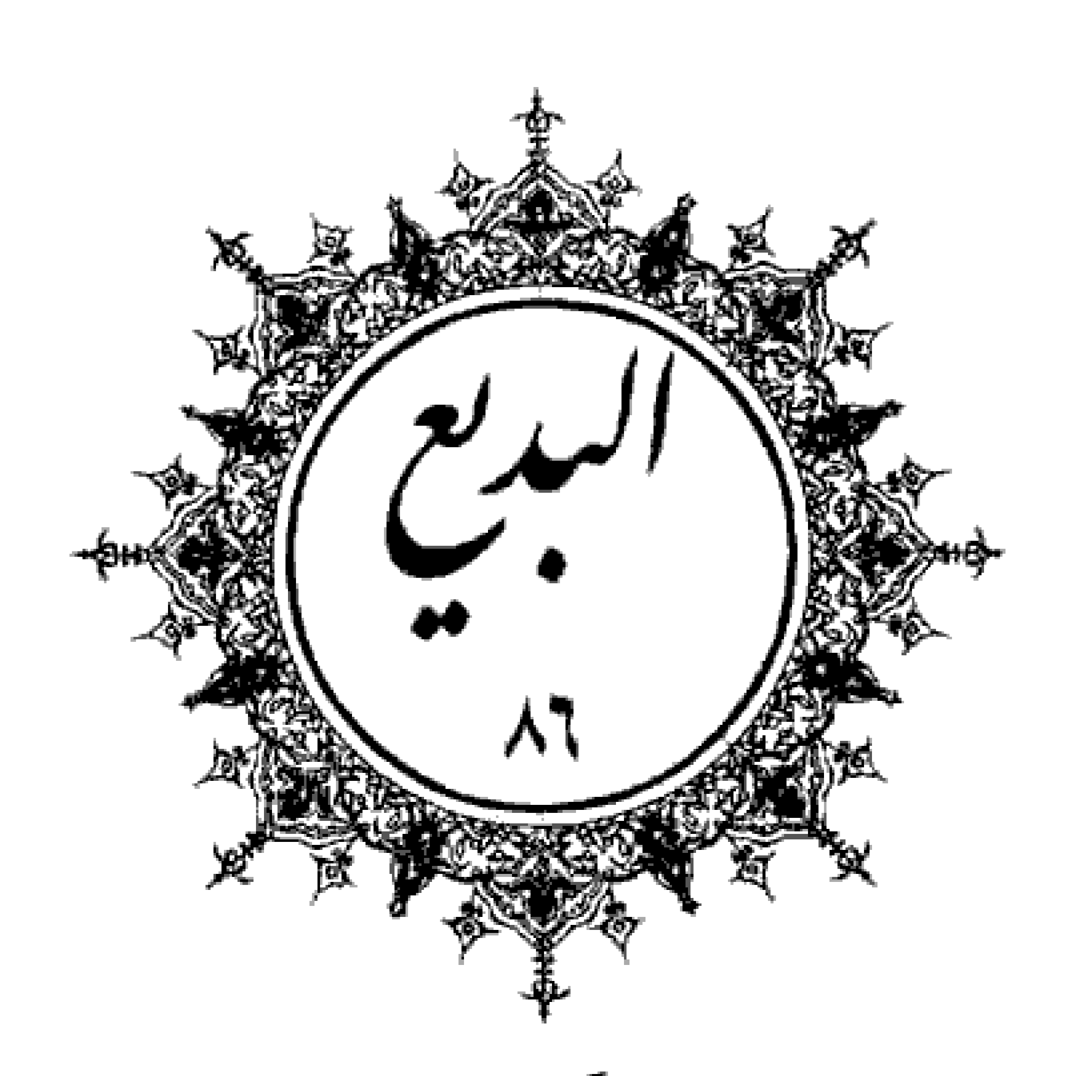
موجوداتی که به کمک و اعانت پروردگار باقی هستند دو نوع می‌باشند؛ یکی موجوداتی که بقای آنها وابسته به خودشان است یعنی به نسل در بقای خویش نیازی ندارند و دوم موجوداتی که به وسیله‌ی تولید نسل باقی هستند. از دسته اوّل می‌توان اجرام سماوی و از دسته دوم انسان را نام برد.

و امّا اسم «الباقی» برای خداوند متعال یعنی منزّه و مبرّا از حوادث و عوارض مثل تغییر و تبدیل یا زوال و مرگ.

"هر چه به شما داده‌اند کالا و زینت زندگی این دنیاست و آنچه نزد خداست پایدار است چرا تعقّل نمی‌کنید"؟ *«سوره قصص - آیه ۶۰»*

حق این است که آنچه نزد خداست بهتر است، اگر می‌دانستید که آنچه نزد شماست فانی می‌شود و هر چه نزد خداست، ماندنی است.

«سوره نحل - آیه ۹۶»



به معنی "مُبدِع" است یعنی پدیدآورنده‌ی کائنات از پیش خود بدون آن که ملاحظه‌ی مثالی و اندازه کرده باشد، بلکه ایجاد فرموده است آنها را از روی حکمت بالغه و قدرت کامله و نیز استعمال شده است به معنای صانعِ اموری که در صُنع آنها به جهت حُسن اتقان و آنها محل حیرت و تعجب عقول است. "شیخ بُرسی" (ره) فرموده است هر کس این اسم را بسیار گوید خداوند او را معرفت روزی می‌فرماید. نیز در بعضی رسایل است که خواندن این اسم برای درست‌آمدن کارها نافع است و اگر کسی غسل کند و دو رکعت نماز به جای آورد پس هفتاد هزار بار بگوید «یٰا بَدیعَ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ» سپس از وجهی حلال صدقه گذارد و ذکر فوق را هزار بار دیگر نیز بگوید برای هر امر مشکلی که در آن فرو مانده باشد مجرّب است و اگر کسی این مربّع را به مشک و زعفران و گلاب بر کاغذی بنویسد و با خود دارد و در روز جمعه در یک مجلس بدون آن که با کسی سخن بگوید بیست و چهار مرتبه بخواند هر مطلبی که از خدا خواهد اگرچه سلطنت باشد، برآورده شود و صورتش این است:

یا	بدیع	السموات	والارض
السموات	والارض	یا	بدیع
والارض	السموات	بدیع	یا
بدیع	یا	والارض	السموات

شکل شماره‌ی ٣٨

نیز همراه‌داشتن مکسَّر این اسم نیز فواید بسیاردارد به صورت زیر:

ب	د	ي	ع
ي	ع	ب	د
ع	ي	د	ب
د	ب	ع	ي

شکل شماره ٣٩

اسم «مُبدع» نیز همین خواص را دارد و هرکس که هفتصد «ز» بنویسد روز شنبه نزدیک غروب و در قبرستان دفن نماید و در حال نوشتن مکرّر بگوید «یٰا مُبدِعُ یا عَلاّمُ»، علوم غریبه بر او منکشف گردد و به دولت رسد انشاالله. همچنین همراه‌داشتن و نظرکردن در این مکسَّر نیز خواص بسیار دارد:

م	ب	د	ع
ع	م	د	ب
ب	ع	د	م

شکل شماره ۴٠

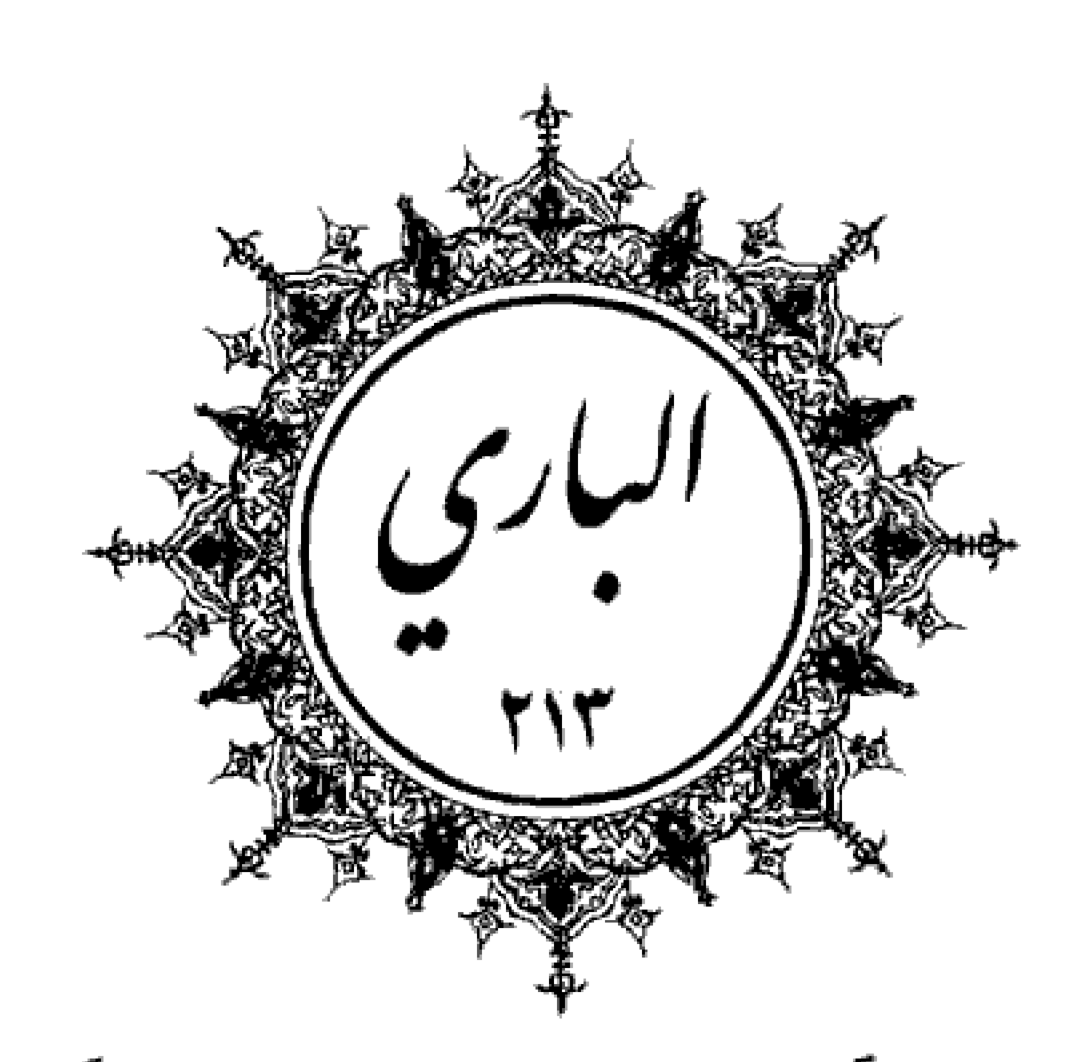


پژوهه در مفهوم البدیع

این واژه از اسمای خداوند است که بنابه رأی مشهور به معنی «نوآورنده» می‌باشد و در قرآن کریم دو مرتبه ذکر گردیده است (بقره، ۱۱۷؛ انعام، ۱۰۱). در تبیین این اسم دو روایت موجود است: ۱) بدیع به معنای بدون شبیه و مثل. با توجّه به این که خداوند علة‌العلل می‌باشد و واجب‌الوجود و بر طبق ادلّه‌ی توحید دارای وحدت حقّه‌ی حقیقیه است و در وی اعتبار هرگونه ماهیتی ماسوای وجود و جزئی بودن محال است، پس هیچ‌گونه شبیه حقیقی در هیچ یک از شوؤن خود ندارد پس "بدیع مطلق" اوست. ۲) "بدیع" بر وزن فعیل صفت مشبّهه به معنی «از نو آورنده»، و خداوند مُبدِع اشیا است، و ابداع در اصطلاح ایجاد شیء است مسبوق به لیس مطلق بدون مادّه و مدّت که متفاوت از صُنع و تکوین می‌باشد. در واقع خداوندِ بدیع برای ایجاد ممکنات به وسایل و ماده و زمان و مکان احتیاج ندارد و غیر او به تمام اینها و مشیّت الهی احتیاج دارند. پس بدین بیان، خداوند برطبق علم ازلی، اشیا را بدون هیچ مادّه و پیشینه‌ای خلق می‌نماید. لذا برحسب این تفسیر و برخلاف تفسیر اوّل، بدیع از اسمای فعل خداوند خواهد بود.

"مگر ندانسته‌اند خدا چگونه خلق را پدید می‌کند سپس آن را باز می‌آورد که این برای خدا آسان است". «عنکبوت، آیه ۱۹»

«راغب» در مفردات می‌گوید: «ابداع» همان انشا و آفریدن است که بدون سابقه‌ی قبلی ایجاد و انجام شود و هرگاه واژه‌ی «بدیع» در باره‌ی خدای تعالی به کار رود به معنی ایجاد و آفرینش چیزی است بدون مادّه و ابزار و بدون زمان و مکان، این‌گونه آفرینش و ابداع، خاص خداوند است.



به معنای خلق کننده و آفریننده خلایق است و به معنی آفریننده‌ی بنی‌آدم از خاک نیز استعمال شده است. "شیخ بُرسی" (ره) فرموده است هر کس این اسم را بسیار بگوید بدنش در قبر نمی‌پوسد و همیشه تر وتازه است و در بعضی از رسایل است که این اسم برای خلاصی از تنهایی و پیداشدن فرزند و تولید و تکثیر نسل حیوانات فواید عظیمه دارد و در بعضی از کتب است که گفتن این اسم صد بار در روز جمعه برای مطالب مذکوره نافع است و اگر در هر روزی صد مرتبه بگوید خداوند فرشته‌ای خلق فرماید که تا روز قیامت قرین و انیس او باشد و چون روزی پانزده مرتبه بخواند لطف حق در دنیا و آخرت قرین او باشد و هرکس در وقت طلوع آفتاب پنجاه و سه «جیم» بنویسد و در وقت نوشتن مکرّر بگوید «یٰا بٰارِئُ یا کَبیرُ» و این نوشته را با خود نگاه دارد زبان بدگویان بر او بسته شود و جماعت ارواح را مشاهده نماید و برکت در عمرش پیدا شود و اگر از منصبی معزول شده باشد دوباره نصب شود و اگر در شب پنجشنبه در وقتی که قمر زائدالنور (پرنور) باشد هیجده «ح» بنویسد و در هنگام نوشتن مکرّر «یا بٰارِئُ یا زَکیُّ» بگوید و این نوشته را با خود نگه دارد، سحر و چشم زخم بر او اثر نکند و اگر به مشک و زعفران بنویسد و در حریر پیچد و در موم سفید گرفته و در زیر دندان نهد، ارواح را مشاهده نماید و اگر کسی لوحی بسازد از سه مثقال سرب و این نوشته را بر آن نقش نماید که «یٰا بٰارِئُ فَلاٰ شیءَ کُفُوَهُ یُدانیهِ وَلاٰ اِمکانَ

لِوَصْفِه» زبان بدگویان و خصمان بر او بسته شود و اگر کسی این فقره - «یٰا بٰارِئَ النُّفُوسِ بِلاٰمِثٰالٍ خَلا مِن غَیْرِهِ» - را بر تخته‌ی هفت سر نقش کند و با خود دارد از جادو و چشم زخم محفوظ ماند و رزقش وسیع گردد و نگاه داشتن مکسّر این اسم (بٰارِئ) نیز برای مطالب مذکوره نافع است و صورتش این است:

ب	ا	ر	ي
ي	ب	ر	ا
ا	ي	ب	ب

شکل شماره ۴۱

همراه‌داشتن و نظرکردن در مربّع زیر نیز فواید بسیار دارد و همچنین مکسّر صدر مؤخر این اسم به صورتهای زیر:

ب	ا	ر	ي
ر	ي	ب	ا
ي	ر	ا	ب
ا	ب	ي	ر

شکل شماره ۴۲

۲۹	۸۲	۷۹	۷۶
۸۰	۷۵	۳۰	۸۱
۳۴	۷۷	۸۴	۷۱
۸۳	۳۲	۷۳	۷۸

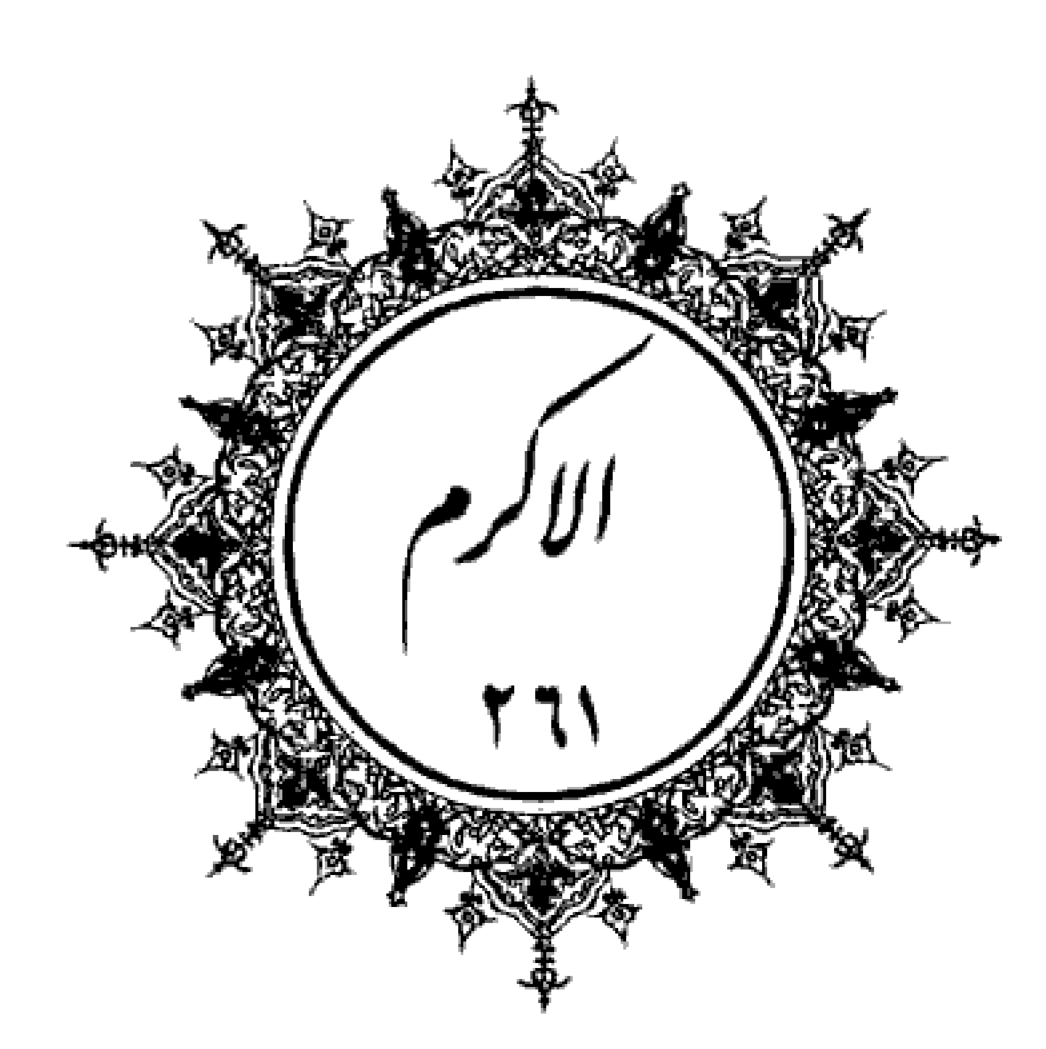
شکل شماره ۴۳

پژوهه در مفهوم الباری

«الباری» از اسمای خداوند و به معنای «پدیدآورنده» می‌باشد و سه مرتبه در قرآن به صورت اسمی و یک مرتبه در معنی فعلی آمده است (حشر ۲۲ و ۲۴، بقره ۵۴) بنابه بیان "فخر رازی" این اسم از سه مصدر می‌تواند مشتق شده باشد: ۱) بَرَءَ به معنی ایجاد که معنی باریء؛ موجد یا مبدع می‌شود. ۲) بَرَءَ به معنای قطع که در آن صورت معنای باری این می‌شود که خداوند موجودات را جداجدا آفریده است. ۳) بری به معنی خاک که در نتیجه باری به معنی مرکِّب - ترکیب‌کننده - انسان از خاک خواهد شد که در آیه‌ی «منها خلقناکم و فیها نعیدکم» (طٰهٰ، آیه ۵۵) بدان اشاره شده است.

چنان که گذشت معنی مشهور باریء همان بیان اوّل است؛ در این صورت چون اساس خلقت منوط به قضای سابق است، اشیا بر وفق مقدّرات قضایی از کَتْم عدم خارج شده و به منصّه‌ی ظهور می‌رسند. لذا بر وفق همین ترتیب در سورهٔ حشر / ۲۲ آمده است: «هوالخالق الباریءالمصور». به‌همین لحاظ اسم «باری» مرتبه‌ی ظهور اسم خالق است که موجب ظهور اشیا به نحو کلی می‌باشد که برطبق اسم مصوّر، تعیّن خارجی می‌یابد.

"علامه‌ی طباطبایی" «ره» می‌فرماید: «کلمه‌ی خالق به معنای کسی است که اشیایی را از روی اندازه‌گیری پدید آورده باشد و کلمه‌ی «باری» نیز به همان معناست امّا از این نظر که اشیای به وجود آمده از یکدیگر ممتازند و کلمه‌ی «مصوّر» به معنای کسی است که پدیدآورده‌های خود را طوری صورتگری کرده باشد که با یکدیگر مشتبه نشوند بنابراین کلمات سه‌گانه، هر سه متضمن معنای ایجاد هستند امّا به عبارات مختلف که بین آنها ترتیب هست و تصویر، فرع این است که خدای تعالی بخواهد موجودات را متمایز از یکدیگر خلق کند و این نیز فرع آن است که خداوند اصلاً بخواهد موجوداتی را بیافریند».



"شیخ صدوق" (ره) فرموده است این اسم به معنای «کریم» است یعنی صاحب صفت کرم و درگذرنده‌ی جرمها و تقصیرهای بنی‌آدم و مداومت بر این اسم موجب برآمدن مقاصد دنیا و آخرت و حصول عزّت و کرامت است و این اسم مفتاح رزق و برکت است و برای رفع پریشانی بسیار نافع است و چون کسی بر این اسم مداومت نماید روزیِ او از جایی که گمان نداشته باشد برسد و در بعضی رسایل معتبر است که هرکس اسم «الاکرم» را بر انگشتریِ نقره‌ی شَرَفِ قمر نقش نماید و آن را در دست کند، وسعت و کثرت معرفت او را حاصل گردد و در حال نقش‌کردن دویست و هفتاد مرتبه این اسم را بخواند و هرکس در روز جمعه در ساعت زُهره این اسم را بر نگین زمرّدی نقش نماید پس صد و هشتاد و نه دفعه این اسم را بخواند و انگشتر را در دست کند و صد مرتبه‌ی دیگر این اسم را بخواند، از خانه بیرون نرود مگر او را چیزی عطا کنند اگرچه روزی صدمرتبه باشد و صورت آن نقش این است:

		ياكريم	ياكريم		
	م ۴۰	ي ۱۰	ر ۲۰۰	ك ۲۰	
ياكريم	ك ۲۰	ر ۲۰۰	ي ۱۰	م ۴۰	ياكريم
ياكريم	ي ۱۰	م ۴۰	ك ۲۰	ر ۲۰۰	ياكريم
	ر ۲۰۰	ك ۲۰	م ۴۰	ي ۱۰	
		ياكريم	ياكريم		

شکل شماره‌ی ۴۴

و اگر به این نحو نقش نماید که جمع بین اعداد و حروف باشد بهتر خواهد بود و صورتش این است:

م	ی	ر	ک
۲۱	۱۹۹	۱۱	۳۹
۱۲	۴۲	۱۸	۱۹۸
۱۹۷	۱۹	۴۱	۱۳

شکل شماره ۴۵

و اگر اسم «الکریم» را هزار و هشتصد و شش مرتبه و اسم «کریم» را هزار و ششصد و هشتاد و شش مرتبه بخواند در آن فواید بسیار است. نیز اگر کسی مکسَّر اسم کریم را همراه خود نگاه دارد در وسعت رزق اثری عظیم مشاهده نماید و صورتش این است:

ک	ر	ی	م
ی	م	ک	ر
م	ی	ر	ک
ر	ک	م	ی

شکل شماره ۴۶

و نگاه‌داشتن مکسّر این اسم نیز خواص بسیار دارد به صورت زیر:

ک	ر	ی	م
م	ک	ی	ر
ر	م	ی	ک

شکل شماره ۴۷

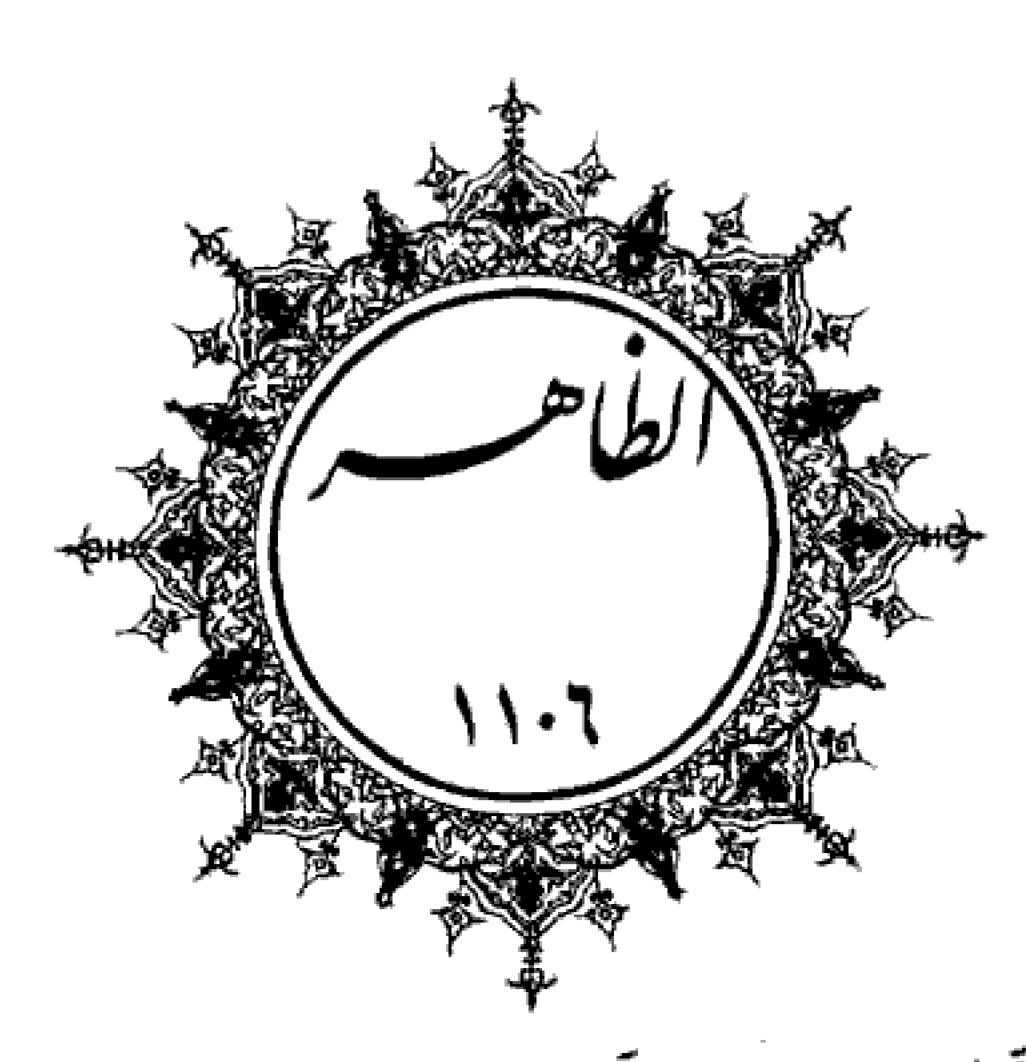
و اگر کسی بر این ذکر مداومت نماید، گناهان او آمرزیده شود و مشهور آفاق گردد: «یا کریمُ العَفوِذَاالعَدْلِ اَنتَ الَّذی مَلاَءَ کُلِّ شیءٍ عَدْلُهُ»

پژوهه در مفهوم الاَکرَم

این وصف یک بار به عنوان صفت رب بیان گردیده است (علق/۳) «اقرأ و ربک‌الاکرم» و با توجّه به این که وزن افعل به جای وزن فعیل در بعضی موارد همچو، اشقی، شقی، اطول، طویل - استعمال می‌گردد، معنی این وصف به سان کریم خواهد بود و از همین رو نظیر استعمال‌های کریم در پی اسم رب قرار گرفته است.

«الاکرم» افعل‌التفضیل و به معنای صاحب کرامت و کریم است. خداوند متعال کریم است از آن جهت که در هنگام قدرت عفو می‌کند و وقتی وعده‌ای به بنده‌اش می‌دهد به آن وفا می‌کند و اگر انسان از او حاجتی را طلب کند بیش از نیازش به او عطا می‌فرماید و باکی ندارد که چقدر می‌دهد و به چه کسی می‌دهد.

"امام محمّد غزالی" بخشش متحقّق در «کرم» را بخشش بدون زحمت و بی‌منّت دانسته و از همین‌رو سرّ نامگذاری «کَرْم» - درخت انگور - را از همین بابت می‌داند، زیرا درخت انگور با این که میوه‌اش لذیذ و گواراست به راحتی چیده شده و دارای هیچ‌گونه خاری نیست که موجب اذیّت گردد (مقصد الاسنی ص ۸۹) به هر حال در تفسیر «کریم» تعبیرات گوناگونی گفته‌اند، بعضی گفته‌اند: «کریم» بخشنده‌ای است که تمام افعالش احسان است و هرگز با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیان نیست. بعضی گفته‌اند: کریم کسی است که هم آنچه بر اوست و هم آنچه را بر او لازم نیست می‌بخشد. و بعضی گفته‌اند: کریم کسی است که متاع کم را می‌پذیرد و بهای زیاد در برابر آن می‌دهد؛ ولی در حقیقت همه‌ی اینها در مفهوم کریم در صورتی که در حدّ اعلا همچون کرم خداوند در نظر گرفته شود جمع است. و در کرم خداوند همین بس که تنها به عفو گنهکار راضی نمی‌شود بلکه گناهان را (در مورد کسانی که شایستگی دارند) به حسنات تبدیل می‌کند.



کسی است که آیات ربوبیّت و آثار قدرتِ او در همه‌ی عوالم آفاق و انفس هویدا و نمایان است؛ لَقَدْ ظَهَرْتَ فَلاتُخفٰی عَلٰی اَحَدٍ اِلاّ عَلٰی اَکْمَةٍ لایَعْرِفُ‌القَمَر (خداوندا تو آنقدر آشکاری که بر هیچ‌کس پنهان نیستی، مگر بر کوران که ماه را (ندیده) و نمی‌شناسند) و در معنی غالب و عالی نیز استعمال شده است و در معنای مطّلع و عالِم نیز آمده است. و اگر کسی تا پنجاه روز، روزی (۶۵۰۲) شش هزار و پنجاه و دو مرتبه این اسم را بخواند دشمن او مقهور و مغلوب گردد ولکن باید معنی غالب را از این اسم قصد نماید و اگر کسی بعد از طلوع آفتاب هزار مرتبه این "اسم" را بخواند نابینا نگردد ولکن معنی اوّل را قصد نماید و خواندن این اسم در «ایّام‌البیض» تا روزی هزار مرتبه به شرط صائم‌بودن برای ظهور مخفیّات و گمشده‌ها مجرّب است ولکن معنی آخر را قصد نماید و اگر کسی این اسم را پانصد مرتبه در چاشت (صبح که یک ساعت از آفتاب بگذرد) بخواند دلش نورانی گردد و از خواب غفلت بیدار شود.

نیز در رسایل است که مداومت‌کردن بر این اسم شریف، اکسیر احمر است و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ظ	ا	هـ	ر
هـ	ر	ظ	ا
ر	هـ	ا	ظ
ا	ظ	هـ	ر

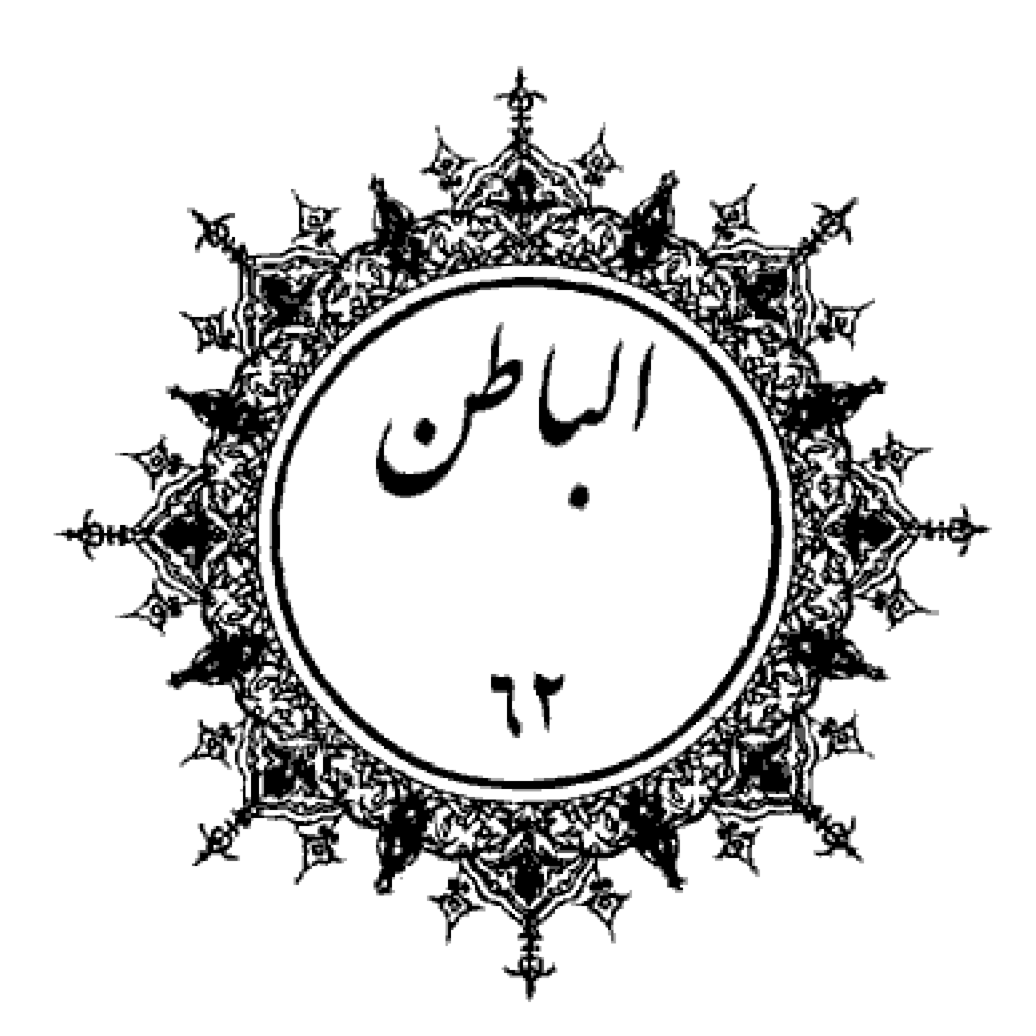
شکل شماره ۴۸

نیز مکسّر این اسم به تکسیر معروف نیز مفید همین فواید است به صورت زیر:

ظ	ا	هـ	ر
ر	ظ	هـ	ا
ا	ر	هـ	ظ

شکل شماره ۴۹

و اگر کسی مریض باشد حرف اوّل این اسم که «ظ» باشد را نهصد و ده مرتبه در شب جمعه بنویسد و با خود نگاه دارد شفا یابد.



آن کسی است که هیچ عقل و فهمی ادراک کنه ذات او نکند و مداومت بر این اسم برای اطلاع از اسرار مکنونه مفید است، همچنین نگاه‌داشتن مکسَّر آن به شکل زیر:

ب	ا	ط	ن
ن	ب	ط	ا
ا	ن	ط	ب

شکل شماره ۵۰

پژوهه در مفهوم الظّاهر، الباطن

«الظّاهر» از اسمای خداوند به معنی پیدا می‌باشد که در کتاب الهی یک بار استعمال شده است. (حدید/۳). خدا ظاهرتر از هر چیزی است که ما فرض کنیم به آن دلیل که قدرتش بر همه چیز احاطه دارد پس از جهت ظهور هم فوق آن است پس خدا ظاهر است ولی نه آن چیزی که ما ظاهر فرض کردیم و همچنین هر چیزی که باطن فرض شود خدا به خاطر قدرتش بر آن باطن‌تر از آن است و ماورای آن قرار دارد چون اوست که آن چیز را باطن کرده پس باطن هم خداست نه آن چیزی که ما او را باطن فرض کردیم پس معلوم می‌شود که خدا ظاهر و باطن علی‌الاطلاق است.

بعضی گفته‌اند وجود باریتعالی ظاهر است چون ادلّه‌ای بسیار بر وجودش دلالت دارد و باطن است چون عالِم به تمامی اشیا است و احدی از او داناتر نیست و بعضی دیگر می‌گویند ظاهر یعنی بدون فاصله و اقتراب، و باطن یعنی بدون پوشش و حجاب و بهٔ عبارت دیگر خداوند متعال بدون نزدیک‌شدن ظاهر و بدون در پرده‌شدن باطن است.

و نیز عده‌ای دیگر گفته‌اند «الظاهر» برگرفته از ظهور و ضدخفا است یعنی ظاهر است به آثار قدرت و هویداست به شواهدِ حکمت و پیداست به دلایل و براهین خلقت و نیست موجودی از موجودات مگر آن‌که مظهری از مظاهر وجود و علم و قدرت و وحدانیّت اوست و بلکه تمام موجودات جلوه‌های فیض و نمایش وجود او می‌باشند. و نظر دیگر؛ آن است که الظاهر مأخوذ از «ظَهر» به معنی پشت و پناه است. یعنی خداوند تبارک و تعالی ملجاء و پناهگاه مخلوقات خویش است. و در باره‌ی اسم مبارک "الباطن" گفته‌اند یعنی باطن است به حقیقت، چنان‌که ظاهر است به آثار و غایب است از حواس، یعنی حواس درک کُنه او نتوان نمود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «پروردگار متعال داخل در اشیا است نه به طوری که در آنها مخلوط و ممزوج باشد و خارج از اشیا است نه به طوری که از آنها جدا و متباین باشد.



به معنی زنده‌ای است که مردن و فنا بر او راه نیافته و راه نخواهد یافت و زندگی او از خود اوست و مُدْرِک است به ذات خود و تمامی مُدْرَکات، تحت ادراک اوست و این اسم منسوب به «ادریس» پیامبر است و آن بزرگوار بر مداومت بر این اسم به مقام مکان بلند ارتقاء یافت و به حیات جاوید فایز گشت. «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است: هرکس نوزده مرتبه این اسم را بر مریض بخواند شفا یابد و اگر بر صاحب درد چشم بخواند دردش برطرف گردد و در بعضی از رسایل است که اگر کسی این اسم را تا هفت روز روزی صد و یک مرتبه بر سر نماز بخواند صحّت یابد و اگر بر باغ یا کشت خوانند از آفات آسمانی ایمن گردد و حاصلش با برکت شود و در بعضی کتب است که مداومت بر این نام به خصوص در عقب هر نمازی هجده مرتبه، باعث طول عمر و رفع مفاجات (ناگهانی مردن) و توسعه‌ی معاش است. و نیز مداومت بر اسم «الحَیُّ القَیُّوم» در زیادتی معاش اثری عظیم دارد و برای حصول مراد و مطلوب و غلبه بر دشمنان و تصرّف دلها فایده‌ی بسیار دارد و هرکس که در روز جمعه هنگام طلوع آفتاب رو به قبله این دو اسم را نقش کند در حالی که با طهارت باشد و همراه خود نگاه دارد نامش در میان مردمان به خوبی معروف گردد اگرچه هیچ کس او را نشناسد و روزی او وسیع شود اگرچه قلیل‌المال باشد و صورت نقش این است:

م	و	ی	ق	حی
۵۲	۳۹	۱۱	۱۴	۵۸
۲	۴۱	الله	۱۷	۴۸
۴۷	۴۳	۱۵	۲۰	۴۹
۳۳	۴۵	۷۴	۲۳	۱

شکل شماره‌ی ۵۱

و اگر نقش به صورت زیر باشد اثرش سریع‌تر است:

م	و	ی	ق	ی	ح
ق	ی	ی	و	ح	م
و	ی	ح	ی	م	ق
ی	ح	م	ی	ق	و
ی	و	ق	ح	و	ق
ح	ق	و	م	ی	ی

شکل شماره ۵۲

هرکس این نقش [شکل شماره‌ی ۵۳] را در شَرَف زهره نقش نماید و همراه خود نگاه دارد، خداوند دل او را زنده گرداند و خُلقش را نیکو و رزقش را واسع گرداند و عُسْر (سختی) او را مبدّل به یُسْر (آسانی) کند و چنان کند که هرکس را نظر به او افتد، او را دوست دارد و در اهل و مال و جان محفوظ باشد و از احدی چیزی سئوال ننماید مگر آن که دریافت دارد و صورت نقش مذکور این است:

		یا	حی	یا	قیوم		
	ح	ی	ق	ی	و	م	
قیوم	م	ح	ی	ق	ی	و	قیوم
یا	و	م	ح	ی	ق	ی	یا
حی	ی	و	م	ح	ی	ق	حی
یا	ق	ی	و	م	ح	ی	یا
	ی	ق	ی	و	م	ح	
		یا	حی	یا	قیوم		

شکل شماره‌ی ۵۳

و اگر کسی در نصفه‌ی شب هزار مرتبه گوید «سُبحانَ‌المَلِکِ‌الحیِّ‌القَیُّومِ‌الَّذی لا یَمُوتُ» روزی او وسیع گردد و گشایش در کارش پیدا شود و نیز نقش‌کردن این صورت [شکل شماره‌ی ۵۴] و همراه داشتن آن فواید عجیب‌تر دارد و بعضی «اسم اعظم» را همین دو اسم دانسته‌اند و در خبر است که چون پیغمبر ﷺ را حالت اضطراب پیدا می‌شد، چون می‌گفت «یا حیُّ یا قیُّوم» فی‌الحال او را فرج می‌رسید. یکی از اکابر گفته است که پنجاه و یک دفعه ذکر یا حیُّ یا قیوم را گفتم، رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم، عرض کردم مرا چیزی تعلیم فرما که به سبب آن دلم زنده گردد و از کدورت پاک شود؛ فرمود بر تو باد که روزی چهل و یک مرتبه بگویی: «یا حیُّ یا قَیُّومُ یا لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُحیِی قَلْبِی بِنُورِ مَعْرِفَتِکَ اَبَداً یا اللهُ».

	ل	ف	م	ح	ی	
ا	ا	ل	ف	م	ح	ی
ل	ل	ا	ل	ف	م	ح
ف	ف	ل	ا	ل	ف	م
م	م	ف	ل	ا	ل	ف
ق	ق	م	ف	ل	ا	ل
ی	ی	ق	م	ف	ل	ا
و	و	ی	ق	م	ف	ل

شکل شماره‌ی ۵۴

اگر کسی مریض باشد و اطبّا از معالجه‌ی او عاجز باشند این فقره (دعای ذیل) را به مشک و زعفران در کاسه‌ی چینی بنویسد و با نبات حل کند و از آن بخورد، شفا یابد و عبارت آن فقره چنین است: «یٰا حَیُّ حَینَ لاٰ حَیَّ فِی دَیمُومَةِ مُلْکِهِ وَ بَقائِهِ یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ». و اگر کسی صحیح باشد و بر این فقره (از دعا) مداومت کند هرگز بیمار نشود. و اگر کسی را مطلبی باشد که او را هیچ چاره نباشد بگوید: «یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ یٰا لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ‌اللهِ» آن مطلب بی‌زحمت برآورده شود و بعضی گفته‌اند که اوقات دعوت این دو اسم از سحر است تا طلوع آفتاب و این دو اسم مفتاح تمام مطالب دنیا و آخرت است و بزرگان دین از این دو اسم فواید عجیبه و ثمرات غریبه مشاهده فرموده‌اند و اگر کسی را چیزی گمشده باشد صد و یک مرتبه بگوید «یٰا قَیُّومُ فَلاٰ یَفُوتُ شیٌ مِنْ عِلْمِهِ وَلاٰیَؤُدُهُ» به زودی آن گمشده پیدا می‌شود و اگر کسی چهارصد «ت» در روز چهارشنبه در وقت غروب آفتاب بنویسد و در وقت نوشتن مکرّر بگوید «یا قیّوم یا وٰاحِدُ» و آن نوشته را بخورد، کوری دلش برطرف گردد و بر قوه‌ی حافظه‌ی او افزوده گردد و هر چه بشنود فراگیرد و فراموشش نشود و اگر این نوشته را در میان مصحف نهد هر چه او را

گمشده باشد پیدا شود و پریشانی از او برطرف گردد و اگر این نوشته را با خود نگاه دارد از شرّ دشمنان ایمن گردد و با خود داشتن مکسّر این اسم [قیّوم] فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ح	ی	ق	ی	و	م
م	ح	و	ی	ی	ق
ق	م	ی	ح	ی	و
و	ق	ی	م	ح	ی
ی	و	ح	ق	م	ی
ی	ی	م	و	ق	ح

شکل شماره‌ی ۵۵

و تکسیر «قیّوم» به این نحو نیز خوب است:

ق	ی	و	م
و	م	ق	ی
م	و	ی	ق
ی	ق	م	و

شکل شماره ۵٦

و اگر کسی برای هر مطلبی این دعای پی آمده را هفتاد و یک مرتبه در شب بخواند بزودی حاجتش برآورده شود و دعا این است: «بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمنِ‌الرَّحِیمِ یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ یٰا حَلیمُ یَوْمَ یٰا یَنفَعُ مٰالٌ وَلاٰ بَنُونٌ اِلاّ مَنْ اَتَی‌اللهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ وَ اُزْلِفَتِ‌الْجَنَّةُ لِلْمُؤْمِنینَ غَیرَ بَعیدٍ» و نیز برای برآوردن هر مطلبی خواندن این دعا تا هزار مرتبه مجرّب است: «یٰا حَیُّ یا قَیّومُ یٰا قدیمُ یٰا دآئمُ یٰا صَمَدُ یٰا فَرْدُ یٰا وِتْرُ یٰا ذَالجَلالِ وَالاِکْرٰامِ». «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است: هرکس «اَلْحَیُّ‌القَیُّومُ» را بر انگشتری نقش کند خداوند نام او را زنده می‌گرداند و او را از ترس ایمن می‌دارد و در بعضی از رسایل معتبره است که هر کس این نقش را بر انگشتری نقره که یک دانگ آن طلا باشد، نقش کند و آن را در دست نماید و سه هزار و هشتصد و

شانزده مرتبه بگوید «یا حَیُّ یا قَیُّومُ» کارش به جایی رسد که بر هر مرده‌دل نظر افکند دل او زنده گردد و از نَفَس او بیمارها شفا یابند و از چوب خشک به نَفَس او میوه حاصل شود و جمیع خلایق مطیع او گردند و صورتش این است:

۹۴۶	۹۶۰	۹۵۷	۹۵۳
۹۵۸	۹۵۲	۹۴۷	۹۵۹
۹۵۱	۹۵۵	۹۶۲	۹۴۸
۹۶۱	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۶

شکل شماره ۵۷

بعضی گفته‌اند که نقش فوق حکم خاتم سلیمان را دارد و باید آن را از چشم ناپاک مستور داشت و مدّت دعوت این دو اسم صد و هشتاد روز است و شرطش روزه و طهارت و عُزلت است و اگر کسی بخواهد قلب یکی از سلاطین را تسخیر نماید باید اسم خود را با اسم او تکسیر کند و این دو اسم را تا زمام باز آید [تسخیر حاصل شود] پس به عدد تکسیر تمام این حروف دعا نماید (مدام بگوی یاحَیُّ یاقَیُّومُ) تا مقصود حاصل گردد. مثلاً اگر طالبِ تسخیر احمد باشد و مطلوب، محمود باشد بدین نحو عمل نماید:

اح م د م ح م و د ح ی ق ی و م
م او ح ی م ق د ی م ح ح د م و
و م م ا د و ح ح ح ی م ی ق د
د و ق م ی م م ا م د ی و ح ح ح

شکل شماره‌ی ۵۸

و هکذاتا تا زمام باز آید و در حال دعا انگشتری مزبور را در دست نماید و گاهی به آن نظر افکند.

اگر بخواهد کسی را منقاد خود گرداند هفتاد مرتبه بگوید: «وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَيِّ القَيُّوم» و برای برآورده شدن حوائج روز شنبه هزار مرتبه بگوید: «يا حَيُّ يا قَيُّومُ» و روز یکشنبه هزار مرتبه: «اِيّاكَ نَعْبُدُ» و روز دوشنبه هزار مرتبه: «وَ اِيّاكَ نَسْتَعِينُ» و روز سه‌شنبه هزار مرتبه: «سُبْحانَ‌اللهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ» و روز چهارشنبه هزار مرتبه: «يااللهُ يا رَحْمٰنُ» و روز پنجشنبه هزار مرتبه: «حَسْبِيَ اللهُ وَ نِعْمَ‌الْوَكيلُ» و در روز جمعه هزار مرتبه: «يا ذَاالْجَلالِ وَالاِكْرامِ».

پژوهه در مفهوم الحَیّ از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «زنده» می‌باشد و پنج بار در قرآن کریم ذکر شده که سه بار آن با صفت قیوم است. (بقره/۲۵۵؛ آل‌عمران/۲ و طه/۱۱۱).
اهل کلام بر این باورند که حقیقت حیات فرع بر علم و قدرت است، یعنی در هر جا که علم و قدرت محقّق باشد، حیات وجود دارد و از همین حیث چون جمادات فاقد حرکتند فاقد حیات قلمداد شده‌اند. در باب اتّصاف خداوند به این اسم علاوه بر بحث توقیفیت اسما، ادله‌ی گوناگونی ذکر شده که دو برهان آن مصون از ایرادات منطقی است:

۱) برهان اِنّی: بنابه قاعده‌ی امکان اشرف چون حیات از کمال‌های عارض بر اشیا می‌باشد ثبوت آن در مراتب عِلّی و بالتبع واجب‌الوجود، ضروری است.

۲) برهان لِمّی: بنابه ادلّه‌ی اثبات واجب‌الوجود و بساطت آن چون خداوند مجرّد علی‌الاطلاق است، بالتبع به میزان تجرّدش - چون موجودی مجرّدتر از او نیست - عالِم است؛ چه «کلُ مجرّدٍ عاقل» - هر مجرّدی عاقل است - او "قادر محض"، "زوال‌ناپذیر" محض و در نتیجه "حیّ مطلق" است؛ لذا صفت حیات الهی در مرتبه‌ی ذات او و غیرعارض بر ذاتش اعتبار می‌گردد، از همین‌رو برخی آن را "اسم اعظم" می‌دانند، چه حیات را منشاء قدرت و علم فرض نموده‌اند نه

بالعکس. همچنین بنابه گفته‌ی اهل تحقیق و به خصوص با اعتقاد به توقیفیت اسما، اطلاق لفظ «حیوان» با این که از حیات مشتق شده بر خداوند متعال جایز نیست.

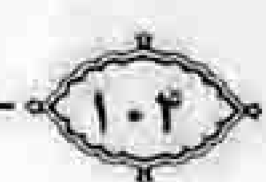
"این خالق توانای جهان است که پیوسته موجودات زنده را از عناصر مرده‌ی عالم بیرون می‌کشد و از پیکر موجودات زنده، عناصر مرده خارج می‌سازد".
«سوره روم/۱۹»

"هر چه هست فانی است و فقط ذات پروردگارت ماندنی است که صاحب جلال و ارجمندی می‌باشد." «سوره الرحمن، ۲۷»

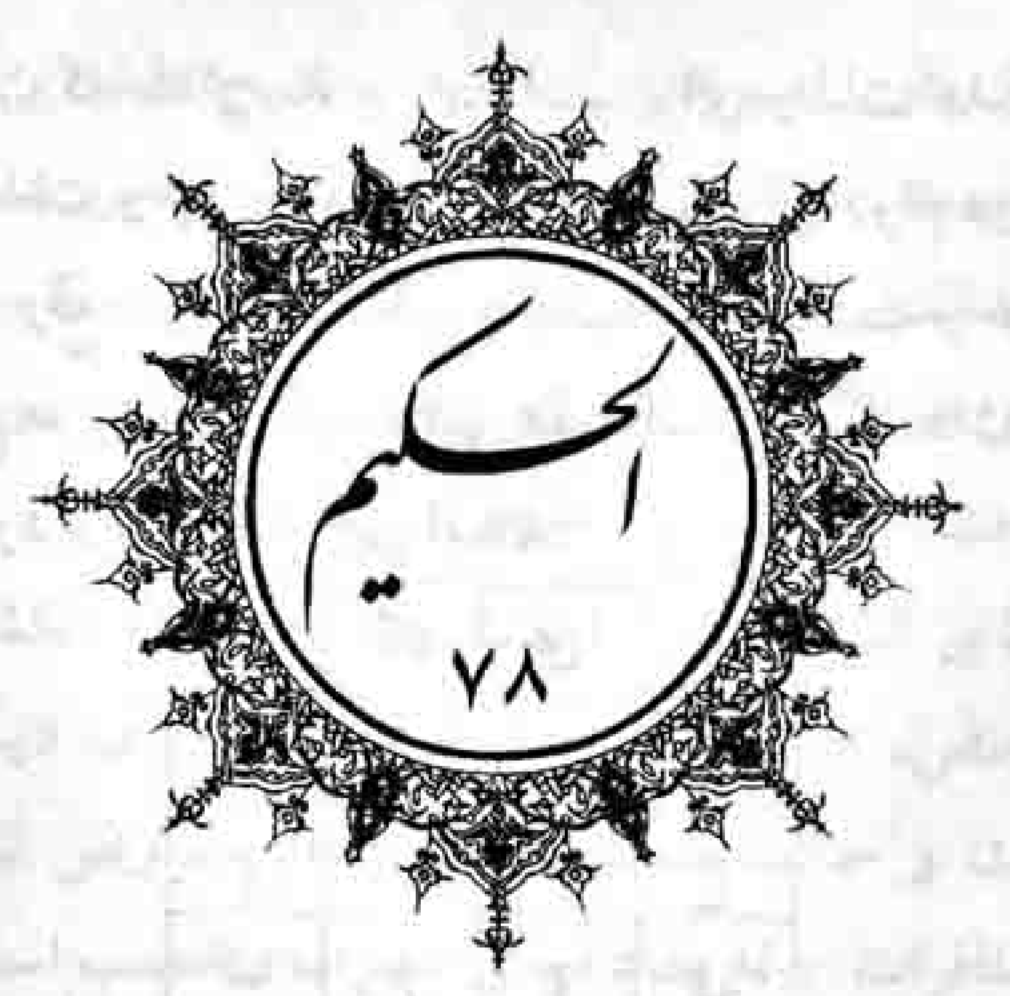
گفتیم که حیّ به معنی «زنده، زنده‌بودن» (نقیض میت) است و نیز به معنی «حیات نباتی و قوه‌ی نامیه و حیات حیوانی و حیات عقلانی» آمده است و به «اَحْیاء» جمع بسته شده.

«حیّ» به معنی زنده، مانند هر صفت مشبهه‌ی دیگر دلالت بر دوام دارد و با توجه به آغاز کریمه‌ی آیةالکرسی، حیات خداوند حیات حقیقی است، زیرا حیات او عین ذات اوست نه این که عارضی و از دیگری گرفته شده باشد. در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی فرقان آمده است: «بر ذات زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد توکّل کن...» حیات کامل، حیاتی است که آمیخته با مرگ نباشد بنابراین حیات حقیقی حیات اوست که از ازل تا ابد ادامه دارد.

در تعبیرات معمولی، موجود زنده به چیزی می‌گویند که دارای نمو، تغذیه، تولید مثل و جذب و دفع و احیاناً دارای حسّ و حرکت باشد، ولی باید به این نکته توجه داشت که: ممکن است افراد کوته‌بین، حیات را در مورد "خداوند" نیز چنین فرض کنند، با این که می‌دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را در باره‌ی خداشناسی به اشتباه می‌اندازد، زیرا "صفات خدا" را با صفات خود مقایسه می‌کند. ولی حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه، عبارت است «علم» و «قدرت»، بنابراین وجودی که دارای علم و قدرت بی‌پایان است



حیات کامل را دارد، "حیات خداوند" مجموعه‌ی علم و قدرت اوست و در حقیقت به واسطه‌ی علم و قدرت، موجود زنده از غیرزنده تشخیص داده می‌شود، امّا نمو و حرکت و تغذیه و تولیدمثل از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهایی هستند که به وسیله‌ی تغذیه و تولیدمثل و حرکت آن را تأمین می‌کنند، ولی آن کس که کمبودی ندارد این امور هم در باره‌ی او مطرح نیست.



اسم بیستم از اسماءُالحسنی و به معنی دانایی است که افعال او محکم و مُتْقَن و صادره از روی حکمت باشد و هیچ کس را نرسد که فعلی از افعال او را چون و چرا کند چه تمام فعلش مبنی بر مصلحت و حکمت بوده و «لایُسئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُون» و بعضی این اسم مبارک را منسوب به "حضرت عیسی" علیه‌السلام دانسته‌اند.

«شیخ برسی» (ره) فرموده است هرکس این اسم را بنویسد و آن را بشوید و بر کشت و زرع ریزد با برکت شود و آن کشت از آفات ایمن گردد و در بعضی از رسایل معتبره است که هرکس نقش متعلّق به این اسم را به صورت زیر در ساعت اوّل از روز یکشنبه بر پوست آهو بنویسد و روزی هفتاد و هشت دفعه آن را بخواند خداوند عالَم او را حکمت بیاموزد:

ح	ک	ی	م
۳۲	۱۶	۲۱	۹
۱۸	۶	۴۲	۱۲
۲۰	۳۶	۵	۱۷

شکل شماره ۵۹

در بعضی کتب است که مداومت بر این اسم برای راست‌آمدن کارها و دانستن مجهولات مجرّب است و نیز مداومت بر این اسم برای دوام دولت و مال و آسان شدن هر دشواری و رفع غربت و تنگی معیشت نافع است و خواندن این اسم تا پانصد و چهل و پنج مرتبه برای هر مطلبی مفید است و نگاه‌داشتن مکسّر این اسم نیز ثمرات بسیار دارد و صورتش این است:

م	ی	ک	ح
ک	ح	م	ی
ح	ک	ی	م
ی	م	ح	ک

شکل شماره ٦٠

و نظرکردن در مکسّر زیر نیز نافع است:

م	ی	ک	ح
ک	ی	ح	م
ح	ی	م	ک

شکل شماره ٦١

و هرکس در روز شنبه سیزده (و) بنویسد و در هنگام نوشتن مکرّر بگوید: «یٰا حَکیمُ یٰا شَکُورُ» پس آن نوشته را به قصد برآمدن مطلبی در میان مصحف نهد، آن مطلب برآورده شود انشاالله.

پژوهه در مفهوم الحکیم از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «راست‌گفتار» و «درست‌کردار» می‌باشد و وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم نود و یک بار در قرآن کریم ذکر شده که چهل و هفت بار آن با اسم عزیز، سی و شش بار آن با اسم علیم، چهار بار با اسم خبیر و یک بار اسم توّاب، یک بار با اسم حمید، یک بار با اسم واسع و نیز یک بار با اسم علیّ آمده است. شرح دقیق این اسم در گرو تحلیل اصطلاح حکمت است. "حکمت" **در اصطلاح به معنی علم به حقایق اشیا و عمل‌کردن به مقتضای آن می‌باشد**، بنابراین در حکمت، دورکن اساسی، یکی علم و دیگری عمل مطابق با واقع وجود دارد که هر دو رکن در خداوند به نحو تمام قابل اعتبار است زیرا خداوند به جهت تجرّد محضش و وجود اطلاقیش در مرتبه‌ی کمال علمی است، چه علم مقام انکشاف می‌باشد و در مرتبه‌ی وجود محض، حجاب و حدّی ندارد، از طرف دیگر چون ذات الهی کمال محض است و حالت منتظره‌ای برای او مفروض نیست، فرض جلب مشتهیات و دفع منافرات - که مفاد قوّه‌ی شهوت و غضب است - برای او وجود ندارد، پس دلیلی برای عدم فعل بر مقتضای علم ندارد، پس تمام افعال الهی که به مقتضای علم فعلی او اِصدار می‌شود در کمال استواری و مطابق با واقع است. بنابراین خداوند؛ «حکیم» علی‌الاطلاق می‌باشد.

"راغب" در مفردات در معنای "حکمت" می‌گوید: «حکمت عبارت از رسیدن به حق است به وسیله‌ی علم و عقل؛ حکمتی که از صفات خدای حکیم است اشاره به احاطه‌ی علمی حضرت او بر موجودات و ایجاد آنها در نهایت قدرت و استحکام دارد. و آن حکمتی که نصیب انسان می‌شود معرفت به موجودات و افعال شایسته می‌باشد. به همین جهت خداوند در مورد لقمان می‌فرماید: «**ما به لقمان حکمت عطا کردیم**».

و نیز این معانی را برای حکمت گفته‌اند؛ علم دین، موافقت گفتار با عمل، معرفت به خداوند تبارک و تعالی، فهم و شعور، تفقّه و تدبّر و علمی که سود فراوان داشته باشد. و بعضی از اهل دل گفته‌اند حکمت در مورد انسان یعنی رسیدن به مرتبه‌ای از روشنایی باطن که جهان خارج را در وجود خویش ببیند.

اصولاً واژه‌ی «حُکْم» از نظر لغت به معنی «منع‌کردن به منظور اصلاح» است و لذا به لگام حیوان «حَکَمَة» (بر وزن صدقه) گفته می‌شود؛ سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق «حکمت»، اطلاق شده و همچنین به «علم و عقل» نیز با همین

تناسب «حُکْم» گفته می‌شود.

واژه‌ی «حُکْم» در پاره‌ای از موارد به معنی «فرمان نبوت و رسالت» آمده است و در موارد دیگری به معنی «قضاوت» و گاهی نیز به معنی «عقل و خرد» آمده است. (انبیاء/۷۴). واژه‌ی «حُکم» گاهی به معنی «حکومت و قضاوت» آمده است (جاثیه/۱۶).

«حُکْم» در تعبیرات قرآن معمولاً به معنی «قضاوت و داوری» است، ولی از آنجا که مقام قضا، همیشه جزئی از برنامه‌ی «حکومت» است و قاضی بدون پشتوانه‌ی قدرت حکومت کاری از او ساخته نیست، دلالت التزامی بر مسأله‌ی زمامداری نیز دارد.

واژه‌ی «حِکْمَت» و «حُکْم» از یک ریشه‌اند (شعرا/۸۳).

و به تعبیر دیگر، ارزشها و معیارهایی است که انسان به وسیله‌ی آن بتواند حق را هرکجا هست بشناسد و باطل را در هر لباس تشخیص دهد؛ این همان چیزی است که بعضی از فلاسفه از آن به عنوان «**کمال قوه‌ی نظریه**» تعبیر کرده‌اند و این همان حقیقتی است که لقمان از ناحیه‌ی خدا دریافت داشته بود.

«حکمت» گاه جنبه‌ی علمی دارد که از آن تعبیر به «معارف عالیه»، و گاه جنبه‌ی عملی دارد که از آن تعبیر به «اخلاق و عمل صالح» می‌شود.

"**حکمتی**" که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به «لقمان» عطا فرموده؛ «مجموعه‌ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است.

به هر حال «لقمان» به خاطر داشتن این حکمت به شکرگزاری در پیشگاه پروردگارش پرداخت؛ او هدف نعمت‌های الهی و کاربرد آنها را می‌دانست و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می‌بست و اصلاً حکمت همین است (به کاربستن هر چیز در جای خود)، بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه بازمی‌گردند.

از طرفی خداوند، «قرآن» را به «حکیم» توصیف می‌کند، در حالی که «حکمت» معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده

و عاقل، رهبر و پیشوا و معلّمی بزرگ و حکمت‌آموز معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید و به صراط مستقیمی که در آیات قرآن به آن اشاره شده است، راهنمایی کند. البته «حکیم» به معنی «مستحکم و خلل‌ناپذیر» نیز آمده است و جمیع این مفاهیم در واژه‌ی مزبور جمع است و در مورد قرآن صادق می‌باشد.



به معنی دانای بر همه‌ی سرائر و مطّلع بر همه‌ی ضمائر است و "ماکان و مایکون" بر او پوشیده نیست و علم او به اشیا پیش از خلق آنها چون علم اوست به آنها بعد از خلق آنها و مداومت بر این اسم بعد از فتوحات قلبیّه و اطلاع بر معارف حقیقیه و برآمدن حاجات مهمّه، مجرّب است. ذکر این اسم ده مرتبه بعد از هر نمازی برای کشف مُغیَّبات مفید است و در بعضی رسایل است که مَلَک عِلْوی که مُوکّل بر این اسم است «لومائیل» است و مَلَک سِفْلی قَیوئیل نام دارد. و هرکس این اسم را بسیار بگوید خداوند او را بر دقایق علمها و خفیّات اسرار مطلع می‌گرداند. هرکس این مثلث [شکل ۶۲] را که به مثلث عیسوی مسمّی است، بر شَرَف عطارد نقش کند و با خود دارد خداوند به او حکمت و لطایف معارف را بیاموزد و صورت مثلث این است:

۲۰	۹۰	۴۰
ع	یم	ل
۶۰	۱۰	۸۰

شکل شماره‌ی ٦٢

و هرکس این نقش [شکل ۶۳] را در شَرَف مشتری بر نقره نقش کند، خداوند او را فهم و علوم شریعت روزی می‌فرماید به خصوص کسی که نامش عیسی باشد و

صورتش این است:

ع	ل	ی	م
۳۹	۱۱	۲۹	۷۱
۲۸	۶۸	۴۲	۱۲
۱۳	۴۱	۶۹	۲۷

شکل شماره ٦٣

و اگر کسی این لوح [شکل ۶۴] را در انگشتری نقش کند و با خود دارد و در شبهای جمعه بعد از نماز صد بار صلوات بفرستد و چهار صد و پنجاه مرتبه این اسم را بخواند و در لوح نظر کند صفای ظاهر و باطن او را حاصل گردد و تمام مرادات او به آسانی مهیّا شود و صورت لوح این است:

۳۰	۴۳	۴۰	۳۷
۴۱	۳۶	۳۱	۴۲
۳۵	۳۸	۴۵	۳۲
۴۴	۳۳	۳۴	۳۹

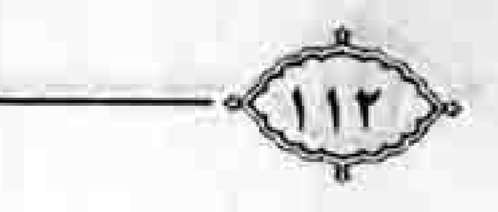
شکل شماره ٦٤

و نگاه‌داشتن مکسّر این اسم نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ع	ل	ی	م
م	ع	ی	ل
ل	م	ی	ع

شکل شماره ٦٥

از فواید مداومت بر این اسم حصول علم لَدُنّی است و چون کسی خواهد که بر امر پنهانی مطلع گردد در سه شب هر شبی دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد و پنجاه مرتبه این اسم را بخواند و صلوات بسیار بفرستد، در خواب آن امر بر او



مکشوف می‌شود و مداومت بر اسامی عالِم و عَلاّم نیز همین فواید را دارد و اگر کسی روزی هزار و یک بار بگوید «یٰا عَلاّمَ‌الغُیُوبِ فلاٰ یَفُوتُ شیءٌ مِنْ عِلْمِهِ ولاٰ یَؤُدُهُ مِنْ حِفْظِهِ»، اقبال و دولت بر او رو نماید و در میان خلق محترم و عزیز گردد و تمام مهمّات او برآورده گردد و از کسی بدی به وی نرسد انشاالله. و هرکس را دردسر باشد، دست بر سر گذارد و بگوید: «اُسْکُنْ سَکَنْتُکَ بِالَّذي سَکَنَ لَهُ مٰا فِي‌الْلیْلِ وَالنَّهارِ وَ هُوَالسَّمیعُ‌العَلیمُ»، درد ساکن گردد. و برای درد گوش دست بر گوش بمالد و هفت بار بگوید: «اَعُوذُ باللّٰهِ‌الَّذی سَکَنَ لَهُ مٰا فی‌البَرِّ والبَحْرِ و مٰا فِي‌السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَالسَّمیعُ‌العَلیمُ». درد ساکن و ساکت گردد.

پژوهه در مفهوم العلیم از مترجم

«العلیم» صفت مشبهه به معنای دارنده‌ی علم سرشار و فراوان است. این اسم اشاره به سعه‌ی علم حق و احاطه‌ی علمی او به تمام موجودات قبل از وجود آنها و بعد از وجود آنها و در هنگام وجود آنها دارد. این اسم بدین صورت ۱۵۳ بار در کتاب الهی ذکر شده است که ۳۶ بار با حکیم، ۳۲ بار با سمیع، ۷ بار با واسع، ۶ بار با عزیز، ۴ بار با خبیر، ۴ بار با قدیر، ۳ بار با حلیم، ۲ بار با خلاّق، ۲ بار با شاکر، یک بار با فتّاح، ۱۲ بار در باره‌ی ذات‌الصدور، ۵ بار در باره‌ی امور و انفاق به خیر، ۵ بار در باره‌ی اعمال، ۴ بار در باره‌ی ظالمین، ۲ بار در باره‌ی متّقین، ۲ بار در باره‌ی افعال، یک بار در باره‌ی صنع، کید زنان، فوق ذی‌علم، ذات الهی و مفسدین، ۲۰ بار در باره‌ی کل شی و یک بار در باره‌ی کل خلق آمده است. برطبق ضبط‌المعجم‌الاحصائی؛ «علیم» ۱۳۹ بار در قرآن کریم تکرار شده است.

این اسم الهی دربردارنده‌ی یکی از کمالهای خداوند در مرتبه‌ی ذات است. بنابه روایت "فخر رازی" علم خداوند به وجوه زیر از علم مخلوقات امتیاز می‌یابد.

۱) خدا به علم واحد به همه‌ی موجودات علم دارد.

۲) علم خدا به واسطه‌ی تغییر معلومات، تغییر نمی‌یابد.

۳) علم خداوند برگرفته از حواس و فکر نیست.

۴) علم او ضروری الثبوت و مَمتنع الزوال است.

۵) یک علم، خداوند را از علم دیگری بازنمی‌دارد.

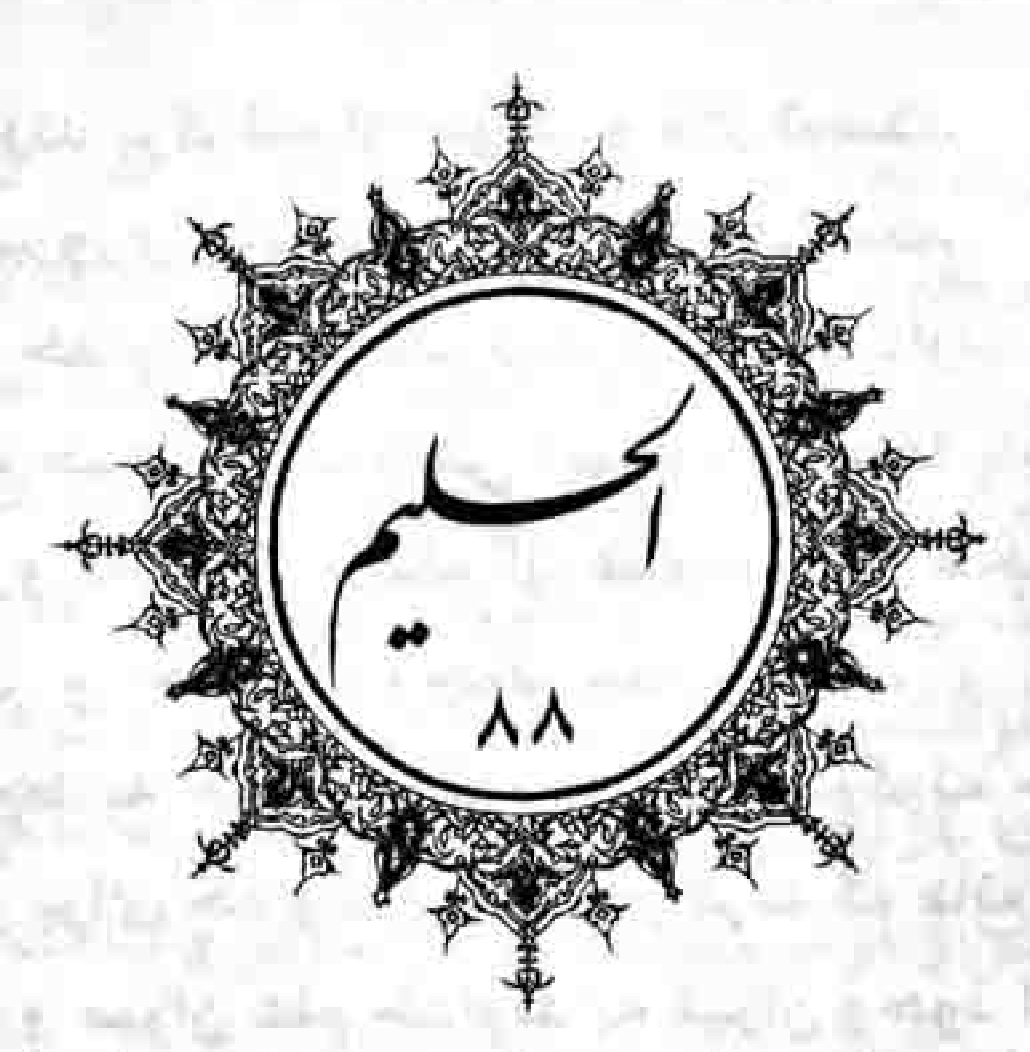
۶) معلومات خداوند نامتناهی است. در اینجا باید به نکته توجّه داشت؛ از آن رو که مفهوم علم از عدم مانع و حجاب بین دو شیء حکایت می‌کند و خداوند وجود مطلق است و تمامی سلسله‌ی موجودات مرتبط به حضرت قیّوم اویند، هیچ‌گونه حجاب و مانعی از ناحیه‌ی معلول برای خداوند ایجاد نمی‌گردد که مانع از علم او به اشیا باشد از همین‌رو میزان علم خداوند به میزان وجود او یعنی نامتناهی است.

"کلید خزائن غیب نزد پروردگار عالم است و کسی جز خداوند از آن آگاه نیست و همچنین خداوند به تمام آنچه که در خشکی‌ها و دریاها است عالِم است و هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آن که خدا می‌داند و هیچ دانه و حبّه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تروخشکی نیست مگر آنچه در مجموعه‌ی علم الهی وجود دارد."
«مدّثر/۳۱»

"خداوند به گردش خائنانه‌ی چشم‌های خلق و اندیشه‌های پنهانی مردم عالِم و آگاه است".
«غافر/۱۹»

اگر سخن به آشکارا گویی، خداوند از ضمیر مخفی و مخفی‌تر آگاه است."
«طٰه/۷»

«علیم» از ماده‌ی «علم» گرفته شده به معنی «دانا»ست و ماده‌ی علم دلالت بر «آگاهی و دانستن حقیقت چیزی» می‌نماید. «علم خداوند» سرچشمه‌ی نظام آفرینش و شگفتی‌های خلقت و دلایل توحید است. همان علمی که پایه‌ی معاد و دادگاه بزرگ قیامت است. در آیات قرآن کریم ترسیم روشنی از علم بی‌پایان پروردگار شده است.



به معنی کسی است که شتاب نمی‌کند در عقوبت کسانی که نافرمانی او می‌کنند با وجود قدرت او بر عقوبت و کسی است که عفو می‌فرماید از گناهان با قدرت بر انتقام. و مخفی نماند که خداوند جلّ جلاله حلم نمی‌کند مگر در موضع حلم و عفو نمی‌فرماید مگر در موضع عفو و الاّ خلاف حکمت لازم آید. او سبحانه و تعالیٰ "حکیم علی‌الاطلاق" است؛ «وَ اَعْلَمُ اَنَّکَ اَنتَ اَرْحَمُ‌الرّاحِمینَ فِی مَوضِعِ‌الْعَفْوِ وَالرَّحمَةِ وَ اَشدُّالمُعاقبِینَ فِی مَوضِعِ‌النَّکالِ وَالنَّقمَةِ».

مداومت بر این اسم برای امن از خوف مجرّب است و اگر کسی این اسم را بنویسد و بشوید و آب آن را بر کشت و زرع بپاشد موجب نمو و برکت گردد و روزی صد مرتبه خواندن و گفتن این اسم برای آرامیِ دل و اِطفای نائره جهل و حمیّت و فرونشستن خشم نافع است و اگر سلطانی بر کسی خشمناک شده باشد آن کس؛ صد مرتبه این اسم را بخواند، خشم سلطان فرو نشیند و اگر کسی بعد از هر نمازی صد و هشت مرتبه بخواند از اخلاق ذمیمه چون کِبر و حسد و بخل پاک گردد و اگر در بالای سر بیماری یک حمد و یازده مرتبه این اسم را بخواند آن بیمار شفا یابد و اگر کسی تا نُه روز، روزی پانصد و بیست و هشت مرتبه این اسم را بخواند در "صفت حلم" کامل گردد و جنّ و انس به فرمان او درآیند و اگر این فقره را: «یٰا حَلیمَ ذَالاناةِ فَلاٰ یُعادِلُهُ شَیءٌ مِن خَلَقِهِ بِرَبِّهِ»، به سیب بخواند و به شخص مطلوب دهد تا بخورد، آن شخص دوست و مهربان می‌گردد و نیز اگر کسی براین ذکر مداومت کند هر چه گوید از وی قبول کنند و بر او اعتراض

ننمایند و اگر کسی در روز جمعه صد و بیست «س» بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید «یٰا حَلیمُ یٰا مُعیدُ» و با خود نگاه دارد، محبوب قلوب خلایق شود و سخنان او پسندیده‌ی همه‌ی مردم گردد و چون به سفر رود سالم به وطن برگردد و همراه‌داشتن مکسَّر این اسم نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ح	ل	ی	م
م	ح	ی	ل
ل	م	ی	ح

شکل شماره ٦٦

و این مکسَّر نیز همین فواید را دارد:

ح	ل	ی	م
ی	م	ح	ل
م	ی	ل	ح
ل	ح	م	ی

شکل شماره ٦٧

و این مربّع نیز خواص بسیار دارد و آن راحوائج‌المرام می‌گویند:

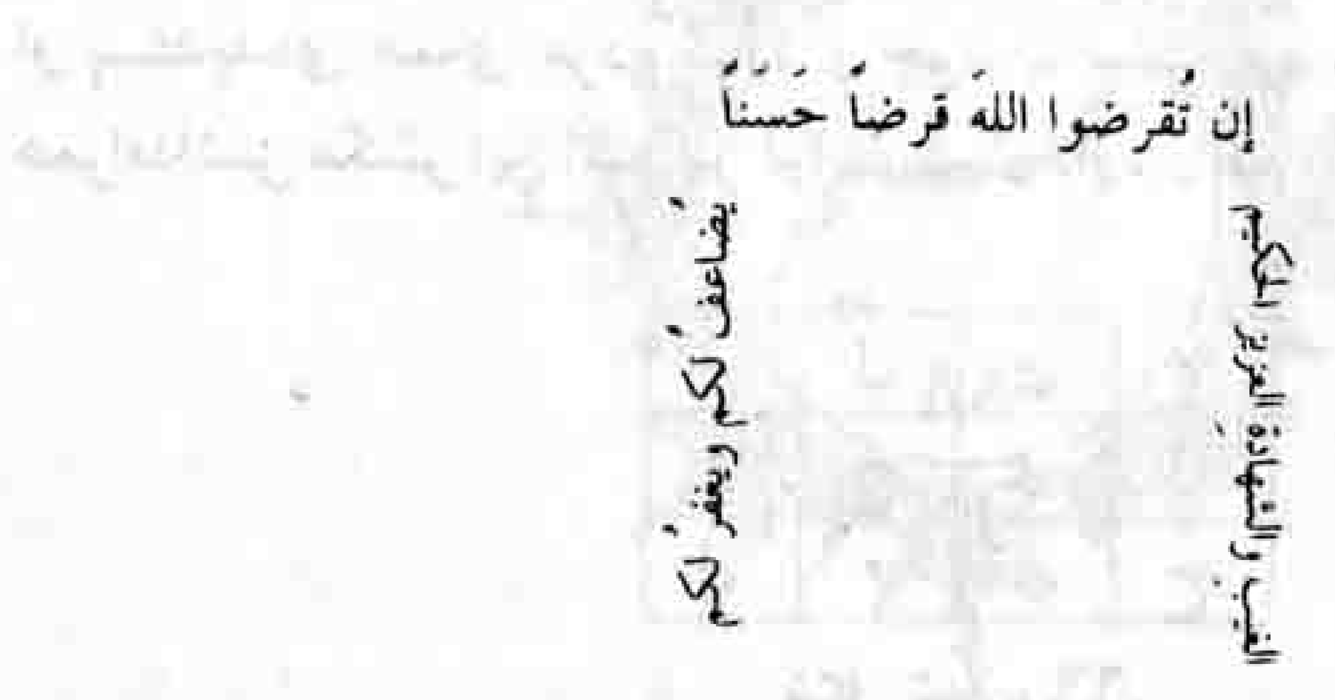
۱۴	۲۸	۲۵	۲۱
۲۶	۲۰	۱۵	۲۷
۱۹	۲۳	۳۰	۱۶
۲۹	۱۷	۱۸	۲۴

شکل شماره ٦٨

اگر کسی را چیزی در گوش رفته باشد این اسم‌ها را در گوش او بخواند، بیرون آید انشاالله. «یٰا عَلیُّ یٰا عَظیمُ یٰا حَلیمُ یٰا عَظیمُ». و هرکس در جمعه‌ی آخر ماه رمضان این کلمات را بدین طریق بنویسد و در کیسه گذارد، آن کیسه از درهم و دینار



خالی نگردد:



شکل شماره‌ی ٦٩

پژوهه در مفهوم الحلیم از مترجم

«الحلیم» به معنیِ «بردبار» از اسمای خداوند می‌باشد که در قرآن کریم یازده بار ذکر شده است و وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. از یازده بار تکرار این اسم در قرآن، شش بار با اسم غفور، سه بار با اسم علیم، یک بار با اسم شکور، سه بار با اسم علیم و یک بار دیگر آن با اسم غنیّ آمده است. واژه‌ی «حلیم» غیر از یازده بار در مورد خداوند، در چهار موضع که به صورت توصیفی برای "ابراهیم" و فرزندش و نیز "شعیب" در کلام "خداوند" آمده است. بنابه گزارش امام فخر رازی تحلیل حقیقت حلم به شرح زیر می‌باشد: اگر کسی عجله به انتقام نکند ولی قصد انتقام داشته باشد، «حَقود» نامیده می‌شود و اگر کسی بر این قصد باشد که انتقام نگیرد و آن را اظهار نکند، «حلیم» نامیده می‌شود.

اطلاق صفت حلم بر خداوند و بر انسان متفاوت است، چه انسان در ظهور صفت حلم با انفعال از صفت، بردباری نشان می‌دهد. در حالی که خداوند از اصل فعل مطلقاً منفعل نمی‌گردد. پس سلب انفعال در خداوند سلب بسیط و در انسان سلب مرکّب می‌باشد.

مقام «حلم» در نوع کامل خود اختصاص به ذات اقدس الهی دارد و اوست که همه نوع ظلم و تعدّی و گناه را از بندگان سرکش خود می‌بیند ولی در کمال قدرت در مقام انتقام برنمی‌آید و با صبری که فقط در خور شأن خداییش است در موقع مناسب سزای ستمکار را می‌دهد.

خدا شما را به قَسَم‌های بیهوده بازخواست نمی‌کند ولی به آنچه دلهایتان کرده بازخواست می‌کند و خدا آمرزگار و بردبار است. «بقره/۲۲۵»

اگر خداوند این مردم را به ظلمشان مؤاخذه می‌کرد روی زمین جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند ولی تا مدّتی معین مهلتشان می‌دهد. «نحل/۶۱»

«حلم» را به معنی «بردباری در راه رسیدن به یک هدف مقدس» نیز معنا کرده‌اند و «حلیم» به کسی گفته می‌شود که در عین توانایی در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی‌کند و در کیفر مجرمان عجله‌ای به خرج نمی‌دهد، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است. «راغب» در «مفردات» واژه‌ی «حِلْم» را به معنی «خویشتنداری به هنگام هیجان غضب» دانسته است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد ناشی می‌شود، گاه به معنی «عقل و خرد» نیز به کار رفته، وگرنه معنی حقیقی «حِلْم» همان است که در اوّل بحث مطرح گردید.



به معنی حافظ است یعنی نگاه‌دارنده‌ی آنچه راکه آفریده است از تلف و فساد و مهالک و بلاها تا آن زمان که اراده‌ی بقای آنها را دارد، چه هر حادثی چنان‌که در حدوث محتاج است به "علّت مُحْدِثه"، در بقا نیز محتاج است به "علّت مُبقیه" و به معنی عالِمی نیز آمده است که از علم او هیچ چیز غایب نیست و مداومت بر این اسم برای کسی که از مَهلکه خائف است نافع و سریع‌الاجابه است و ذاکر این اسم پیوسته محفوظ است از غَرَق و حَرَق و سایر مُهلِکات و موذّیات بریّه و بحریّه و تعویذکردن این اسم و بستن آن بر بازو موجب ایمنی از نکبت‌هاست. هرکس این اسم را بعد از نماز در روز جمعه به خط باریک نهصد و نود و هشت مرتبه بنویسد و بر بازو بندد از وساوس شیطان و خوف سلطان و بیم مار و عقرب و خیالات فاسده در امان "حضرت سبحان" باشد و اگر کسی مکسّر این اسم را بر انگشتری نقره نقش کند و در دست کند اگر در زمینی بخوابد که درندگان در آن بسیار باشند آسیبی نبیند و صورت آن نقش این است:

ظ	ی	ف	ح
ف	ح	ظ	ی
ح	ف	ی	ظ
ی	ظ	ح	ف

شکل شماره ۷۰

و اگر کسی در شَرَف آفتاب این مکسّر را بنویسد و همراه دارد، همین فایده بخشد.

یا حفیظ احفظنی

۲۴۸	۲۵۱	۷۵۵	۷۴۲
۷۸۷	۲۶۲	۵۶۸	۴۵۴
۴۳۵	۵۲۶	۷۵۶	۲۵۹

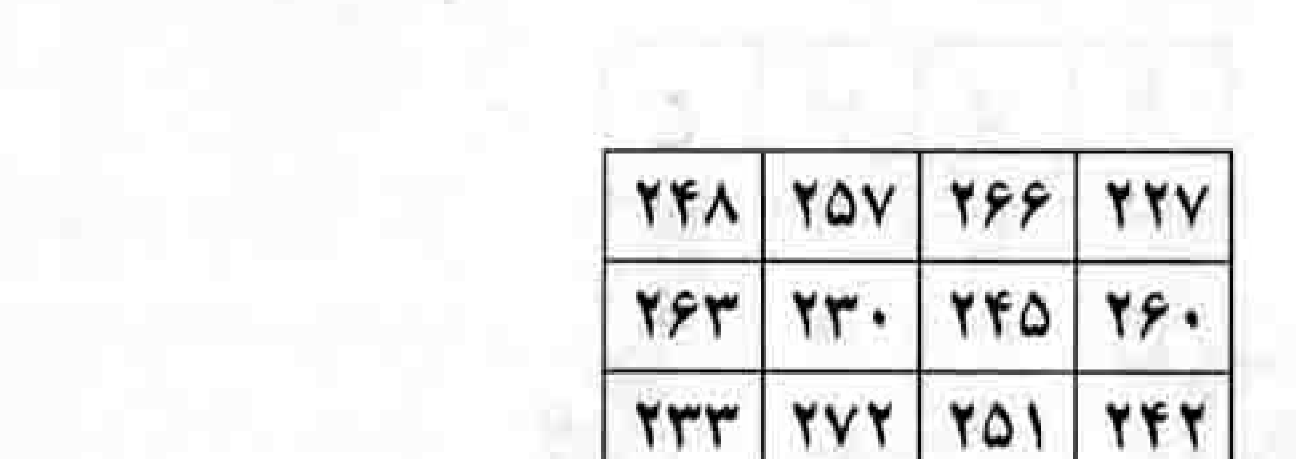
شکل شماره ۷۱

و اگر کسی این مکسّر [شکل ۷۲] را به طریقه‌ای که ذکر شد بر لوح نقره نقش کند و با خود دارد از شرّ تمام مخلوقات و از مرگ مفاجاة (ناگهانی مردن) و قرض و فقر و جمیع امراض و بلیّات و هموم و غموم ایمن گردد:

ظ	ی	ف	ح
۷	۸۱	۹	۹۰۱
۱۲	۹۰۲	۶	۷۸
۷۹	۵	۹۰۳	۱۱

شکل شماره ۷۲

نیز اگر کسی این نقش [شکل ۷۳] را در شَرَف آفتاب بر لوح نقره نقش کند و در میان مال گذارد آن مال از دزد محفوظ ماند:



۲۲۷	۲۶۶	۲۵۷	۲۴۸
۲۶۰	۲۴۵	۲۳۰	۲۶۳
۲۴۲	۲۵۱	۲۷۲	۲۳۳
۲۶۹	۲۳۶	۲۳۹	۲۵۴

شکل شماره ۷۳

و اگر کسی این نُه سطر [شکل ۷۴] را بر عقیق یا بلور یا نقره که از پنج جزء آن یک جزء طلا باشد نقش کند و با خود نگاه دارد و در روز پنجشنبه یا یکشنبه یا در سحرگاه شب جمعه در آب روان غسل کند و در خلوت دو رکعت نماز کند پس ششهزار و یکصد و هفتاد و چهار مرتبه بخواند فواید عجیبه و خواص غریبه مشاهده نماید و بعضی مدّت دعوت این اسم را هشتاد روز دانسته‌اند و گفته‌اند که در آخر هر مجلسی «یٰا حَفیظُ اِحْفَظْنی» بگوید و صورت نُه سطر این است که تکسیر «یٰا حَفیظُ اِحْفِظْنی» می‌باشد به صدر مؤخّر:

ی	ا	ح	ف	ی	ظ	ا	ح	ف	ظ	ن	ی
ی	ی	ن	ا	ظ	ح	ف	ف	ح	ی	ا	ظ
ظ	ی	ا	ی	ی	ن	ح	ا	ف	ظ	ف	ح
ح	ظ	ف	ی	ظ	ا	ف	ی	ا	ی	ح	ن
ن	ح	ح	ظ	ی	ف	ا	ی	ی	ظ	ف	ا
ا	ن	ف	ح	ظ	ح	ی	ظ	ی	ی	ا	ف
ف	ا	ا	ن	ی	ف	ی	ح	ظ	ظ	ی	ح
ح	ف	ی	ا	ظ	ا	ظ	ن	ح	ی	ی	ف
ف	ح	ی	ف	ی	ی	ح	ا	ن	ظ	ظ	ا
ا	ف	ظ	ح	ظ	ی	ن	ف	ا	ی	ح	ی

شکل شماره‌ی ۷۴

و همراه‌داشتن مکسّر حفیظ نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ح	ف	ی	ظ
ظ	ح	ی	ف
ف	ظ	ی	ح

شکل شماره‌ی ۷۵

و اگر کسی در یک مجلس سیصد و سه مرتبه بگوید: «فَاللهُ خَیرٌ حٰافِظاً وَ هُوَ اَرحَمَ‌الرّٰاحِمِین» برای آواره‌شدن دشمن و شفای بیماری و برآورده‌شدن حاجات و دفع فقر و پریشانی مجرّب است. نیز اگر در یک مجلس هزار و یک بار بگوید: «اِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَاالذِّکْرِ وَ اِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُون» دشمن او هلاک شود و زبان خصمان بر او بسته گردد.

پژوهه در مفهوم الحفیظ از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «نگهدارنده» و «یادآورنده» می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. حفیظ سه بار در قرآن کریم ذکر شده است. این اسم اشاره به کمال تحفّظ پروردگار بزرگ دارد. چه، اگر نبود حفظ و حراست «اللّه» - جل شأنه - هیچ دانه در دل زمین رشد نمی‌کرد و هیچ طفلی از مادر متولّد نمی‌شد زیرا ده‌ها و صدها حادثه‌ی طبیعی و غیرطبیعی در برابر آن گیاه و این طفل است ولی خداوند در نهایت دقت و ظرافت از آنها نگهبانی می‌کند تا آسیبی نبینند. هر قطره‌ی بارانی که از آسمان بر زمین می‌نشیند از آن حفاظت می‌شود تا به سلامت در مکان موردنظر جا بگیرد و لذا در خبر آمده است:

قطره‌ای باران به زمین نزول نمی‌کند مگر آن که فرشته‌ی محافظش آن را تا محل استقرارش در زمین همراهی می‌کند.

«بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۳۶۱»

پس خدایی که حتّی برای قطره‌ی باران فرشته‌ی نگهبانی قرار داده به طریق اولیٰ برای انسان محافظانی گمارده تا او را از بلایا و حوادث حفظ کنند.

همچنین معنی دیگر «الحفیظ» به مفهوم «یادآورنده» است. یعنی چون خداوند عالم مطلق است و علم او قبل و بعد از ایجاد به نحوه‌ی حضوری است، فرض فراموشی بر آن نمی‌شود زیرا نسیان منوط به تأثیر غیر در او و عدم انکشاف مطلق علمی برای اوست. پس خداوند به تمام جزئیات خلقت و اعمال و رفتار عِباد علم ازلی و ابدی دارد. آیه‌ی کریمه‌ی *«والذین اتخذوا من دونه اولیاءالله حفیظ علیهم»* (شوریٰ، ۶) گویای همین معنی است. بنابراین اسم حفیظ در ردیف اسم **«علیم»** است.

«حفیظ» از ماده‌ی «حفظ» صفت مُشبّهه است و گفتیم معنی ثبات و دوام را می‌رساند با «حافظ» که اسم فاعل است تفاوت دارد. بنابراین «حفیظ» به معنی کسی است که به طور مداوم، مراقب حفظ چیزی باشد (مسؤول مراقبت)، مراقبتی که از بدی نگاه می‌دارد، بنابراین مفهوم آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی نساء: *فَما اَرْسَلْناکَ عَلَیهِمْ حَفیظاً؛* چنین است: .... تو در برابر آنها مسؤول نیستی. یعنی مسؤولیت پیامبر ﷺ مسؤولیت رهبری و هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد است، ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند، نه پیامبر ﷺ در مقابل انحرافهای آنها مسؤولیتی دارد که (مثلاً) در همه جا حاضر و ناظر باشد و جلو هرگونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد، و نه او از طرق عادی، قدرت بر چنین کاری را می‌تواند داشته باشد. بنابراین در حوادثی مانند جنگ اُحُد که آیه‌ی یاد شده، شاید ناظر به آن باشد، اگر کسانی دستور پیامبر ﷺ را زیر پا گذاشتند و به همان دلیل گرفتار شکست شدند، مسؤولیت آن متوجه خود آنها بود نه پیامبر.



به معنی کسی است که هستی او ثابت و محقّق و دائم به ذات خود باشد و شکّی در هستی او نباشد نه مانند ممکنات که هستیِ موهومی دارند و در حقیقت نیستِ هست نمامی باشند. «ذٰلِکَ بِاَنَّ‌اللهِ هُوَالْحَقُّ وَ اَنَّ ما یَدعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَالْباطِلُ» چه هر چیز مسبوق به نیستی بوده و فنا در پی دارد و هستیش عاریتی است؛ «کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ اِلاّٰ وَجهُهُ وَ کُلُّ مَن عَلَیْها فانٍ وَ یَبقیٰ وَجهُ رَبِّکَ ذُوالْجَلالِ وَالاِکْرام». مداومت بر این اسم برای خلاصی از دست طلبکار مجرّب است و برای گمشده و غایب باید بر چهار گوشه‌ی کاغذ «شهید حق» بنویسد و نام گمشده یا غایب را در وسط کاغذ بنویسد و در هنگام نیمه شب به زیر آسمان آید و نظر در آن کند و هفتاد بار بگوید «اَلشّهیدُالحَقُّ» آن گمشده پیدا شود. همراه‌داشتن مکسّر این اسم (اَلحقّ) نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است

ال	ح	ق
ق	ال	ح
ح	ق	ال

شکل شماره‌ی ۷٦

خواندن این اسم تا صد و هشت مرتبه برای احقاق حقّ مفید است و اگر کسی



خواهد که دلش نورانی شود و در صفای باطن و جلای قلب به جایی رسد که ضمایر مردمان بر او منکشف گردد، نیمه شب برخیزد و دو رکعت نماز کند پس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کند و صد مرتبه بگوید «یٰا حَقّ» و بر این عمل مداومت نماید، مطلوب حاصل شود انشاالله.

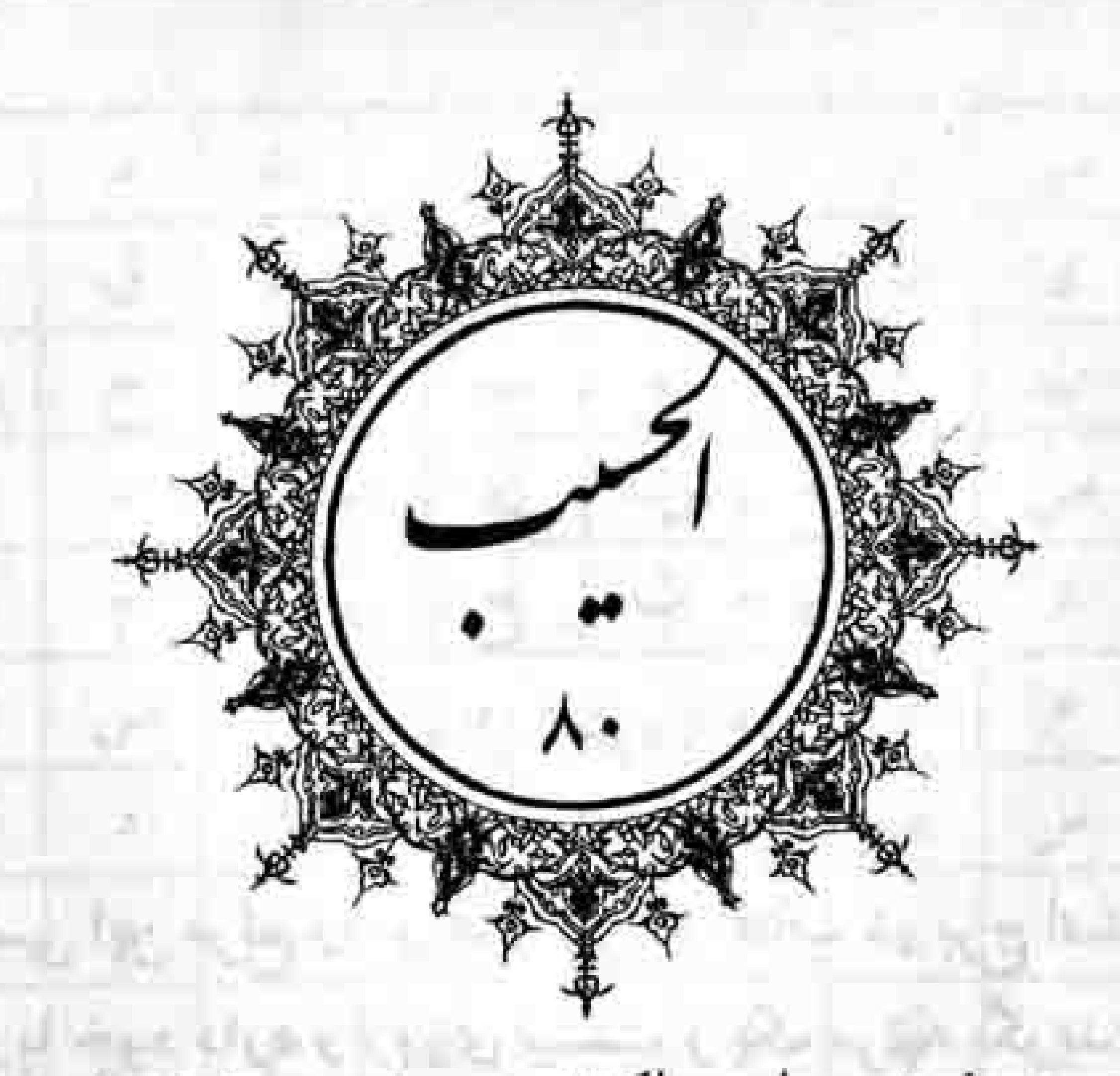
پژوهه در مفهوم الحقّ از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «راست» و «درست» می‌باشد که در قرآن کریم چهارده بار ذکر شده است. در اصل به معنی «مطابقت و هماهنگی» است و به همین دلیل به آنچه با واقعیت موجود تطبیق می‌کند، "حق" گفته می‌شود. و این که به خداوند «حق» می‌گویند برای آن است که ذات مقدّس او بزرگترین واقعیت غیرقابل انکار است، "حق" در مقابل باطل مثل "وجود" در برابر عدم است. لفظ «الحقّ» یعنی ثابت و دائم به ذات خود، پس خدا حق مطلق است زیرا در برابر او هر چه تصوّر شود عدم مطلق می‌باشد.

موجودات به اعتبار و انتساب به ذات اقدس حقتعالی موجود شده‌اند پس حق و حقیقت مخصوص خداوند یگانه است که به اشراق نور وجودِ خویش، تاریکی عدم و نیستی را به روشنایی هستی، مبدّل فرموده است. بنابراین حق مطلق آن موجودی است که به ذاته حق است و هر موجود دیگری از وجود او حقیقت پیدا می‌کند. پس در مجموع هر چیزی که وابسته با "حقّ مطلق" یعنی ذات اقدس پروردگار باشد در جبهه‌ی حقّ است و چیزی که در مخالفت با حقّانیت او عنوان شود در جبهه‌ی باطل خواهد بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «نکند که بالاترین چیزی که می‌خواهی از دنیایت به تو برسد رسیدن به لذتی یا فرونشاندن خشمی باشد لکن باید (لذّت و عیش تو) در زنده‌کردن حقّی یا میراندن باطلی باشد.»

همچنین پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «حق سنگین و تلخ ولی باطل سبک و شیرین است».



به معنای دانای هر شیئی و احصاکننده‌ی عدد هر شیئی است و نیز به معنی کفایت‌کننده و مُحاسب بندگان در اعمال ایشان نیز آمده است. «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است هرکس ابتدائی نماید از روز پنجشنبه تا هفت هفته و در هر روزی هفتاد مرتبه بگوید «حَسبِیَ اللهُ الحَسیبْ»، کفایت می‌شود هر چیزی را که طلب کند و نجات می‌یابد از هر چیزی که از آن می‌ترسد و بعضی هفتاد و هفت نوبت گفته‌اند و مداومت بر این اسم برای درست‌آمدن محاسبات و فیصله‌یافتن امور به هم ریخته مجرّب است. همچنین خواندن این اسم تا هشتاد مرتبه برای دفع شرّ غمّازان (سخن‌چینان) و حاسدان نافع است و برای دفع دشمنِ قوی نیز مجرّب است. هرکس در صبحگاه هفتاد و هفت مرتبه و در شبانگاه به همین عدد این اسم را بخواند مال و فرزندان او از نکبتها و آفات ایمن گردد و نگاه‌داشتن مکسّر این اسم نیز مفید فواید مذکوره است و صورتش این است:

ح	س	ی	ب
ب	ح	ی	س
س	ب	ی	ح

شکل شماره ۷۷

مربّع زیر نیز همین فواید را دارد:



ح	س	ی	ب
ی	ب	ح	س
ب	ی	س	ح
س	ح	ب	ی

شکل شماره ۷۸

همچنین اگر کسی این مربّع را در هنگامی که آفتاب در برج اسد یا در برج حمل باشد بنویسد و با خود دارد و روزی بیست و یک مرتبه بگوید: «حَسبِیَ رَبّی مِنْ کُلِّ مُرَبّی» اگر همه‌ی عالم دشمن او شوند اَلَمی به او نتوانند رسانید و اگر سلطان را بر او خشم باشد چون نظرش بر او افتد مهربان گردد و او را مقرّب خود سازد و بعضی گفته‌اند این مربّع را در اطلس سبز وضع نماید (بگذارد) و صورتش این است:

حسبی	ربی	من کل	مربی
مربی	من کل	ربی	حسبی
ربی	حسبی	مربی	من کل
من کل	مربی	حسبی	ربی

شکل شماره‌ی ۷۹

همین‌طور نگاه‌داشتن و نظرکردن در مربّع به شکل مکسَّر "حسیب مقتدر" فواید بسیاری دارد و صورتش این است:



ح	س	ی	ب	م	ق	ت	د	ر
د	ر	ت	س	ی	ح	م	ق	ت
ق	ب	م	ر	ت	د	ی	ح	س
ح	س	ی	ب	م	ق	ت	د	ر
ت	د	ر	ح	س	ی	ب	م	ق
ب	م	ق	ت	د	ر	ح	س	ی
ح	س	ی	ب	م	ق	ت	د	ر
ت	د	ر	ح	س	ی	ب	م	ق
ب	م	ق	ت	د	ر	ح	س	ی

شکل شماره‌ی ۸۰

و نیز مکسَّر این دو اسم به تکسیر صدر مؤخّر نیز همین فواید را دارد.

پژوهه در مفهوم الحسیب از مترجم

این واژه از اسمای خداوند متعال به معانی «بسنده»، «شمارشگر» و «شریف» می‌باشد و وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم سه بار در قرآن کریم ذکر شده است. با توجّه به معانی ذکر شده، می‌توان تفاسیر زیر را برای هریک برشمرد:

۱) بسنده؛ چون خداوند صِرف‌الوجود است و کمال هر شیء از وجود او تبعیت می‌کند، "حضرت حق" حایز تمام کمال‌هاست پس در هر مرتبه‌ای، بسنده‌ی مخلوق و اجابتگر استدعای ذاتی او و در رفع نواقص است. آیه‌ی ۶ از سوره‌ی نساء - «وکَفیٰ بِاللّٰهِ حَسیباً» - بیانگر همین معنی و اشاره‌ی انفال آیه‌ی ۶۴ - «یا ایّهاالنّبی حَسْبُکَ‌الله» - گویای این تفسیر می‌باشد.

۲) شمارشگر یا محاسِب؛ چنان که لفظ جلیس بر وزن حسیب به معنی مُجالس، و ندیم به معنی مُنادم می‌باشد. چون خداوند، حکیم عادل است کلیه‌ی



اعمال عبد را درست سنجیده و به نحو صحیح آن را پاداش و کیفر می‌دهد زیرا «وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلا فِی السَّماءِ». (یونس/۶۱). بنابراین می‌توان کریمه‌ی اِسراء/۱۴: «کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَومَ عَلَیْکَ حَسیبا» را به همین معنی دانست.

۳) شریف به معنی کسی که صفت شرافت دارد. این معنی بر مجد و علوّ صفات خداوند دلالت دارد. و آیه‌ی ۶ سوره‌ی نسا را بر این معنی نیز می‌توان حمل نمود. در هر حال حسیب برای این معنی اخیر از اسمای ذات است. برخلاف معنی دوم که از اسمای افعال می‌باشد.

از سه معنای فوق برای «الحسیب» این مطلب به دست می‌آید که خداوند برای محاسبه‌ی اعمال انسان کافی است ولی غفلت ما از دادگاه عدل الهی چنان از خود بی‌خبرمان کرده مثل آن که جاودانه در این دار فانی هستیم!

"روز قیامت ترازوهای درست می‌نهیم و به هیچ کس ظلم نمی‌شود و هر عملی حتّی اگر به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی باشد به حساب می‌آوریم که ما نگهدارنده‌ی حساب هستیم".

«انبیا/۴۷»



به معنای محمود یعنی کسی است که متّصف به صفات جمیله و مستحق بر ثنای جمیل و پسندیده است افعال او و سزاوار است تعظیم و تبجیل در پیشگاه او.

مداومت بر ذکر این اسم موجب برطرف‌شدن اخلاق ذمیمه و پیداشدن اخلاق حمیده می‌شود و اگر کسی این اسم را بر ظرفی بنویسد و آن را به آب بشوید و آن آب را بیاشامد، حالت هزل و فحش از او زایل گردد و اگر این اسم را شصت و دو مرتبه بر طعامی بخواند و آن طعام را به شخص فحّاش و هزّال بخوراند این حالات او به صلاح و تقوی مبدّل شود و اسم محمود نیز همین خواص را دارد. اگر کسی در روز پنجشنبه سی «ع» بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید یا «مَحمُودُ یٰا کَریمُ» و این نوشته را با خود دارد ایمانِ کامل نصیب او گردد و به صلاح در میان مردم مشهور گردد و اگر کسی بر این فقره: «یٰا حَمیدَالفِعٰالِ ذَالْمَنِّ عَلیٰ جَمیعِ خَلْقِهِ» مداومت نماید در نظر مردمان معزّز و محترم گردد، و خداوند متعال چندان به او نعمت دهد که از حساب آن عاجز شود و اگر روزی هزار مرتبه بخواند خواص عجیبه مشاهده نماید و اگر کسی در روز جمعه بعد از نماز دویست مرتبه بگوید «یٰا اللهُ المَحمُودُ فی کُلِّ فِعالِه» هر حاجتی که از خدا بخواهد روا گردد و اگر کسی شصت روز، روزی چهار صد و سی و دو بار بگوید «وَلِیٌّ حَمیدٌ» تمام خلایق دوستدار او شوند و مقبول همه‌ی دلها حتّی سلاطین گردد و

همیشه مسرور و خرّم باشد و مشهور آفاق گردد و صورت مکسَّر «حمید» این است:

ح	م	ی	د
ی	د	ح	م
د	ی	م	ح
م	ح	د	ی

شکل شماره ۸۱

و اگر کسی این مربّع را بر طلا نقش کند و آن را در ظرف آبِ کسی اندازد که بدکردار و بدگفتار باشد، این صفت از او زایل شود و صورت مربّع این است:

۸	۲۱	۱۸	۱۵
۱۹	۱۴	۹	۲۰
۱۳	۱۶	۲۳	۱۰
۲۲	۱۱	۱۲	۱۷

شکل شماره ۸۲

نیز نظرکردن در مکسّر زیر نیز فواید بسیار دارد:

و	ل	ی	ح	م	ی	د
د	و	ی	ل	م	ی	ح
ح	د	ی	و	م	ی	ل
ل	ح	ی	د	م	ی	م

شکل شماره‌ی ۸۳

اگر کسی سیصد و شصت «ش» بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید «یا حَمیدُ یا عزیزُ» و روز چهارشنبه به حمام رود و آن نوشته را در طاس بشوید و بر سر بریزد، ابواب نعمت بر وی گشاده شود.

پژوهه در مفهوم الحمید از مترجم

این واژه از اسمای خداوند و به معنی «ستوده» و «پسندیده» می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم شانزده بار در قرآن کریم ذکر شده، که ده بار با اسم غنی، سه بار با اسم عزیز، یک بار با اسم مجید، یک بار با اسم ولیّ و یک بار با اسم حکیم آمده است. وزن صرفی «فعیل» در این ماده هم به معنای اسم فاعل و هم به معنای اسم مفعول استعمال شده است که اطلاق هر دو معنی با توجّه به ریشه‌ی «حمد» که اخص از مدح و اعم از شکر است بر خداوند جایز می‌باشد، زیرا خداوند خود حامد خود در ازل است، «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ‌العٰالَمین» (فاتحه/۲). و از سویی محمودِ عباد خود می‌باشد: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ». (بقره/۳۰).

فرق این دو کاربرد در اسم «حمید» در اینجا ظاهر می‌شود که محمودبودن «حقّ»، مشعر بر تسبیح او و بالتَّبع هم سنخ با اسمای جلالی اوست و حامدبودن او گویای اسم جمال وی می‌باشد. از همین‌رو در برخی از موارد با اسم "مجید و عزیز" و در موارد دیگر با اسم غنی و ولیّ به کار رفته است. "حمد" بر خداوند تبارک و تعالی از نوع ثنا و ذکر فضیلت اوست و هر حمدی مدح نیز هست ولی هر مدحی حمد نیست. «الف» و «لام» الحمد، الف و لام جنس است و لامِ "للّه" نیز لام اختصاص می‌باشد یعنی حقیقت حمد به تمام انواع آن مختص واجب‌الوجود است.

در روایت است که وقتی گِل آدم سرشته شد و خداوند تبارک و تعالی از روح خویش در او دمید، اولین کلامی که بر زبان آدم جاری شد. «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ‌العٰالَمین» بود. و قرآن می‌فرماید که آخرین دعای اهل بهشت پس از ورود، گفتن «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ‌العٰالَمین» است.

این مسلّم است که آنچه از حُسن و زیبایی در جهان خلقت وجود دارد از آن خداوند متعال است؛ «اَلَّذِي اَحْسَنَ کُلَّ شَيٍ خَلْقَهُ». (سجده/۷). پس همه چیز چون مخلوق او و منسوب به اویند حَسَنٌ و زیبا هستند که این از جهت فعل



باریتعالی و از جهت اسم نیز زیباست، «وَلِلّهِ الْاَسْماءُ الْحُسنیٰ» (اعراف/۱۰۸). بنابراین خداوند متعال جمیل و زیبا در فعل و در اسم و در یک کلام کلّ جمال است پس ذات اقدس او را سزاست که به اسما و افعال زیبایش حمد شود زیرا که او مستحق حمد است. «**حمد**» در لغت عرب به معنی «ستایش‌کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری» است، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه‌ی اعمال نیک اختیاری است، ما او را حمد و ستایش می‌گوییم.

ولی «مدح» به معنی هرگونه ستایش است، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیراختیاری، فی‌المثل تعریفی را که از یک گوهر گرانبها می‌کنیم، عرب آن را «مدح» می‌نامد و به تعبیر دیگر مدح، عام است در حالی که مفهوم «حمد» خاص می‌باشد.

ولی مفهوم «شکر» از همه‌ی اینها محدودتر است، تنها در برابر نعمت‌هایی «شکر و سپاس» می‌گوییم که از دیگری با میل و اراده‌ی او به ما رسیده است. (البته «شکر» از یک نظر، عمومیت بیشتری دارد، چراکه شکر گاهی با زبان است و گاه با عمل، در حالی که حمد و مدح معمولاً با زبان است). و نیز باید به این نکته توجه داشت که الف و لام «الحمد» به اصطلاح «الف و لام جنس» است و معنی عمومیت را می‌بخشد. اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ العالَمین.



به معنی دانا و محیط و مهربان است و مداومت بر این اسم برای وقوف بر ضمایر نافع است و خواندن این اسم تا نود و هشت مرتبه برای حصول دوستی و محبّت مفید است و مکسّر این اسم را همراه‌داشتن نیز برای حصولِ علم و معرفت فایده‌ی بسیار دارد:

ال	ح	ف	ی
ی	ال	ف	ح
ح	ی	ف	ال

شکل شماره ۸۴

پژوهه در مفهوم الحفیّ از مترجم

این واژه از اسمای خداوند و به معنی «مهربان» می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. این واژه در قرآن کریم دو بار و به دو معنی آمده است:

۱) «یَسْئَلُونَکَ کَاَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها» (اعراف/۱۸۷) که بنابه سیاق آیه و گفته‌ی اهل تفسیر به معنی «عالِم» است. این واژه در آیه‌ی مذکور به عنوان صفت پیامبر قلمداد شده که مورد نفی قرار گرفته است.

۲) «سَاَسْتَغْفِرُلَکَ رَبّی اِنَّهُ کانَ بی حَفِیّاً» (مریم/۴۷) که در این آیه به معنی

مهربان است و ماده‌ی آن مقتضی دوام صفت و عطاکردن به لطف است. این واژه در آیه‌ی مذکور صفت **خداوند** می‌باشد که **ابراهیم** علیه‌السلام آن را به این صفت فراخوانده است. خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می‌فرماید: «بنده‌ی من به آن حقّی که بر من داری، تو را دوست می‌دارم و به آن حقّی که بر تو دارم مرا دوست داشته باش». و نیز در حدیث است از "**حضرت حقّ**" که: **«اگر آنهایی که به من پشت کرده‌اند می‌دانستند چه اندازه انتظار دیدار آنها را می‌کشم و چه مقدار مشتاق توبه و بازگشت آنها هستم هرآینه از شدت شور و شوق نسبت به من جان می‌دادند و تمام بندبند اعضای بدن آنها به خاطر عشق به من از هم جدا می‌شد».**

واژه‌ی «حَفِیّ» در اصل به معنی کسی است که پی‌درپی از چیزی سؤال می‌کند و با دقت و اصرار به تعقیب آن می‌پردازد و از آنجاکه اصرار در "سؤول" باعث پیشرفت علم و دانش می‌شود، گاهی این کلمه به «عالم و دانشمند» آمده است، چنانکه در آیه‌ی ۱۸۷ سوره‌ی اعراف آمده است که از پیامبر در باره‌ی قیامت می‌پرسند و آیه‌ی کریمه چنین بیان می‌فرماید: «گویی که تو وقت قیامت را می‌دانی» (کَاَنَّکَ حَفِیٌّ عَنها)، و خداوند می‌فرماید؛ در پاسخ آنها بگو: «خدا آگاه به قیامت است». «قاموس قرآن» واژه‌ی مذکور را در ماده‌ی «حَفَوَ» آورده است [«حَفَوَ» و «حفی» در دو مصدر حَفاوَة و حَفایة و حِفایة هر دو آمده است.]

«قاموس قرآن» می‌گوید: «احفا» به معنی «مبالغه در سؤول یا مبالغه در دانستن حال شخص» است ونیز از قول «طبرسی» می‌نویسد: «حَفیّ» به معنی عالم است، یعنی شخص آن قدر سؤال می‌کند تا آگاه شود.

«مفردات راغب» معنی حفیّ را «مهربان» می‌داند و می‌گوید: اصل این معنی (مهربانی)، از اَحْفَیْتُ‌الدّابّة است که معنی جمله می‌شود: «در مهربانی به آن حیوان مبالغه کردم».

واژه «حَفِیّ» نوعی مبالغه در اکرام و نیکویی‌کردن» را دربردارد.



به معنی مالک و مدبّر و تربیت‌دهنده است و «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است که هرکس این اسم را بسیار گوید خداوند اولاد او را حفظ می‌فرماید و در بعضی از روایات است که هرکس بگوید «یا ربِّ یا ربِّ» تا آن‌که نفسش قطع شود در جواب او گفته شود «لبّیک، حاجت تو چیست؟» و اگر کسی برای هر مهمی هشتصد و هجده مرتبه بگوید «سَلامٌ قَولاً مِن رَبٍّ رَحیم» آن مهم برآورده شود و اگر روز چهارشنبه تا پانزده روز هر روز به عدد مذکور این ذکر را بخواند بسیار مؤثر باشد.

از "حضرت علی‌بن‌الحسین" علیه‌السلام نقل است که فرمود یک سال بعد از هر نمازی از خدا خواستم که مرا اسم اعظم تعلیم فرماید تا آن‌که روزی بعد از نماز صبح خواب بر من غالب شد پس مردی را دیدم که گفت اگر آموختن «اسم اعظم» را خواهی این کلمات را بگو: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِسْمِکَ‌الله الله الله الله الّذی لا اِلهَ اِلاّ هُوَ رَبُّ‌العَرْشِ‌الْعَظیمِ» و گفتن این کلمات برای برآورده‌شدن هر حاجتی مناسب است.

نیز در روایات آمده است که اگر کسی در یک مجلس دو هزار و شصت و دو مرتبه بگوید «اِنّی مَغْلوبٌ فَانْتَصِرْ» هر مطلبی داشته باشد برآورده شود و برای رفعت و وسعت و جاه و حشمت و محبّت و قدرت و امنیّت، خواندن این آیه «حَسبِیَ‌اللهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلتُ وَ هُوَ رَبُّ‌العَرشِ‌الْعَظیم» تا هزار و ششصد و نود و نه مرتبه بسیار مجرّب است. نیز اگر کسی این آیه را روزی هفتاد بار بخواند

جمیع مهمّات او برآورده شود و همراه‌داشتن این آیه نیز همین فواید را دارد. اگر کسی این لوح ذیل را در روز شنبه بنویسد برای گشایش کارها و رفع مکر دشمنان مفید است.

همچنین نهادن این لوح در گردنبند اطفال برای جلوگیری از گریستن بی‌مورد آنها نافع است و صورت لوح این است:

حسبی‌الله‌لااله الا هو ۷۵۶	علیه توکلت ۹۷۱	و هو رب‌العرش ۸۲۰	العظیم ۱۰۵۱
رضی أزل ۱۰۴۸	محیی واجب باعث معین ۸۲۳	أول آخر صمد ۹۷۲	باری طالب ۲۵۵
کهیعص خالق والی ۹۷۳	موجد نافع ۲۵۴	حمعسق شفیق یاکریم ۱۰۴۹	یا حکیم یا علیم الباقی ۸۲۲
قدوس‌ناصرکبیر دیان ۸۲۱	یا حافظ یادیان ۱۰۵۰	قیوم صاحب ۲۵۷	طه یس‌رحمن‌رحیم صابر وهاب طبیب ۹۷۰

شکل شماره‌ی ۸۵

اگر کسی از پادشاه خوف کند، برای رفع آن هفتاد بار گوید «سُبحانَکَ لا اِلهَ اِلاّ اَنتَ یا رَبَّ کُلِّ شیءٍ وَوارِثَهُ وَ رازِقَهُ وَ راحِمَهُ»، مهر و محبّت او در دل آن پادشاه پیدا شود و نیز برای اطاعت شخصی می‌توان این فقره را صد و بیست بار بر طعام خواند و به وی خوراند. همچنین خواندن این ذکر برای صفای باطن و روشنی دل و قوّت حافظه و حصول جاه و رفعت نافع است و برای قضای حوایج در شب جمعه بعد از نماز عشا صد مرتبه این دعا را بخواند و بعد از آن صد مرتبه صلوات

بفرستد به حاجت خود برسد انشاالله و صورت دعا این است: «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ اِلهی لا رَبَّ لی سِواکَ فَادْعُوهُ وَلا اِلهَ لی غَیْرُکَ فَاَرْجُوهُ اَنتَ الرَّبُّ وَ اَنَا الْعَبدُ وَالعَبْدُ یُخْطِئ وَالرَّبُّ یَعْفُو فَاِنْ کانَ دَعْوَتی لَکَ صادِقَةٌ وَ یَقینی لَکَ خالِصاً فَصَلِّ علیٰ مُحمَّدٍ وَ آلِ مُحمَّدٍ وَ اَغِثْنی یا غِیاثَ الْمُستَغیثینَ یا رَبَّ الْعالَمینْ»

همچنین اگر کسی در شب جمعه یا در شب عید قربان دو رکعت نماز کند و در هر رکعت چون به «اِیّاکَ نَعبُدُ وَ اِیّاکَ نَستَعینُ» رسد صد مرتبه تکرار نماید پس حمد را تمام نماید و دویست مرتبه توحید بخواند و چون از سلام فارغ شد هفتاد مرتبه بگوید «لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیم» پس به سجده رود و دویست مرتبه بگوید «یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» هر حاجت که بخواهد روا گردد و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است:

ال	ر	ب
ب	ال	ر
ر	ب	ال

شکل شماره‌ی ۸۶

نیز برای قضای حوائج و بازگشت غایب خواندن آیه‌ی «وَلَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ» مجرّب است اگر به عدد اسم خود بخواند. نیز خواندن این آیه تا صد و دو مرتبه برای وسعت رزق و انتفاع از اولاد نافع است.

پژوهه در مفهوم الرّب از مترجم

این واژه از اسمای خداوند و به معنی «پروردگار» می‌باشد که ۹۷۰ بار در قرآن کریم آمده است. برای این اسم یازده معنی وجود دارد: مالک، جمع‌کننده، سیّد، تدبیرکننده، اصلاح‌کننده، همراه، رفیق، دائم، خالق، محوّل، تربیت‌کننده.

"راغب در مفردات" می‌گوید: ربّ در اصل به معنای تربیت‌کردن می‌آید و تربیت هر چیزی به این است که وی را به منتهای کمال لایق می‌رساند. لفظ "ربّ" برای غیرخدا به طور مستعار اطلاق می‌شود زیرا گفتن «ربّ» به غیر الله جایز نیست به این جهت که تنها او مربّی و متکفّل مصلحت موجودات است.

"بگو چگونه جز خدای یکتا، "ربّ" جویم که او "ربّ" همه چیز است. مقام ربوبیت مختص به ذات لایزال الهی است و هرکس مدعی چنین مقامی باشد کذّاب و نیرنگ‌باز است." «انعام/۱۶۴»

همان‌طور که گفته شد نام شریف «ربّ» از اسم‌هایی است که به دفعات در قرآن و همچنین در لسان انبیا و اولیا تکرار شده است و این حکایت از رمز معنوی و تأثیر خاص این اسم می‌نماید. و دلیل این که قرآن کریم مقام ربوبیّت را از غیرخدا نفی می‌کند آن است که تمام تربیت‌کنندگان عالم تحت مقام والای ربوبیت اویند و پروردگار متعال، کل جهان را تحت تربیت و پرورش خویش دارد.

باید توجه داشت که «ربّ» به «مالک مصلح» گفته می‌شود، بنابراین به هرکس که مالک چیزی باشد گفته نمی‌شود. «ربّ» از ماده‌ی «ربب» است نه از ماده‌ی «ربو» و به اصطلاح مضاعف است نه ناقص، ولی در معنی اصلی «ربّ»، مفهوم پرورش و تربیت افتاده است و لذا در فارسی معمولاً آن را به عنوان پروردگار ترجمه می‌کنند.

الرّحمٰن

۲۹۸

به معنی کسی است که رحمت او شامل تمام بندگان است از مؤمن و کافر یعنی روزی‌دهنده باشد همه‌ی بندگان را و رحم‌کننده باشد بر تمام آنها به رحمت عامه و واسعه‌ی خود و این اسم نیز از اسمای خاصه‌ی حق است و اطلاق آن بر غیر او جایز نیست؛ «قُلِ ادْعُوااللهَ اَوِادْعُواالرَّحمنَ اَیّاماً تَدعُوا فَلَهُ‌الْاَسْماَءُالْحُسْنی». و عرفاً «عبدالرحمن» را بر کسی اطلاق کنند که مظهر رحمت واسعه‌ی حق باشد و مَلَکِ عِلْوی موکّل بر این اسم «امواکیل» و مَلَک سِفلی «ایلیوش» است و اگر کسی بعد از هر نمازی صد مرتبه این اسم را بخواند در جمیع افعال و اقوال خود مورد عنایت حق گردد و همراه‌داشتن این نقش که متعلّق به اسم «اَلرَّحمن» است خواص بسیار دارد:

۷۷	۶۸	۸۰	۷۴
۸۳	۷۱	۷۶	۶۹
۷۲	۸۲	۷۰	۷۵
۶۷	۷۸	۷۳	۸۱

شکل شماره ۸۷

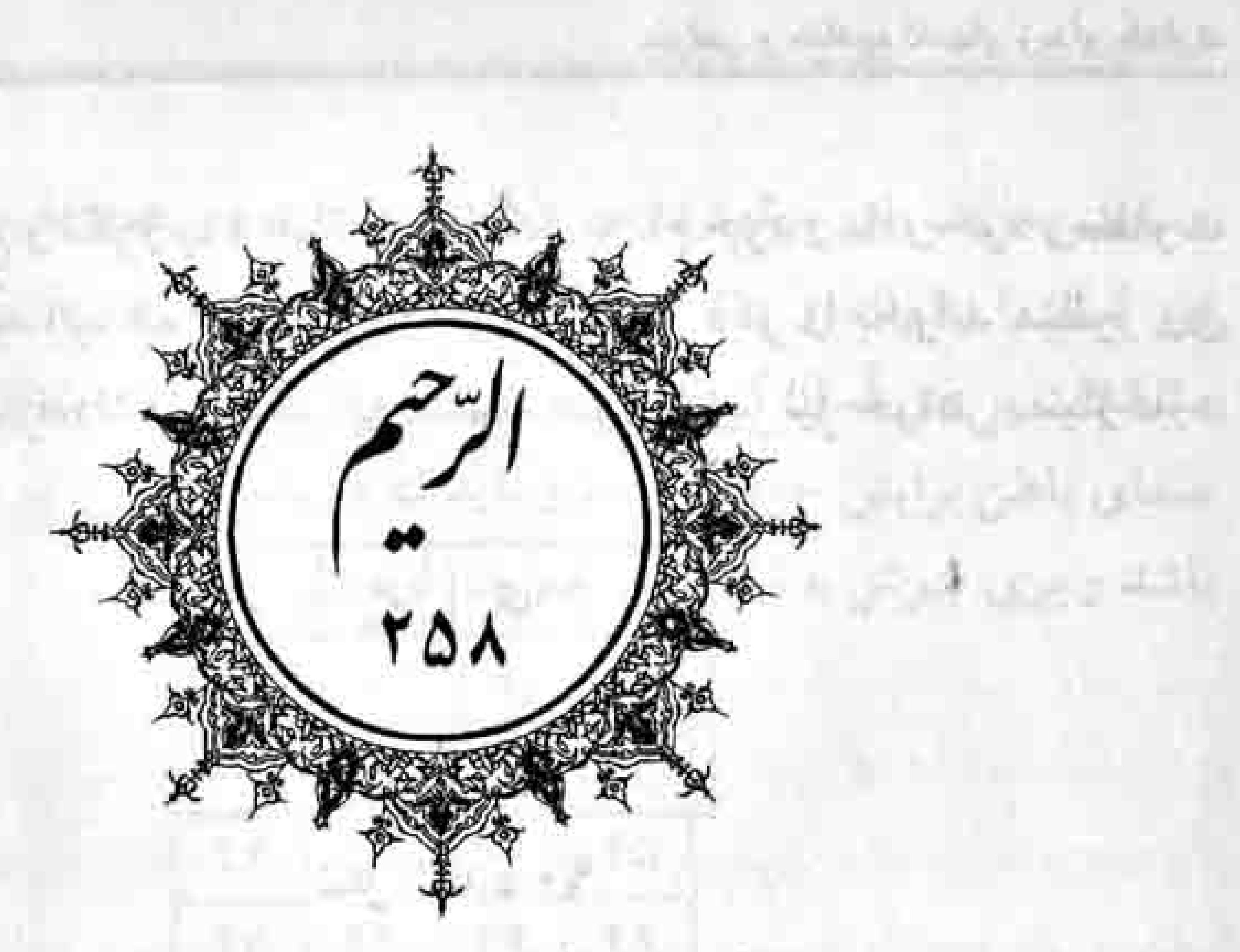
اگر کسی مکسَّر این اسم را بعد از هر نمازی دویست و نود و هشت بار بگوید

تمام مخلوقات دوستدار او شوند و دشمنان بر وی مهربان شوند و اگر دویست و نود و نه بار بگوید بهتر است. همچنین اگر کسی در روز جمعه بعد از نماز عصر رو به قبله بگوید «یااللهُ یارَحْمنُ» تا آن که آفتاب غروب کند پس به سجده رود، هر حاجت که از خدا خواهد رواگردد. همراه‌داشتن مکسّر این اسم به صورت زیر نیز فواید بسیار دارد:

ر	ح	م	ن
ن	ر	م	ح
ح	ن	م	ر

شکل شماره ۸۸

و برای تحبیب اگر کسی سه روز روزه دارد و روزی پانصد مرتبه بگوید «یارَحمنَ کُلِّ شَیْءٍ و راحِمَهُ» و روز سوم داخل خانه‌ای شود که درب آن رو به قبله باشد پس در آنجا غسل کند و این ذکر را بر کف دست خود نویسد و در برابر مطلوب قرار گیرد، وی چنان بیقرار گردد که قریب به جنون باشد. نیز اگر کسی بر سوره‌ی مبارکه‌ی «الرّحمنُ عَلَّمَ‌القُرآنُ» مداومت نماید، در قیامت روی او سفید باشد و شفاعت هرکس را نماید قبول شود و هرکس در شب این سوره را بخواند و پس از «فَبِاَیِّ اٰلاٰءِ رَبِّکُماٰ تُکَذِّباٰنِ» بگوید، «لاٰ بِشَیءٍ مِنْ آلاءِئِکَ رَبِّ اُکَذِّبُ»، خداوند مَلَکی را بر او موکّل نماید برای حفظ او و از همه‌ی آفات، همچنین برای درمان درد گلو از اول سوره‌ی بنی‌اسرائیل بنویسد تا آیه‌ی «عَمّٰا یَقُولُونَ عُلُوّاً کبیراً» پس بنویسد «بِحَقِّ‌الرّحمٰنِ عَلَّمَ‌القُرآنَ» و با خود نگاه دارد، محفوظ ماند. نیز مطالب دیگر از خواص این اسم در شرح «الرّحیم» خواهد آمد.



اسم سی‌ام از اسماءالحسنی الهی و به معنی رحمت‌کننده است بر مؤمنان به رحمت خاصّه یعنی آمرزش و نیکویی عاقبت و کافران از این رحمت بهره ندارند، دوستان را به لطف بنوازد و دشمنان را به قهر بگذارد و مَلَک عِلوی موکّل بر این اسم «رویائیل» و مَلَک سِفلی «صحیوش» است و برای برآمدن تمام حوائج دنیا و آخرت، مداومت بر این اسم نافع است و هرکس این اسم را بسیار گوید نمی‌خواهد از خدا چیزی را مگر آن که به او عطا فرماید و اگر کسی روزی صدمرتبه این اسم را بخواند با خلق خدا مشفق و مهربان گردد و خلق با او مهربان گردند و اگر کسی در مهمی فرو مانده باشد چون بر این اسم مداومت نماید، گشایش درکارش پیدا شود و همراه‌داشتن این نقش که متعلّق به این اسم است نیز ثمرات عظیم دارد:

۵۷	۷۰	۶۷	۶۴
۶۸	۶۳	۵۸	۶۹
۶۲	۶۵	۷۲	۵۹
۷۱	۶۰	۶۱	۶۶

شکل شماره ۸۹

اگر کسی خواهد که شخصی را دوست خود گرداند با مشک و زعفران بنویسد:



یٰارَحیمَ کُلِّ صَریخٍ وَ مَکرُوبٍ وَ غِیاثَه وَ مَعاذَهُ» و به نام خود و مادر خود و مطلوب و مادر مطلوب به آب اندازد سپس هزار مرتبه این ذکر را بخواند منظور وی حاصل گردد و همراه‌داشتن مکسّر این اسم به صورت زیر نیز خواص بسیار دارد:

ر	ح	ی	م
م	ر	ی	ح
ح	م	ی	ر

شکل شماره ۹۰

اگر کسی در روز یکشنبه دوازده «ب» بنویسد و در هنگام نوشتن مکرر بگوید «یٰا رَحمٰنُ یٰا رحیمُ» و این نوشته بر کاسه‌ی چینی نویسد و به مریض دهد، شفا یابد و برای حصول محبّت نیز نافع است و اگر کسی این نوشته را در منزل شخص موذی دفن نماید، دست از اذیّت بردارد. همچنین اخبار زیادی در فضیلت «بِسمِ‌اللهِ‌الرَّحمنِ‌الرَّحیمِ» وارد شده است که از جمیع آنها مستفاد می‌شود که اسم اعظم الهی است و در بعضی از آنها است که هرکس یک مرتبه آن را بگوید، ذرّه‌ای از گناهان او باقی نمی‌ماند و اوّلین چیزی که قلم بر لوح نوشت این کلمه بود و اگر کسی در روز جمعه بعد از نماز عصر این کلمه را مکرّر بگوید تا مغرب و به سجده رود هر حاجت که از خدا بخواهد روا شود و نوشتن این مربّع در شَرَف آفتاب و همراه داشتن آن برای گشایش کارها و حفظ شدن از بلاها و آفتها و مکر شیطان مجرّب است:

بسم	الله	الرحمن	الرحیم
الرحمن	الرحیم	بسم	الله
الرحیم	الرحمن	الله	بسم
الله	بسم	الرحیم	الرحمن

شکل شماره ۹۱

همچنین هرکس این مربّع را با خود نگاه دارد و روزی هفتصد و هشتاد و شش بار این اسم را بخواند و بعد از آن صد و سی و دو مرتبه صلوات بفرستد تمام مشکلات بر وی آسان گردد، و روزیِ وی وسیع گردد و مستجاب‌الدعوه شود و صفای باطن برایش حاصل گردد و باید که دارنده‌ی این مربّع همیشه با طهارت باشد و بوی خوش به کار برد و صورت لوح این است:

۳۴	۴۵	۴۴	۴۱
۴۵	۴۰	۴۵	۴۶
۴۹	۴۲	۴۹	۴۶
۴۸	۳۵	۳۸	۴۴

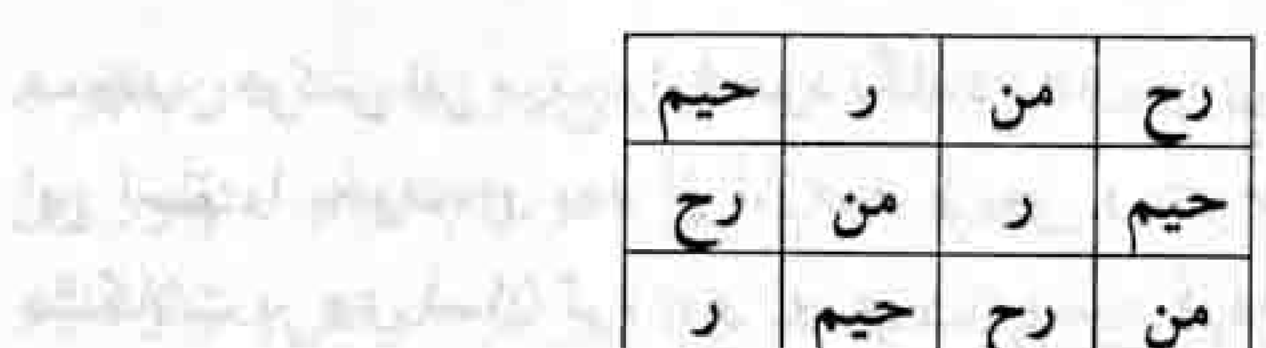
شکل شماره ۹۲

و اگر کسی لوح زیر را که متعلق به این اسم است همراه خود نگاه دارد از مکر غمّازان و حسودان محفوظ ماند به شرطی که این کلمه را روزی هشتاد و هفت مرتبه بگوید:

بسم	الله	الرحمن	الرحیم
الرحمن	الرحیم	الله	بسم
الله	بسم	الرحیم	الرحمن
الرحمن	الرحیم	بسم	الله

شکل شماره ۹۳

نیز اگر کسی لوح زیر را با خود دارد از سحر و چشم زخم و وسوسه‌ی شیطان و از فقر و پریشانی محفوظ ماند و صورت لوح این است که آن را لوح «الرَّحْمٰنِ‌الرَّحیم» می‌نامند:



رح	من	ر	حیم
حیم	ر	من	رح
من	رح	حیم	ر
ر	حیم	رح	من

شکل شماره ۹۴

نیز اگر کسی دو رکعت نماز به نیّت نماز حاجت بخواند و در هر رکعت نوزده مرتبه بگوید «بِسمِ‌الله الرَّحمٰنِ‌الرَّحیمِ» سپس حمد و سوره را بخواند و چون از نماز فارغ شود هفتصد و هشتاد و شش مرتبه کلمه‌ی «بِسمِ‌الله الرَّحمٰنِ‌الرَّحیمِ» را بگوید هر حاجت که بخواهد روا شود و بعضی گفته‌اند در هنگام خواندن آن کلمه نظر در مربّع زیر نماید:

۱	۷۶۶	۱۱	۸
۱۲	۷	۲	۷۶۵
۶	۹	۷۶۸	۳
۷۶۷	۴	۵	۱۰

شکل شماره ۹۵

نیز برای وسعت رزق و گشایش کارها بعد از نماز صبح تا چهل روز هزار مرتبه بخواند «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍالنَّبِیِّ الْاُمِیِّ عَبدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ آلِهِ وَ عَلَی‌الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحمٰنِ‌الرَّحیمِ یٰا رٰازِقُ یٰا کَریمُ یٰا عَطُوفُ».

اگر کسی این کلمات را بر قدحی نویسد و به مریضی از آب آن نوشاند شفا یابد و کلمات این است:

«بِسْمِ‌اللهِ الرَّحمٰنِ‌الرَّحیمِ رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ اِنّا مُؤمِنُونَ لاٰتَخَفْ اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعْلیٰ بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحمنِ‌الرَّحیمِ رَبَّنَااکْشِفْ عَنَّاالعَذابَ اِنّا مُؤمِنُونَ لاٰتَخَفْ نَجَوْتَ

مِنَ القَوْمِ الظّالِمینَ بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحمٰنِ‌الرَّحیمِ رَبَّنَااکْشِف عَنَّاالعَذابَ اِنّا مُؤمِنُونَ اَلاٰنَ خَفَّفَ‌اللهُ عَنْکُم وَ عَلِمَ اَنَّ فیکُم ضَعفاً».

پژوهه در مفهوم الرّحمن، الرّحیم از مترجم

«الرّحمن» از اسمای خداوند به معنی «بخشایشگر» می‌باشد که وزن صرفی آن - صیغه‌ی مبالغه - دلالت بر کثرت و دوام آن دارد. این اسم با برشمردن تکرار آن در بسمله، ۱۶۹ بار در قرآن کریم آمده است. نکته‌ی قابل توجّه در اسم «الرّحمن»، تقدّم آن بر اسم «الرّحیم» و در نتیجه فرق معنایی آنهاست که در توجیه این مقام سه وجه ذکر گردیده است:

۱) اسم "رحمن" همچون اسم «الله» مختص به خداوند و در تمام موارد در قرآن کریم مشترک با اسم الله و به جای آن نیز آمده است. ۲) "**الرحمن**" بیانگر رحمت عمومی و رحیم گویای رحمت خصوصی است پس "رحمن" اصل و رحیم زیاده در رحمت می‌باشد.

۳) نظم بسمله بر تقدیم الرحمن نیکوتر است.

اسم «**الرّحیم**» نیز از اسمای خداوند و به معنی «مهربان» می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم با احتساب بسمله ۲۲۶ بار در قرآن کریم آمده است. چنان که در مورد اسم "رحمن" بیان شد، این اسم نیز مشتق از «رحمت» و به معنی رحمت خاص الهی است. این رحمت گاه در اجابت دعا و گاه در الطاف مخصوصه‌ی حق به عباد جلوه‌گر می‌شود و در مراتب سلوک، سالکِ سائر را همچو برق خاطف در مراتب، سیر داده و وی را از انانیت نفس و مراتب طبیعی ربوده و به مرتبه‌ی فنا رهنمون می‌سازد. پس تمام مراحل حاصله برای مؤمنان و سالکان طریق از ظهور این اسم می‌باشد. بدین رحمت خاص در آیه‌ی ۱۰۵ سوره بقره «و اللّهِ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشٰاء» اشاره شده است.

"امام صادق" علیه‌السلام در تبیین این دو اسم شریف می‌فرماید: «خداوند، "اِله"

همه چیز است و به جمیع خلق خویش، "رحمن" و به مؤمنین به طور خاص "رحیم" است».

البته باید گفت دو اسم شریف "رحمن و رحیم" به معنی رقّت قلب مصطلح در میان ما نیست؛ بلکه بدان معناست که خداوند تعالی صاحب رحمت و نعمت نامتناهی و فیّاض مطلق است و رحمت و احسان او شامل هر مضطری با حفظ حکمت و مصلحت می‌گردد.

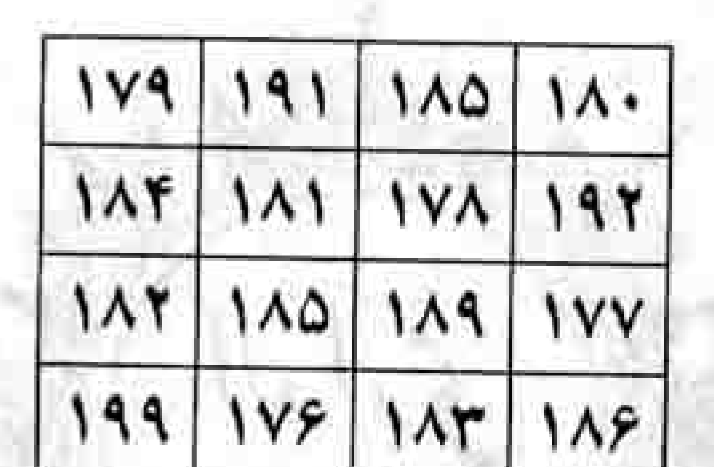
الذّاري
۹۱۱

به حرف ذال و همزه‌ی آخر یا قلب آن به معنای خالق و آفریننده است و خواندن این اسم برای ردّ غایب مفید است و چون از غایب خبری نباشد در هنگامی که شب از نصفه گذشت برخیزد و بگوید «یٰا ذٰارِئُ یٰا مُعیدُ رُدَّ عَلیَّ فُلاٰناً» و نام آن غایب را ذکر کند در همان هفته خبری از او می‌رسد و گفتن «یا ذٰارئ» تا نهصد و یازده مرتبه نیز همین فایده را دارد. همچنین است نوشتن و همراه‌داشتن مکسَّر این اسم به صورت زیر:

ذ	ا	ر	ی
ی	ذ	ر	ا
ا	ی	ر	ذ

شکل شماره ۹۶

فرشته‌ی عِلْوی موکّل بر «ذارئ»، «مهکائیل» و فرشته‌ی سِفلی «دلایوش» است و هرکس که اسم «الخالق» را تا پنج هزار و صد و هفت مرتبه بگوید بلافاصله پس از اتمام آن، دعایش مستجاب شود و هر چه اراده نماید برایش ظاهر گردد و اگر کسی این نقش را که متعلق به این اسم است همراه خود نگاه دارد به مراتب عالی می‌رسد و صورت نقش این است:



۱۷۹	۱۹۱	۱۸۵	۱۸۰
۱۸۴	۱۸۱	۱۷۸	۱۹۲
۱۸۲	۱۸۵	۱۸۹	۱۷۷
۱۹۹	۱۷۶	۱۸۳	۱۸۶

شکل شماره ۹۷

نیز مداومت بر اسم «**الخالق**» برای رفع فشار یا خلل در کارها و صنعتهای دقیق مفید است. اگر کسی تا صد روز، روزی هزار و سیصد و شش مرتبه این اسم را بخواند باطنش صافی و دلش خرّم و مشکلهای او آسان گردد و به هر کار که روی آورد برایش بی‌زحمت مهیّا شود و صاحب ریاست و حشمت گردد و به هر صنعتی که دست زند سرآمد اهل عصر خود و از خلق بی‌نیاز گردد و نوشتن مکسّر این اسم نیز همین فواید را دارد به شرطی که در هر صبح صد مرتبه این اسم را بخواند و صورت مکسّر این است:

ق	ل	ا	خ
ا	خ	ق	ل
خ	ا	ل	ق
ل	ق	خ	ا

شکل شماره ۹۸

اگر کسی به قصد مراجعت غایبی پنج هزار مرتبه بگوید «یٰا خٰالِقَ مَنْ فِی‌السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضینَ وَ کُلٌّ اِلَیهِ مَعٰادُهُ»، آن غایب در آمدن بی‌قرار شود. اگر کسی در روز جمعه پیش از طلوع آفتاب نود «میم» بنویسد و در هنگام نوشتن مکرّر بگوید «یٰا خٰالِقُ یٰا مُحیطُ» و این نوشته را همراه خود نگاه دارد هر حاجت که بخواهد روا شود و اگر در باغی یا زراعتی بیاویزد الّا هر آفتی محفوظ ماند.

پژوهه در مفهوم الذّاریٔ از مترجم

«الذرء» یعنی «اظهار»، خداوند تبارک و تعالی آنچه را خلق فرموده اظهار نموده است و لذا گفته می‌شود خداوند خلق را ظاهر نمود یعنی اشخاص را به وجود آورد. چنان که پروردگار می‌فرماید: «به تحقیق خلق کردیم برای جهنّم بسیاری از جن و انس را».

بعضی گفته‌اند اصل «الذّاریٔ» از «ذرّ» است و «ذرّ» به معنای مورچه‌ی کوچک است چون خداوند در عالم خلق کرد بنی‌آدم را به صورت «ذر»، به این مناسبت یکی از اسمای او «الذّاریٔ» می‌باشد.

جمعی دیگر گفته‌اند «الذّر» به معنای تفریق و پراکندگی است پس صفت «الذّاری» برای خداوند یعنی بنی‌آدم را خلق کرد و آنها را در زمین متفرّق نمود.

وقتی گفته می‌شود عالم «ذَر» منظور جهان خاصی نیست بلکه اشاره به فعل و انفعالاتی دارد که قبل از خلقت ذریه‌ی آدم شده و گویا تشبیه ذریّه به «ذر» که در بعضی روایات آمده به منظور فهماندن کثرت ذریه است نه ذره و کوچک‌بودن آنها و نه این که از کوچکی حجم به اندازه‌ی ذره بودند.

نکته جالب توجّه این است که برای انسان قبل از این حیاتِ دنیوی، حیات دیگری وجود داشته که در آنجا درک و شعور و شناخت وحدانیت و ربوبیت حق تعالی بیشتر است زیرا احساسات مادّی این دنیایی در آن وجود ندارد.

"رسول خدا" صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اگر لشگر شیاطین اطراف قلب انسان را نگرفته بودند انسان می‌توانست به ملکوت آسمانها و زمین و به حقایق کلّ موجودات واقف گردد». «*معراج‌السعاده*، ص ۱۱»



به معنی "عطاکننده‌ی رزق" است به تمامی مخلوقات خود و منظور از رزق چیزی است که بهره‌بردن از آن صحیح باشد چه خوراک یا پوشاک یا غیر آن پس «رزق» منحصر در مال حلال است و معارف و مکاشفات و علوم حقّه نیز داخل رزق است چه قلوب صافیه با آنها زنده می‌شود و در نتیجه مداومت بر این اسم موجب برکت و وسعت رزق است و فرشته‌ی عِلْوی موکّل بر این «امواکیل» و مَلَک سِفْلیِ "ایلیوش" است و این اسم از ذکرهای میکائیل است و هرکس این اسم را در شَرَف قمر نقش کند، و در مربّعی در انگشتری خود نماید روزی او وسیع می‌شود و صورت نقش آن این است:

ق	ا	ز	ر
۲۰۱	۶	۲	۹۹
۳	۱۰۲	۱۹۸	۵
۴	۱۹۹	۱۰۱	۴

شکل شماره ۹۹

بسیارگفتن این اسم در شب نیمه‌ی شعبان در توسعه‌ی رزق اثری عظیم دارد و اگر کسی در هر رکنی از چهار رکن خانه‌ی خود تا صد مرتبه بگوید «یا رٰازِقُ یا

رٰازِق»، فقر و درویشی در آن خانه راه نیابد و اگر کسی تا چهل روز، روزی هفتهزار و ششصد و هشتاد مرتبه این اسم را بخواند چنان توانگر و با دولت گردد که احدی وصف آن نتواند کرد و همراه‌داشتن مکسَّر این اسم اثری عظیم دارد و صورت مکسَّر این است:

ق	ا	ز	ر
ز	ر	ق	ا
ر	ز	ا	ق
ا	ق	ر	ز

شکل شماره ۱۰۰

همچنین برای دفع فقر و فاقه پیش از نماز صبح در چهار زاویه خانه و در هر زاویه ده بار بگوید «الرزاق الرزاق» به نحوی که از سمت راست قبله شروع کند، بسیار مجرّب است. همچنین اگر در ساعت اوّل هر روزی سی و هشت بار بگوید «یا رازق»، خداوند روزی او را از جایی که گمان نداشته باشد وسیع گرداند. نیز اگر پیش از صبح مقداری عنبر بخور کند و هزار و یکبار بگوید «اِنَّاللهَ هُوَالرَّزاقُ ذُوالقُوَّةالمَتینِ» و این کار را تا یک هفته تکرار کند، مقصود حاصل شود.

پژوهه در مفهوم الرّازق از مترجم

این اسم شریف به معنای روزی‌دهنده‌ی تمام موجودات می‌باشد و حکایت از آن می‌کند که همگی بر سر خوان احساس خداوندیش روزی می‌خورند.

"هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست مگر آن که روزی وی به عهده‌ی خداست و قرارگاه و امانگاه او را می‌داند که همه در مکتوبی روشن است". «هود/۶»

خداوند تبارک و تعالی خالق روزی و روزی‌خور است لذا رساندن روزی را نیز خود برعهده دارد و همچنین خود اسباب و وسایل ارتزاق مخلوقات را فراهم می‌نماید و کم یا زیادبودن روزی به علم ازلی و مشیّت او مربوط می‌باشد.

"پروردگارت روزی هر که را که بخواهد گشایش می‌دهد یا تنگ می‌دارد که وی به کار بندگانش آگاه است". «اسراء/۳۰»

و در جای دیگر می‌فرماید: «ماییم که معاششان را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کرده‌ایم». «زخرف/۳۱».

پروردگار متعال دو نوع روزی مقرّر فرموده است؛ یکی رزقی که برای برآوردن احتیاجات مادّی است مثل خوراک یا پوشاک و دیگری رزقی که برای روان و قلب است که عبارتست از علوم و اسرار آفرینش و کل معنویات که البتّه رزق دوم اشرف و افضل می‌باشد زیرا که رزق بدن در مدّت معین و محدودی به انسان حیات می‌بخشد ولی رزق و غذای روح تضمین‌کننده‌ی حیات ابدی و جاودانه است. **بسیاری از ما در تلاش و تکاپو برای به دست‌آوردن غذای جسمانی هستیم در حالی که هر قدر هم جسم را قوی و چالاک سازیم عاقبت فانی و نابود می‌شود و اجزای آن از هم گسیخته و متفرّق می‌گردد.** ولی اگر اندکی کوشش در تقویت روح نماییم و وی را به علم و تقوی آراسته ساخته و به مجاهده با نفس و سیر و سلوک الی‌الله قوی و چالاک سازیم به طور قطع به مرتبه‌ای از کمال و حیات طیّبه می‌رسیم که دیگر هیچ‌گاه فرسودگی و نیستی بر روح ما مستولی نمی‌گردد.

در نهایت شک نیست که انسان می‌تواند با عمل و تلاش و کدّیمین و عرق جبین و اندیشه و تدبیر و قلم مسؤولانه و مدیریت آگاهانه، روزی خود را به دست آورد و با سیر عرفانی قلب خود را از رشحات عرفان و معارف الهی و علوم دینی و دنیوی اشباع کند.



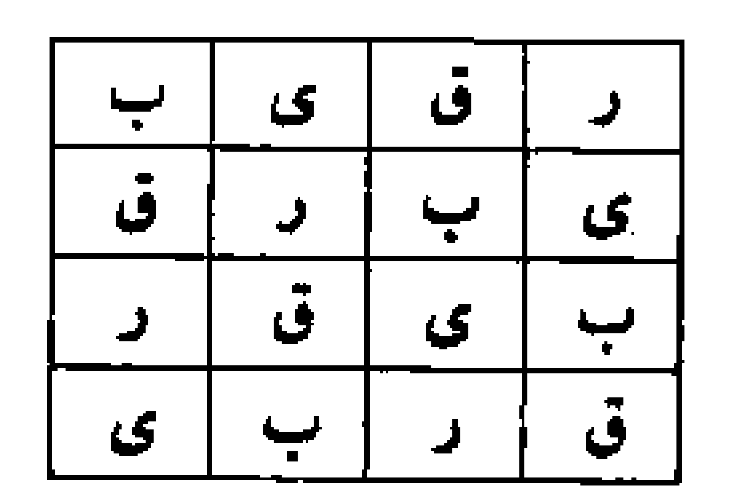
به معنی حافظ و نگه‌دارنده‌ی مخلوقات است در همه‌ی حالات و به معنی مراقب و ناظر در احوال خلایق نیز آمده است، به طوری که غافل از هیچ موجودی و جاهل به حال هیچ مخلوقی نیست و این اسم، ذکر حضرت شعیب علیه‌السلام بوده است که به برکت آن گوسفندان او از گرگ محفوظ مانده‌اند.

در خبر است که هفت مرتبه خواندن این اسم برای دفع شرّ دشمن قوی مجرّب است و مداومت بر این اسم برای حفظ مال و اهل و عیال از جمیع بلیّات نافع است و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز همین فایده را دارد:

ر	ق	ی	ب
ب	ر	ی	ق
ق	ب	ی	ر

شکل شماره ۱۰۱

و اگر کسی این اسم را سیصد و دوازده‌مرتبه بخواند برای سلامتی از همه‌ی آفات بسیار مؤثر است و نظرکردن در این مربّع خواص بسیار دارد:



ب	ی	ق	ر
ق	ر	ب	ی
ر	ق	ی	ب
ی	ب	ر	ق

شکل شماره ۱۰۲

پژوهه در مفهوم الرّقیب از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «نگهبان» می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد و سه بار در قرآن کریم ذکر شده است. در اصل به کسی می‌گویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند و سپس به معنی «حافظ و نگهبان چیزی» آمده است، زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است.

بنابه گزارش "فخر رازی" در تفسیرِ «الرقیب» دو معنی وجود دارد:

۱) رقیب به معنی نگهدارنده - حافظ - که دائماً بدون هرگونه غفلتی به شیء موردنظرش توجّه دارد. پس اطلاق این اسم به خداوند به معنی حافظ دقیق احوال موجود و عالِم به حرکات و گفتار اوست. بنابراین "رقیب"؛ حدّ ترکیبی اسم حفیظ و علیمٌ خواهد بود که گویی در آن وجه ترساندن بنده مدّنظر می‌باشد، و همین وصف در سوره‌ی «ق» آیه ۱۸ - مایلفظ من قول الاّ لدیه رقیب عتید - به گفته مفسّران بر ملائک نیز اطلاق شده است.

۲) "رقیب" به معنی منتظر که در خداوند مفروض نمی‌باشد. چه انتظار منوط به حالت منتظره در شیء و بالتّبع مادّه است که فرض آن در خدا وجهی ندارد. پس اطلاق این اسم بر خدا بدین معنی نبوده و به لازمش حمل می‌گردد. یعنی خداوند از عُبّاد انتظار دارد که به کمالشان برسند. در قرآن کریم مصدر این اسم بدین معنی در باب افتعال به صراحت آمده است: «فارتقب انّهم مرتقبون». (دخان/۵).
مسأله‌ی مراقبه در مورد بنده یکی از حالات بسیار ارزشمند روحانی است که در دو مورد قابل بررسی می‌باشد:

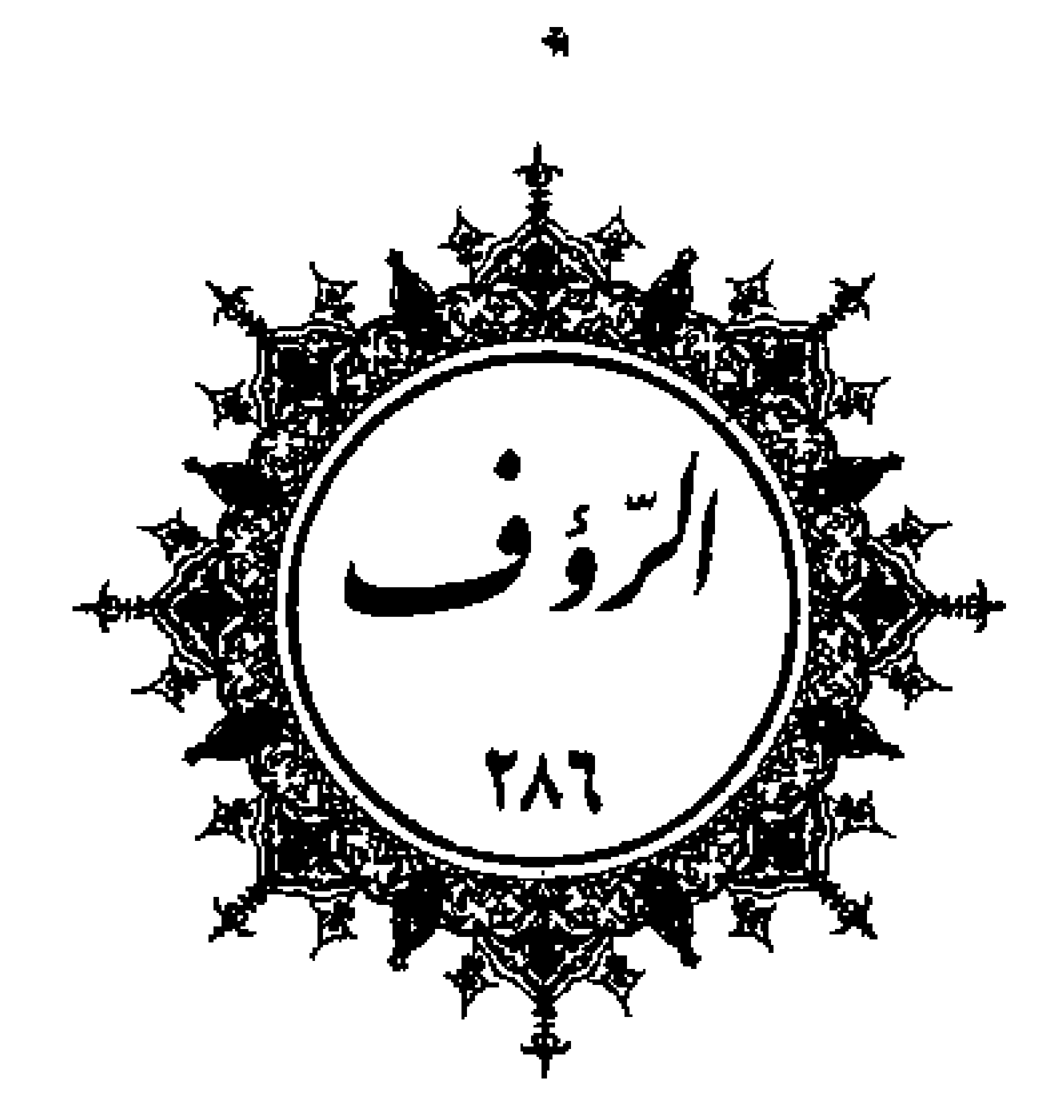
۱- مراقبه یعنی این که بنده همیشه و در همه حال متوجّه پروردگار و مستغرق در دریای عظمت و جمال و جلال او باشد و در تمام اعمال و رفتار، خشنودی حق را در نظر بگیرد و آنی از او غافل نگردد.

۲- بنده آنچه را که از معنویات و عرفان به دست آورده است مراقبت کند که از دست ندهد و از او سلب توفیق نشود تا مبادا از آنچه که بدان عازم شده و عهد کرده، تخلّف کند.

پس در حقیقت مراقبه این است که بدانیم خداوند بر ما و هر چه می‌کنیم و می‌اندیشیم مطلع است؛ او ظاهر و باطن هر موجودی را می‌بیند و هر انسانی که بدین مرتبه از شناخت و معرفت برسد ظاهر و باطنش در محضر حقتعالی مؤدب خواهد بود و چون خدا را شاهد و ناظر بر اعمال خویش می‌داند هرگز مرتکب گناه و نافرمانی او نمی‌شود.

"امیرالمؤمنین علی" علیه‌السلام در دعای ارزشمند کمیل می‌فرماید: «بار پروردگارا! هر کار زشت و گناهی را به فرشتگان مأمور خود امر بر نگارش نموده‌ای همانا که به حفظ آنچه کرده‌ایم موکل و شاهد بر جوارح من گردانیدی و فوق آن فرشتگان تو، خود مراقب من و شاهد و ناظر بر اعمال من هستی که حتّی به فضل و رحمت خویش آنها را از نظر فرشتگان پنهان و مخفی داشته‌ای».

و چون زلیخا، "یوسف" صدیق و پاک را دعوت به حرام کرد اوّل برخاست و روی بتی را که به خدایی قبول داشت با پارچه‌ای کشید؛ "یوسف" علیه‌السلام گفت تو از سنگی شرم می‌داری من چگونه از پروردگار آسمانها و زمین‌ها شرم نکنم؟! در پایان متذکر می‌شویم واژه‌ی «رقیب» در اصل از «رقبه» که به معنی «گردن» است گرفته شده و این معنی یا به خاطر آن است که شخص حافظ و مراقب، گردن کسی را که در حفاظت اوست حفظ می‌کند (کنایه از این که جان او را حفظ می‌کند) و یا به خاطر این که گردن می‌کشد تا برنامه‌ی پاسداری و حفاظت را انجام دهد.



به معنی مهربان به بندگان است و اگر کسی این اسم را در نزد ظالمی بسیار گوید آن ظالم برای او خاضع گردد و اگر شفاعت مظلومی را در نزد او کند قبول کند و برای نجات مظلومی از حبسِ ظالم، چون ده مرتبه این اسم را بگوید، مجرّب است. و برای این که شخصی را مسخّر خود گرداند در روز جمعه بعد از نماز، این اسم را دویست مرتبه بر آب یا بر شیرینی بخواند و آن را به آن شخص بخوراند، مقصود حاصل گردد و نگاه‌داشتن این مکسّر نیز فواید بسیار دارد:

ر	ء	و	ف
ف	ر	و	ء
ء	ف	و	ر

شکل شماره ۱۰۳

پژوهه در مفهوم الرؤف از مترجم

این واژه از اسمای خداوند و به معنی «مهربان» می‌باشد که وزن صرفی آن – صفت مشبهه – دلالت بر دوام آن دارد و در قرآن کریم یازده بار تکرار شده است. "رأفت" به معنای شدّت رحمت و لطف است. "صفت رأفت" پروردگار

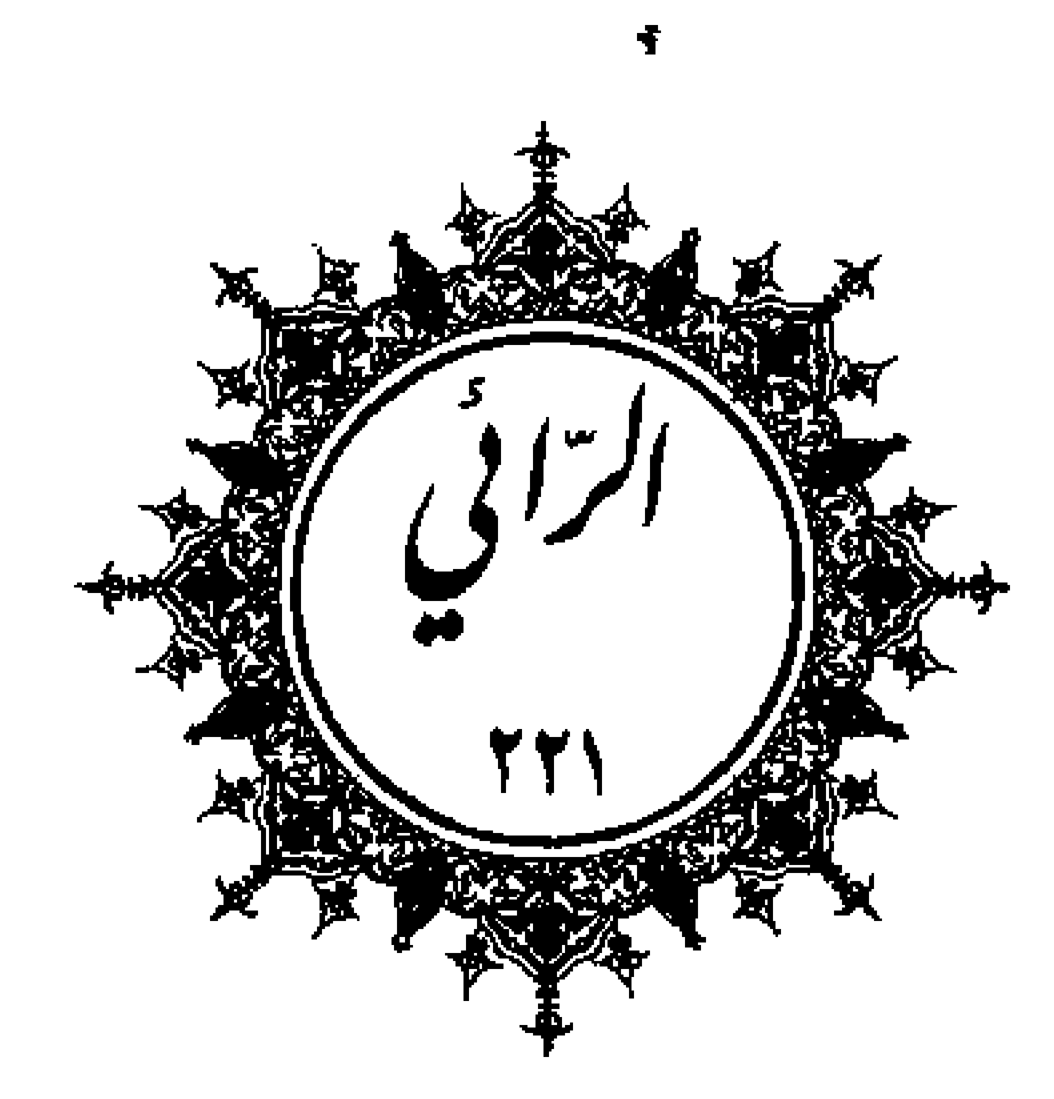
همانند رحمانیتش از وسعت و گسترش برخوردار است. «خداوند بر بندگان مهربان است» (آل عمران/۳۰)

بعضی از مفسران این دو واژه (رأفت و رحمت) را به یک معنی دانسته‌اند، ولی جمعی از آنها، میان این دو تفاوتی قایلند و آن این که: «رأفت» به معنی محبت در زمینه دفع ضررهاست و «رحمت» به معنی محبت برای جلب منافع است. و لذا غالباً رأفت قبل از رحمت ذکر می‌شود.

رأفتِ عام الهی برای هیچ کس پوشیده نیست؛ لطف و مرحمت خداوند رؤف شامل حال دشمنان و منکرین او نیز می‌شود. "امام صادق" علیه‌السلام می‌فرماید: «در هنگامه‌ی روز قیامت خداوند تبارک و تعالی رحمت خود را چنان گسترش می‌دهد که شیطان نیز در رحمت او طمع می‌کند».

"رسول‌الله" صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «خدا را صد رحمت است؛ یک قسمت از آن صد قسمت را نازل فرموده و بین جن و انس و بهائم و پرندگان و وحوش تقسیم کرده است و بر اثر همان (یک صدم) رحمت است که خلائق عالم به هم لطف و مرحمت دارند و به مهربانی با هم برخورد می‌کنند و نود و نه قسمت آن را نگه داشته و تا روز قیامت به تأخیر انداخته است که با آن در آن روز به بندگان خود ترحّم فرماید».

دو واژه‌ی «رأفت» و «رحمت»، هنگامی که از هم جدا ذکر شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شوند اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند، احیاناً دو معنی متفاوت از آنها مستفاد می‌شود. زیرا همانطور که متذکر شدیم «رأفت» به معنی محبت در زمینه دفع ضررهاست و «رحمت» به معنی محبت برای جلب منافع است.



به معنی بیننده و داننده است و مداومت بر این اسم برای حصول معرفت و بصیرت نافع است و همراه داشتن مکسّر این اسم نیز همین فایده را دارد:

ر	ا	ء	ی
ی	ر	ء	ا
ا	ی	ء	ر

شکل شماره ۱۰۴

پژوهه در مفهوم الرّائی از مترجم

«الرّائی» یکی از اسامی خداوند به معنای بینا و بیننده می‌باشد. البتّه رؤیت خداوند همانند رؤیت ما نیست که نیاز به حس بینایی داشته باشد.

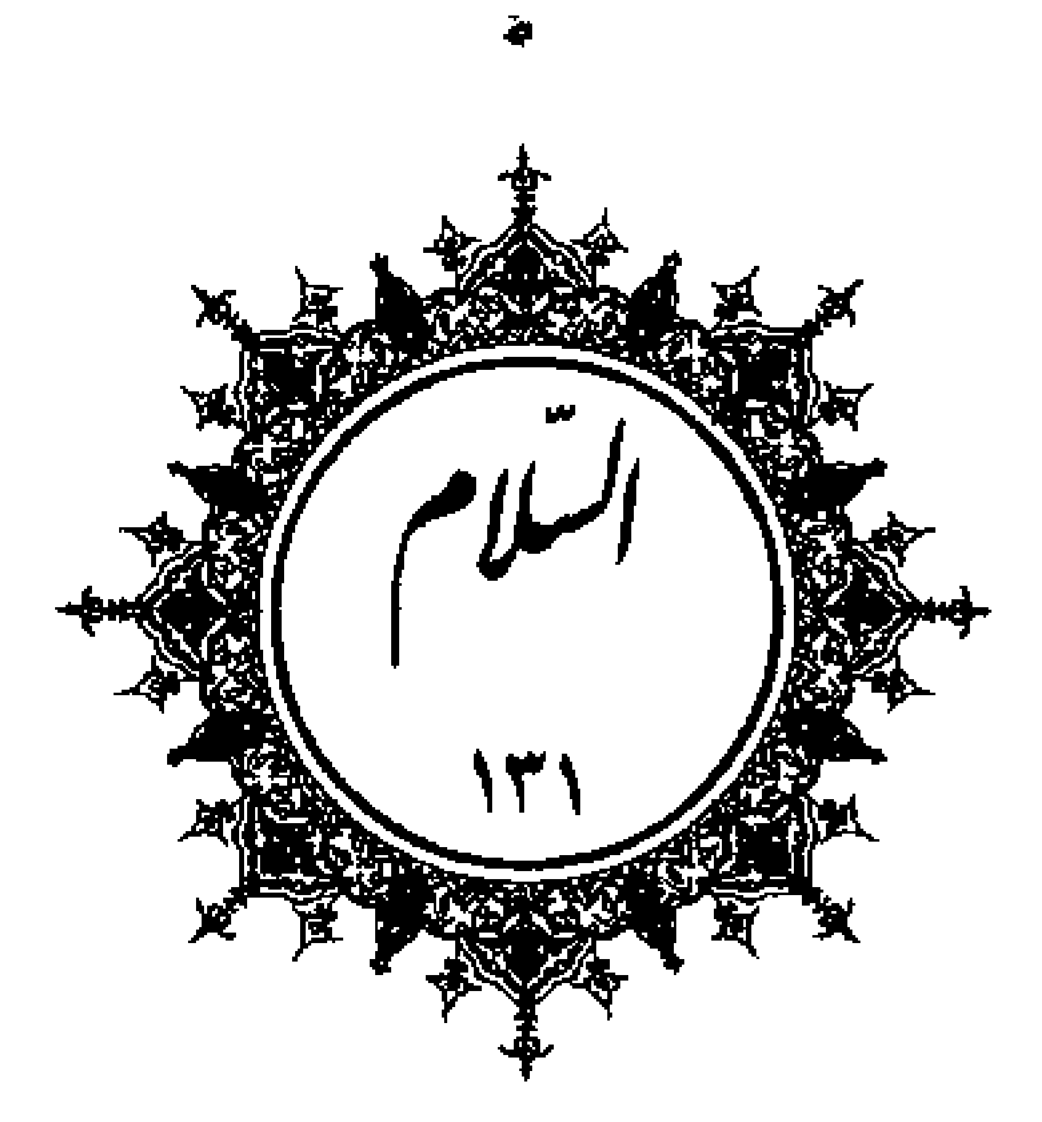
اشخاصی که مراتب سه‌گانه‌ی یقین را سیر کرده‌اند، بی‌شک خدا را بینا و دانا و شنوا می‌دانند و همیشه جلالت و عظمت او را در نظر دارند و هرگز در محضر او که شاهد و ناظر بر اعمال همه است عمل ناشایست انجام نمی‌دهند.

«بگو شما به عمل کوشید که خدا عمل شما را خواهد دید و پیغمبر او و مؤمنان نیز اعمال شما را نظاره‌گرند. به زودی به جهان غیب و شهودتان می‌برند و خدا شما را از اعمالی که انجام داده‌اید خبر

می‌دهد». «توبه/۱۰۵»

بنابراین کسی که خدا را رائی و بینا بداند همیشه بزرگی و عظمت او را در نظر می‌گیرد و هرگز در محضر او کار قبیح نمی‌کند چرا که خشیت و ترس از حقتعالی را در اعماق جان دارد.

«از بندگان خدا تنها آنان که عالِم به مقام کبریایی حق هستند در حال خشیَت از وی می‌باشند». «فاطر/۲۸»



به معنی منزّه و مبرّا از هر عیب و نقص و زوال و انتقال است و عرفاً "عبدالسّلام" را بر بنده‌ای اطلاق کنند که از اخلاق رذیله سالم باشد و اگر کسی این را صد مرتبه بر مریضی بخواند، شفا یابد و مداومت بر این اسم برای سلامتی از آفات نافع است و همراه‌داشتن این مکسَّر نیز خواص بسیار دارد:

س	ل	ا	م
م	س	ا	ل
ل	م	ا	س

شکل شماره ۱۰۵

اگر کسی این اسم را سیصد و هیجده مرتبه بر شرینی بخواند و به دشمن بخوراند، آن دشمن مهربان گردد. برای ایمن‌ماندن از بیماری جذام و برص، نوشتن و همراه‌داشتن این مربّع نافع است:

۲۵	۳۹	۳۵	۳۲
۳۶	۳۱	۲۶	۳۸
۳۰	۳۳	۴۱	۲۷
۴۰	۲۸	۲۴	۳۴

- شکل شماره ۱۰۶

نیز اگر کسی این نقش را همراه خود نگاه دارد، صحّت و سلامت در دین و دنیا روزی او گردد:

۳۸	۵۱	۴۸	۴۰
۳۷	۴۴	۳۹	۵۰
۴۳	۴۶	۵۳	۴۶
۵۲	۴۹	۴۲	۴۷

شکل شماره ۱۰۷

پژوهه در مفهوم السّلام از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «بدون عیب» می‌باشد که یک بار در قرآن کریم آمده است. این اسم سه‌گونه تفسیر شده است:

۱) خداوند از نقایص و آفات سالم است که در این صورت از اسمای سلبیه است.

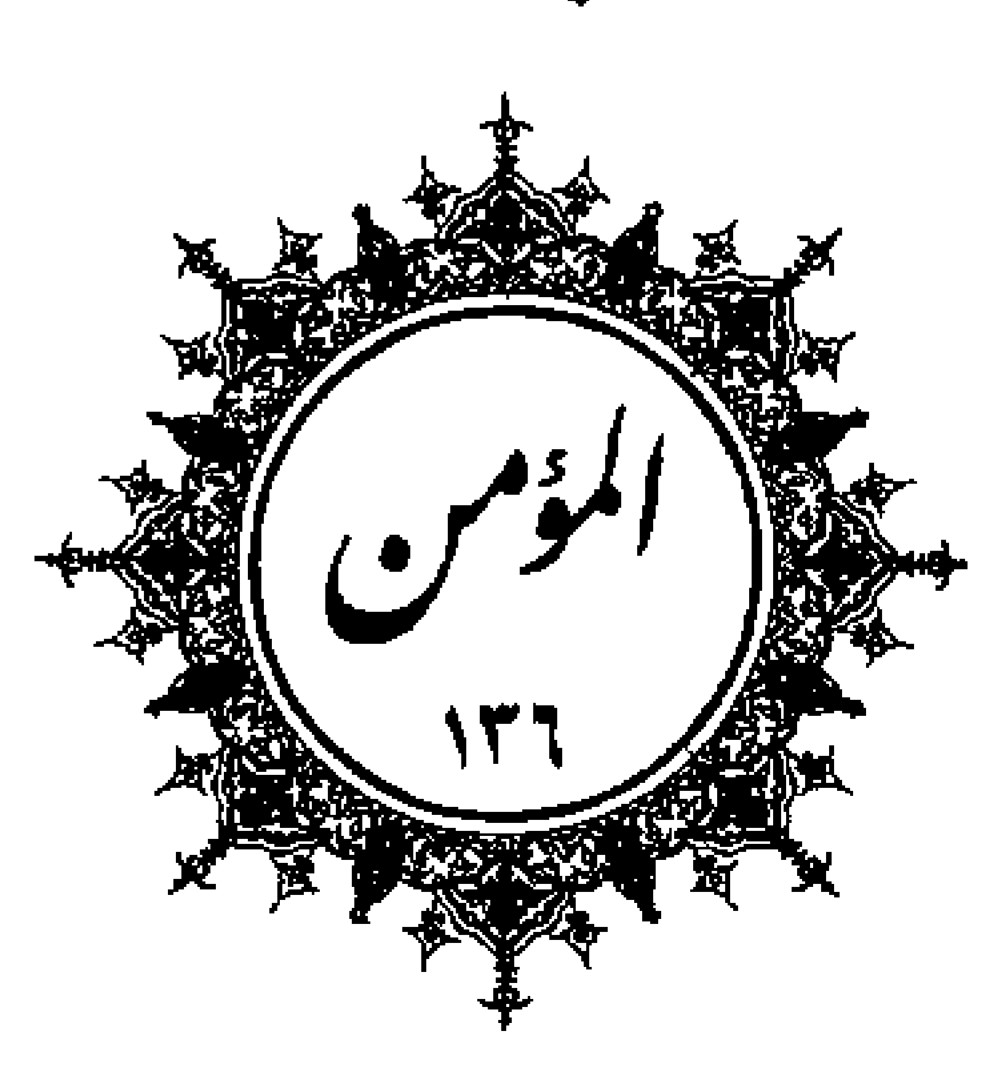
۲) خداوند اعطاکننده‌ی سلامت است، که این سلامت هم در آغاز آفرینش و هم در روز قیامت قابل اعتبار است.

۳) خداوند در روز قیامت به اولیای خود سلام‌کننده است.

"برای آنها جایگاه سلامت از آفات و بلیّات در نزد پروردگار است". «انعام/۱۲۷»

امّا چگونه بنده‌ی حضرت حق می‌تواند مظهر این صفت کریم شود و به مرتبه و مقام سلامت نفس برسد؟ هر بنده‌ای که روح را از شرور پاک گرداند صاحب قلب سلیم و سلامت نفس خواهد شد.

از "امام صادق" علیه‌السلام سئوال شد قلب سلیم به چه معنی است؟ فرمود: قلب سلیم قلبی است که خدای خویش را ملاقات کند در حالی که فقط خدا در او جای دارد. «کافی ج ۲ ص ۱۶»



به معنی ایمن‌کننده‌ی مطیعان است از عذاب خود و به معنی ثابت‌کننده‌ی ایمان است در قلوب مؤمنان و اگر کسی این اسم را صد و شصت و شش مرتبه بخواند، از شرّ جنّ و انس ایمن گردد و اگر صد و بیست مرتبه بخواند، از وسواس محفوظ ماند و اگر کسی این نقش را که متعلّق به این اسم است همراه خود نگاه دارد، شیطان نتواند او را فریب دهد و وسوسه نماید و صورت نقش این است:

۳۲	۳۵	۳۹	۲۵
۳۸	۲۶	۳۱	۳۶
۲۷	۴۱	۳۳	۳۰
۳۴	۲۹	۲۸	۴۰

شکل شماره ۱۰۸

اگر کسی این اسم را به نقره نقش کند و همراه خود نگاه دارد به شرطی که همواره با طهارت باشد بر دشمنان ظفر یابد و ایمان او به سلامت رود یعنی از شرّ شیطان ایمن گردد و اگر کسی مکسّر این اسم را بر خاتم نقره نقش کند و در هنگام نقش‌کردن بخور بسوزاند و در ساعت سعد در دست نماید از مکر مکّاران و غمز غمّازان و طعن بدخواهان محفوظ ماند و در نظر سلاطین و حکّام با هیبت نماید ولکن شرط آن این است که در هر روزی ششصد و نود و شش مرتبه این اسم را

بخواند و صورت مکسّر این است:

ن	م	و	م
و	م	ن	م
م	و	م	ن
م	ن	م	و

شکل شماره ۱۰۹

و اگر این اسم را به تکسیر صدر مؤخّر تکسیر نماید و همراه خود نگاه دارد نیز همین فایده را دارد به صورت زیر:

ن	م	ؤ	م
ؤ	م	م	ن
م	م	ن	ؤ

شکل شماره ۱۱۰

پژوهه در مفهوم المؤمن از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی گواهی‌دهنده و ایمنی‌بخش می‌باشد که یک بار در قرآن کریم ذکر شده است. مصدر این اسم دارای دو معنی است: ۱) تصدیق و گواهی‌دادن. ۲) امان.

بنابه این که این اسم برگرفته از مصدر تصدیق باشد گواهی‌دادن و تصدیق وی در پنج مرحله مفروض خواهد بود: ۱) گواهی به وحدانیت خود؛ ۲) تصدیق انبیای خود به ظهور معجزه به دست آنها؛ ۳) تصدیق بندگان خود در برخورداری از ثواب آخرت؛ ۴) گواهی بر بندگان مؤمن خود از عدم ناراحتی در حشر؛ ۵) گواهی بر جاودانگی اعجاز قرآن و حفظ آن.

و امّا اگر این اسم بر معنی ایمنی‌بخش باشد، این ایمنی در دو جایگاه مفروض است: الف) دنیا، ایمنی‌بخشیدن در محلّی فرض می‌گردد که در آن بیم و ترس باشد و از آن رو که نهایت بیم و ترس، به حبّ نفس و وجود بازمی‌گردد پس

بازگشت ایمنی به تأمین وجود در مراحل گوناگون است. حال چون خداوند علّت پایداری اشیا می‌باشد، پس ایمنی‌بخش ذات آنها در همه‌ی لحظات است و از آن جهت که بنابه قانون علّیّت بازگشت همه‌ی امور به اوست، تأمین همه‌گونه آسایش و حیات آنها به واسطه‌ی او می‌باشد که این خود نهایت ایمنی است.

ب) آخرت: ایمنی در جهان آخرت به دوگونه میسّر است، یکی به بیان راه و روشی امن به آخرت که به واسطه‌ی ظهور انبیاء و بیان چگونگی و کیفیت سلوک و کسب ملکات نفسانی و درک مراتب توحید و نفس، میسّر است و دیگر به تأمین امنیت در عرصه‌ی قیامت که از صادق‌الوعدبودن خداوند نشأت می‌گیرد، چه وی هیچ‌گونه داعی در ابراز کذب ندارد زیرا بازگشت کذب به عدم و نقصان است که در وی راهی ندارد.

بنابراین؛ امنیت با تمام ابعادش چه در دنیا و چه در آخرت مربوط به خداوند امان‌دهنده است و هیچ کس جز او نمی‌تواند دفع آفات و نگرانی‌ها را بنماید. و بر ما فرض و لازم است که مردم را به خصوص در مواقع اضطراب و نگرانی‌ها به خداوند رافع غم و اندوه دعوت کنیم و به آنها بفهمانیم که برطرف‌کننده‌ی مصائب و نگرانی‌های زندگی دنیا و آخرت "ذات اقدس‌الله" است.

المهیمن

۱۴۵

به معنی "شاهد و آگاه" بر همه‌ی نهایت‌ها است و به معنی "امین" نیز آمده است و به معنی حفظ‌کننده نیز استعمال شده است. «شیخ برسی» (ره) فرموده است که هرکس صد و بیست مرتبه این اسم را بخواند، او را چنان صفای باطن پیدا شود که بر اسرار حقایق مطلع گردد و در بعضی رسایل است که هرکس بعد از غسل صد مرتبه بگوید، صفای ظاهر و باطن یابد و بر ضمایر مردمان مطلع شود و در بعضی کتب است که هر که طالب اسرار باطن باشد، روزی یک بار غسل کند و تا چهل روز، روزی هزار و چهل مرتبه این اسم را بعد از غسل بخواند بر قلوب خلایق مطلع گردد و هرکس مکسّر این اسم را بر خاتم نقره نقش کند و در انگشت نماید او را صفای باطن پیدا شود و صورتش این است:

م	هـ	ی	م	ن
م	ن	م	هـ	ی
هـ	ی	مـ	ن	م
ن	م	هـ	ی	مـ
ی	مـ	ن	م	هـ

شکل شماره‌ی ۱۱۱

همراه‌داشتن این نقش برای حصول ثروت و غنا و دولت نیز نافع است و مَلَک موکّل بر این اسم از عِلْوی «روبائیل» و از سِفلی «صحیوش» است و حامل این نقش که متعلق به این اسم است به فواید بسیار دست می‌یابد و صورت نقش این است:

۳۶	۴۸	۴۲	۴۹
۴۱	۳۵	۴۵	۳۹
۴۱	۴۴	۳۶	۳۴
۴۷	۴۴	۴۲	۴۳

شکل شماره ۱۱۲

العزیز
٩٤

این اسم به معنی غالب و چیره و مستولی است بر هر امری که اراده کند و مداومت بر این اسم تا چهل روز، روزی چهل مرتبه موجب غنا و بی‌نیازی از خلق می‌شود و در بعضی از رسایل است که هرکس بعد از نماز صبح نود و نه مرتبه این اسم را بخواند اسرار کیمیا و سیمیا بر او مکشوف می‌گردد و اگر روزی صدمرتبه بگوید «یا عزیز» عزّت او زیاد می‌شود و بعضی گفته‌اند که هرکس روزی چهل و یک بار این اسم را بخواند دولتی عظیم یابد و در بعضی از کتب است که حامل این نقش که متعلّق به این اسم است مستغنی از خلق گردد و اگر کسی آن را بر پوست آهو نویسد و با خود دارد در نظر خلق شریف و محترم و معزّز نماید و اگر در تاج (کلاه، عمامه و فرق سر) خود قرار دهد به منصب عالی برسد و صورت لوح این است:

اعزنـــــی

۲۳	۲٦	۲۹	۱٦
۲۸	۱۷	۲۲	۲۷
۱۸	۳۱	۲٤	۲۱
۲۵	۲۰	۱۹	۳۰

شکل شماره ۱۱۳

نیز برای حصول دولت و عزت در دنیا و آخرت هر روز بعد از نماز صبح تا هفتصد و پنجاه مرتبه خواندن این اسم مجرّب است به خصوص اگر بعد از اتمام این دعوت هر روز بگوید «یا مُعِزُّ اَعِزَّنی بِعِزَّتِکَ یا عَزیزُ» و مکرّر بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرستد.

برای قضای حوایج و رفعت و عزّت و وسعت و دولت و ادای دیْن و نیز در روز پنجشنبه پیش از طلوع آفتاب بعد از آن که دو رکعت نماز کند، سیصد مرتبه و به قولی پانصد مرتبه این آیه را بخواند «مَنْ کٰانَ یُریدُالعِزَّةَ فَلِلّٰهِالعِزَّةُ جَمیعاً» اثر عظیم دارد. و برای مصالحه مابین دو لشکر و مهربان‌شدن دشمن مکرّر بگوید «یٰا عزیزُالمَنیعُالغٰالِبُ عَلیٰ اَمرِه فَلا شَیءَ یُعٰادِلُهُ». همچنین برای تمام مطالب مهم در شب جمعه در خلوتی رو به قبله نشیند با طهارت و هفت مرتبه سوره‌ی حدید را بخواند سپس یک بار این دعا را بخواند:

بِسمِاللّٰهِالرَّحمٰنِالرَّحیمِ اَللّٰهمَّ اِنّیٖ اَسئلُکَ بِعِزَّتِک یٰا عزیزُ وَ بِقُدرتِکَ یٰا قدیرُ و بِحکَمَتِکَ وَ رَحمتِکَ یٰا رَحمنُ وَ بِمَنِّکَ یٰا منّانُ اَن یحفظَنا بالایمانِ قائماً وَ قاعِداً راکِعاً وَ ساجِداً نائِماً و یَقْظَةً حَیّاً وَ مَیّتاً وَ عَلیٰ کُلِّ حٰالٍ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شرِّ نَفْسی وَ مِن شرِّ کُلِّ ذی شَرٍّ وَ مِنْ شرِّ شَیٰاطینِالْاِنْسِ وَالْجِنِّ وَ مِنْ شرِّ کُلِّ دٰابَّةٍ اَنتَ اٰخِذٌ بِنٰاصِیَتِهٰا اِنَّ ربّی عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ وَ صَلَّیٰاللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِه اَجْمَعینَ»

و همراه‌داشتن این لوح چون به مشک و زعفران بر پوست آهو نوشته شود برای محبّت و افزوده‌شدن فهم و حافظه و تقرّب به سلاطین اثری عظیم دارد و صورت لوح این است:

وألف بين قلوبهم	لو أنفقت ما فی‌الارض جمیعاً	ما الفت بين قلوبهم	ولکن‌الله ألف بينهم	أنه عزيز حكيم
۳۹۱	۲۲۹	۳۶۳	۱۹۵۰	۷۹۸
۱۹۵۱	۷۹۴	۳۹۲	۲۳۰	۳۶۴
۲۳۱	۳۶۵	۱۹۵۲	۷۹۵	۳۸۸
۷۹۶	۳۸۹	۲۲۷	۳۶۶	۱۹۵۳

شکل شماره‌ی ۱۱۴

همچنین اگر کسی این لوح را در شَرَف مشتری یا زحل بر اطلس سرخ نویسد یا طلا و به عطر معطّر نموده با خود دارد، بر دشمن منصور و مظفّر گردد و برای محبّت اثری کامل دارد و صورت لوح این است:

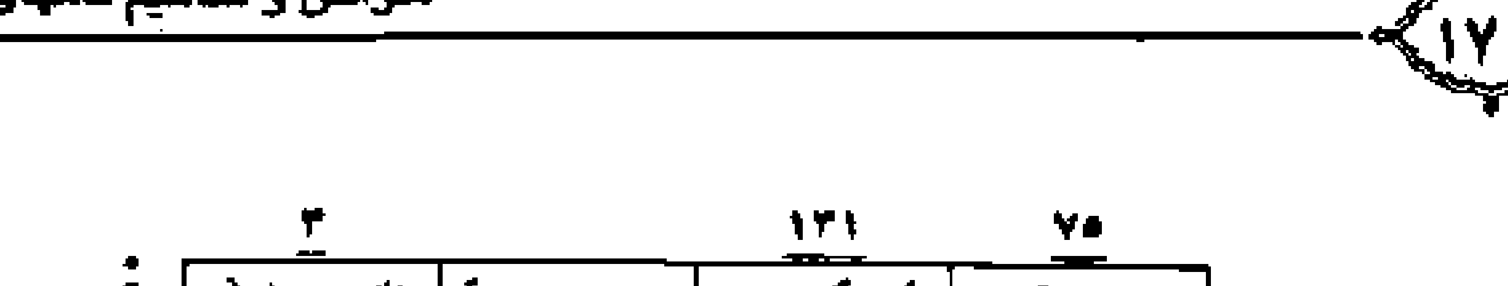
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز

۲۸۹۸		۴۹۹	۲۴	
٥٦٧	٥٧٥	٥٧٩	٥٨٧	٥٩٠
٥٨٢	٥٨٥	٥٨٨	٥٧٠	٥٧٣
٥٩١	٥٦٨	٥٧٢	٥٨٩	٥٨٣
٥٧٤	٥٧٨	٥٨٦	٥٨٩	٥٧١
٥٨٤	٥٩٢	٥٦٩	٥٧٢	٥٨١

علیه ما عنتم حریصٌ علیکم بالمؤمنین

شکل شماره‌ی ۱۱۵

و اگر کسی این لوح را در شرف آفتاب بر مس نقش کند و معطر ساخته در کهنه‌ی کتان پیچیده با خود دارد عزیز و بر دشمنان غالب آید و صورت لوح این است:



۷۵	۱۳۱		۳
لقد جاءکم رسول من ۵۸۵	انفسکم عزیز علیه ۴۶۰	ما عنتم حریص علیکم ۱۰۷۹	بالمؤمنین رؤوف رحیم ۷۷۶
۱۰۸۰	۷۷۳	۵۸۶	۴۵۹
۷۷۲	۱۰۷۷	۴۶۲	۵۸۷
۴۶۱	۵۸۸	۷۷۱	۱۰۷۸

شکل شماره‌ی ۱۱۶

اگر کسی آیه‌ی «لقد جائکم» را بعد از نماز صبح تا ده مرتبه بخواند و بر دو کف دست خود بدمد در آن روز هیچ بلایی به او نرسد و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز فواید بسیار دارد:

ز	ی	ز	ع
ز	ی	ع	ز
ع	ی	ز	ز

شکل شماره‌ی ۱۱۷

همچنین برای قضای حوایج مهمه هفتاد مرتبه این دعا را بخواند:

لاٰاِلٰهَ اِلّاَاللهُ بِعِزَّتِکَ وَ قُدْرَتِکَ لاٰاِلٰهَ اِلّاَاللهُ وَ بِحَقِّکَ وَ حُرمَتِکَ لاٰاِلٰهَ اِلّاَاللهُ فَرِّجْ بِرَحمَتِکَ مقصود حاصل گردد انشاالله.

اسم هم معنی این اسم «المُعِزّ» یعنی عزّت‌دهنده به هر که بخواهد از بندگان خود و اگر کسی در شب جمعه یا دوشنبه در میان نماز شام و خفتن صد و چهل و یک مرتبه این اسم را بخواند خوف از دل او بیرون رود و در نزد حکّام و سلاطین باشکوه و هیبت گردد و اگر کسی این لوح را بر چهار مثقال نقره نقش کند و آن را در آب یا شربت اندازد و به هرکس بنوشاند مطیع او شود و صورت لوح این است:

یا معز ۱۲۸ | یا عزیز ۱۰۵

شکل شماره‌ی ۱۱۸

و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز برای حصول عزّت مفید است:

ز	ع	م
ع	م	ز
م	ز	ع

شکل شماره‌ی ۱۱۹

و همراه داشتن این مکسّر نیز همین فایده را دارد:

ز	ع	م	یا
م	یا	ز	ع
یا	م	ع	ز
ع	ز	یا	م

شکل شماره‌ی ۱۲۰

در کتاب مجالس «شیخ صدوق» است که یک اعرابی به پرده کعبه چنگ ساییده و این دعا را می‌خواند و «امیرالمؤمنین علی» علیه السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود که در این دعا اسم اعظم نهفته است و صورت دعا این است:

یا عَزیزاً فی عِزِّکَ فَلا اَعَزُّ مِنکَ اَعِزَّنی بِعَزِ عِزِّکَ فی عِزٍّ لا یَعْلَمُ اَحَدٌ کَیفَ هُوَ اَتَوَجَّهُ اِلَیکَ وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیکَ بِمُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ اَعطِنی مالاً یُعْطی اَحَدٌ غَیْرُکَ واصْرِفْ عَنّی مالاً یَصرِفُنی اَحَدٌ غَیْرَکَ.

پژوهه در مفهوم المهیمن، العزیز از مترجم

«المُهَیمِن» از اسمای خداوند به معنی نگهبان و مراقب می‌باشد. این اسم دو بار در قرآن کریم آمده است. به روایت "امام فخر رازی" از قول "ابوزید بلخی"، ریشه‌ی این اسم را سریانی و برخی دیگر عربی دانسته‌اند که گرایش "فخر رازی" نیز به رأی اخیر می‌باشد. وی پنج معنی در ذیل این اسم بیان می‌دارد: ۱) شاهد، ۲) مؤمن، بنابراین که ریشه‌ی این کلمه از «امن» باشد، ۳) رقیب و حافظ، ۴) مهربان و مشفق، ۵) مصدّق به معنی گواهی‌دهنده بر راستی انبیا به گفتار و توان بر معجزه‌نمودن.

"امام محمّد غزالی" سه صفت را در ظهور این اسم دخیل می‌داند، الف) علم به احوال موجود ب) قدرت تام در ایجاد مصالح موجودات ج) مواظبت بر تحصیل و حفظ این مصالح.

با توجّه به معانی گوناگون فوق چنین برمی‌آید که در وقوع اسم «مهیمن» بین اسمای مجاورش سرّی نهفته است، زیرا در سلسله‌ی اسمای وارد در این آیه ابتدا به صفت مَلِک اشاره گردیده که بیانگر نسبت موجودات به خداوند تحت ظل قهری اوست و بدون فاصله اسمای تنزیهی خداوند چون "قدّوس" و "سلام" ظهور یافته است. یعنی در اسم «مهیمن» دو جنبه‌ی جلالی و جمالی وجود دارد؛ از همین‌رو شاید تفسیر "غزالی" ناظر به همین بیان باشد. بنابراین بی و جد نخواهد بود که بنابه اصل اشتقاق، ظهور ماده‌ی «هیم» به معنی سرشکستگی را در این اسم ملحوظ داشت زیرا توجّه به جمع دو مقام جلالی و جمالی در خداوند موجب سرشکستگی بنده می‌شود.

همان‌طور که یادآور شدیم این کلمه در قرآن مجید دو بار به کار رفته، یک بار به عنوان یکی از نامهای نیک خداوند (اسماءالحسنی) [سوره‌ی حشر/۲۳] و بار دوم [در سوره‌ی مائده/۴۸] که به عنوان صفتی برای قرآن به کار رفته است.

«ابن منظور» "مهیمن" را همان «مؤمن» (مشتق از ایمان به معنای امن بخشیدن) می‌داند. فیروزآبادی در قاموس توضیح بهتری می‌دهد: «المهیمن

که میم دوم آن با فتحهَ نیز تلفظ می‌شود از اسماء خداوند است در معنای مؤمن به معنای کسی که دیگری را از خوف ایمن می‌دارد و در اصل "مُؤَامِن" (بر وزن مُدَحْرِج) با دو همزه بوده است که همزه‌ی دومش به «یاء» و همزه‌ی اولش به «ها» بدل می‌گردد. یا به معنای امین یا مؤتمن، یا شاهد است. "احمدبن حسین بیهقی" (متولد ۴۵۸ ق) درکتاب‌الاسماء والصفات (ص ۶۴) در باره‌ی این کلمه می‌نویسد: «.. "مهیمن" به معنای امین است و ابوسلیمان می‌گوید: أصل... آن مؤیمن است، سپس همزه به «ها» بدل شده چرا که تلفظ «هاء» آسانتر از همزه است و این کلمه بر وزن مُسَیطِر و مُبَیطِر است». سپس در توضیح معنای دوم (صفت قرآن) می‌نویسد که به معنای "امین" است، زیرا قرآن بر هر کتاب آسمانی پیش از خود "امین" است. [و دیگری گفته است] "مهیمن" یعنی مؤتمن بر سایر کتابها و مجاهد گفته است یعنی شاهد بر کتب پیشین...»

«آرتور جفری» محقق قرآن پژوه هم بر اصل "سریانی" و "آرامی" آن تأیید می‌کند. وی پنج وجه در معنای آن نقل می‌کند: ۱) شاهد ۲) مؤمن ۳) نگهبان ۴) مهربان ۵) مصدّق.

همین‌طور واژه‌ی «عزیز» از اسمای خداوند به معنی «بسیار نیرومند» تعبیر می‌گردد. این اسم در قرآن کریم هشتاد و هشت بار استعمال گردیده است. هرکجا کلمه‌ی «عزیز» بر خدا اطلاق می‌شود به معنی نیرومند و توانایی است که غلبه بر او غیرممکن است؛ یعنی هیچ کس قادر بر غلبه‌ی بر او نیست و در برابر اراده و مشیّت او محکوم است، او همیشه غالب است و هرگز مغلوب نیست. واژه‌ی «عزیز» در قرآن کریم علاوه بر «بسیار نیرومند» در معانی زیر نیز به کار رفته است: ۱) سخت و دشوار، ۲) گرامی و محترم، ۳) حکمران و شخص قدرتمند.

امام محمّد غزالی در مفهوم اسم عزیز سه خاصیت را معتبر می‌داند: ۱) شیء نفیسی که نظیرش کم است. ۲) چیزی که نیاز به او بسیار است. ۳) امری که رسیدن به آن مشکل است. وی از همین‌رو چیزهایی مثل خورشید و زمین را اگرچه دارای منافع بسیار و نایابند به جهت قابل دسترس بودن آنها، عزیز

نمی‌داند.

امام فخر رازی با توجّه به کلام فوق چهار معنی را برای این اسم برشمرده است:

۱) چیزی که دارای مثل و نظیر نیست. ۲) چیره‌شونده‌ای که بر او چیره نمی‌گردند. ۳) نیرومند و قوی. ۴) عزّت‌دهنده و گرامی‌کننده که در واقع معنی "معزّ" است.

در این‌جا باید به این نکته توجّه داشت که کاربردهای گوناگون این اسم گویای نوع معنی آن خواهد بود و از همین‌رو دارای جامعیّتی نسبت به معانی لغوی انفرادی آن است. مثلاً کاربرد این اسم با اسمایی همچون غفور، غفّار، وهّاب و رحیم بیانگر این مطلب است که اسم عزیز گاه در مرتبه‌ی جلالی ظهور می‌یابد و نیاز مخلوق را مرتفع می‌نماید و از همین‌رو نیاز مخلوقات به او در از بین‌بردن نقایص بسیار است.

تفسیر نمونه، در توضیح مفهوم «عزیز» می‌گوید: در لغت به معنی «هر چیز مشکل» است، زمینی که عبور از آن به سختی انجام می‌گیرد «عَزاز» نامیده می‌شود و نیز هر چیزی که بر اثر کمیابی، دسترسی به آن مشکل است «عزیز» گفته می‌شود و نیز افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها «مشکل» یا غیرممکن است عزیز هستند.

الجبّار

۲۰۶

اسم چهلم از اسماءالحسنای الهی و به معنی کسی است که دست احدی به مقام جبروت و عظمت او نمی‌رسد و کسی است که فقر فقیران و ضعف ضعیفان را جبران می‌کند و گردنِ گردنکشان را می‌شکند و سرکوب می‌نماید. اگر کسی روزی بیست و یک مرتبه این اسم را بخواند از شرّ ستمکاران ایمن گردد و مداومت بر این اسم برای درمان هر دردی مجرّب است و اگر کسی این اسم را بسیار گوید جبّاران جنّ و انس برایش خاضع گردند و اگر روزی سی و یک مرتبه بخواند از شرّ جنّ و انس محفوظ ماند و خواندن این اسم تا دویست و شش مرتبه اثری عظیم دارد و مَلَک عِلْوی موکّل بر این اسم «اکلکائیل» و مَلَک سِفلی «لویوش» است و همراه‌داشتن این نقش نیز همین فواید را دارد، چه متعلّق به این اسم است:

۵۹	۴۶	۴۹	۵۲
۴۸	۵۳	۵۸	۴۷
۵۴	۵۱	۴۴	۵۷
۴۵	۵۶	۵۵	۵۰

شکل شماره‌ی ۱۲۱

و مداومت بر این اسم برای دوام سلطنت و مملکت نافع است و اگر کسی مکسَّر این اسم را با خود دارد از موذیات ضرری به وی نرسد به صورت زیر:

ر	ا	ب	ج
ب	ج	ر	ا
ج	ب	ا	ر
ا	ر	ج	ب

شکل شماره‌ی ۱۲۲

همچنین حامل این مربّع از مکر مکّاران و حسد حاسدان و ستم ظالمان محفوظ باشد و صورت مربّع این است:

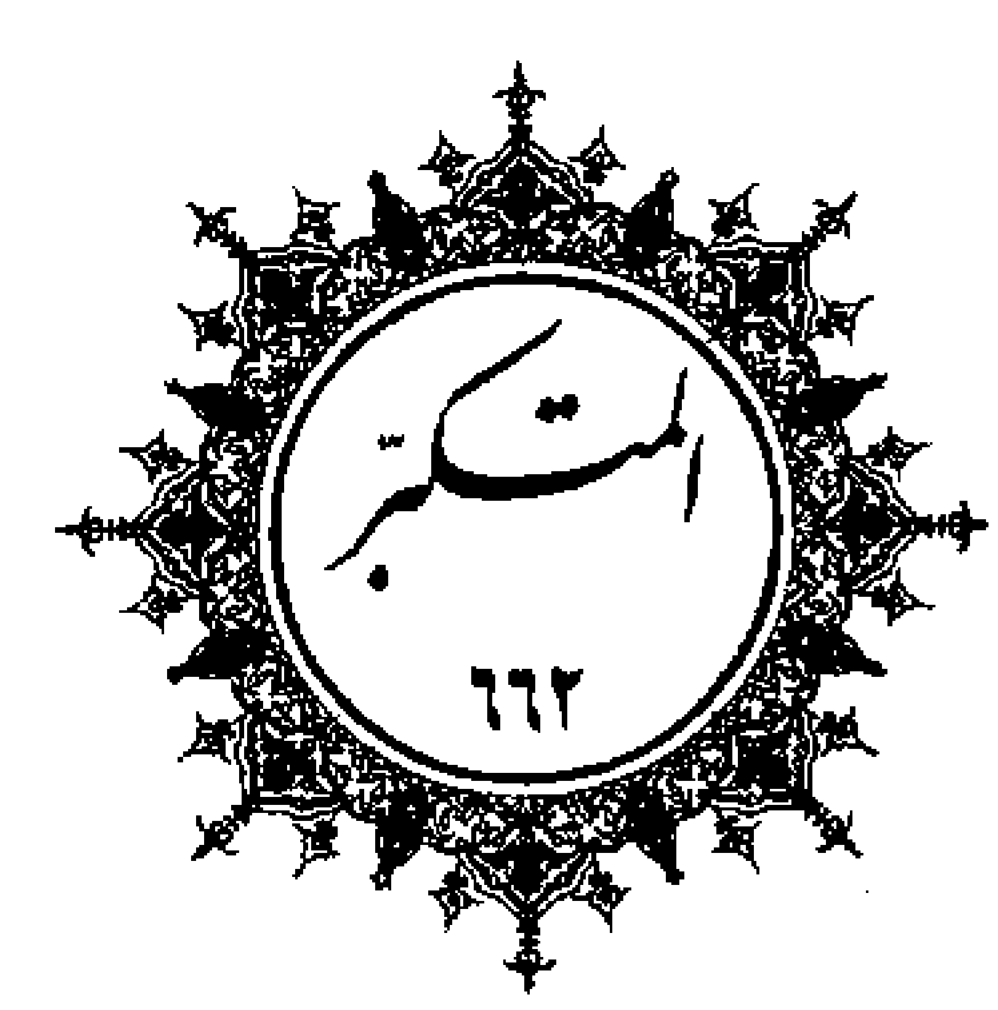
۵۱	۵۴	۵۷	۴۴
۵۶	۴۵	۵۰	۵۵
۴۶	۵۹	۵۲	۴۹
۵۳	۴۸	۴۷	۵۸

شکل شماره‌ی ۱۲۳

و همراه‌داشتن این مکسَّر نیز همین فایده را دارد:

ر	ا	ب	ج
ب	ا	ج	ر
ج	ا	ر	ب

شکل شماره‌ی ۱۲۴



به معنی صاحب بزرگی و عظمت کبریایی است که هر عظمتی نسبت به آن پست و حقیر باشد و این صفت از صفات خاصّه‌ی حضرت حق است و مداومت بر این اسم برای حصول بزرگواری و رفعت و عظمت و شوکت مجرّب است و خواندن این اسم در نزد جبّاران و متکبّران موجب خضوع و تواضع آنها می‌شود به خصوص اگر صد و شصت مرتبه خوانده شود. مَلَک عِلْوی موکّل بر این اسم «روپائیل» و مَلَک سِفلی «صحیوش» است و حامل این نقش که متعلّق به این اسم است در چشم مردمان عزیز و بزرگوار نماید و اگر کسی این ذکر را سه مرتبه بر مریض بخواند، آن مریض شفا یابد و اگر بر محبوس بخواند خلاص گردد و صورت نقش و ذکر این است:

۱۶۵	۱۶۸	۱۷۱	۱۵۸
۱۷۰	۱۵۹	۱۶۴	۱۶۹
۱۶۰	۱۷۳	۱۶۶	۱۶۳
۱۷۷	۱۶۲	۱۶۱	۱۷۲

شکل شماره‌ی ۱۲۵

(یَا جَلیلُ اَلْمُتَکَبِّرُ عَنْ کُلِّ شَيٍ وَالْعَدْلُ اَمرُهُ والصِّدقُ وَعْدهُ)

و اگر کسی پیش از مباشرت (جماع) ده مرتبه بگوید «المتکبّر» و بعد مباشرت نماید خداوند او را فرزند صالحی عطا فرماید.

پژوهه در مفهوم الجبّار، المتکبّر از مترجم

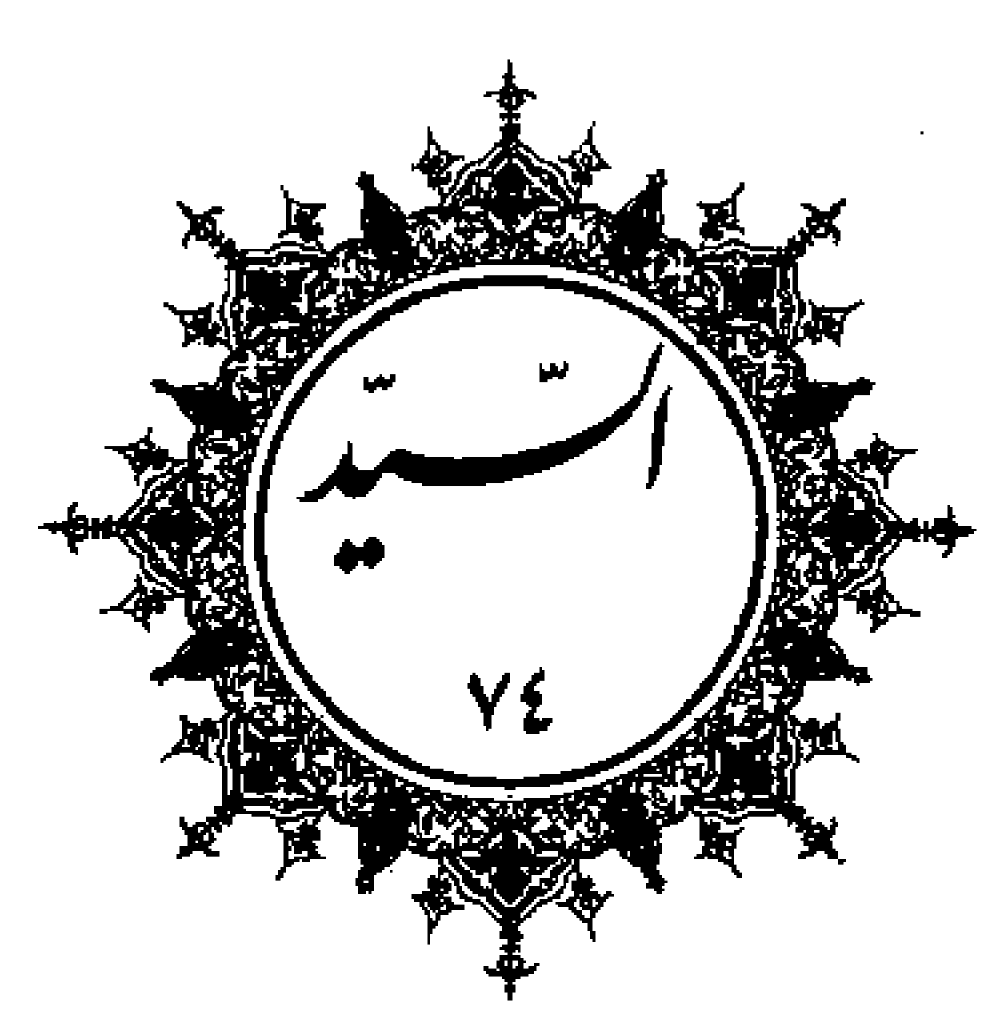
«الجبّار» یکی از اسامی خداوند به معنی مشهورش «بسیار وادارکننده» می‌باشد و یک بار در قرآن کریم بر خداوند اطلاق شده است. در تفسیر این اسم سه رأی کلی وجود دارد:

۱- "جبّار" به معنی بزرگ و عظیم می‌باشد چنانچه در زبان عرب گفته می‌شود: "نخلة جبّارة" یعنی درخت خرمای مرتفعی که دسترسی به نوک آن امکان‌پذیر نیست. و از این جهت که به حقیقت خداوند و ذات او دسترسی نیست به او "جبّار" گفته می‌شود.

۲- "جبّار" به معنی اصلاح‌کننده یا جبران‌کننده‌ی امور، چنان که در زبان عرب گفته می‌شود: «جَبَرتِ الْکَسْر» وقتی که شکستگی جبران شود و از این جهت که خداوند تدارک امور مخلوق خود را می‌کند، به او "جبّار" گفته می‌شود؛ و بنابه مشرب فلسفی چون واجب‌الوجود به هیولی، صورت می‌پوشاند و آن را از مرتبه‌ی نقص به کمال می‌آورد این اسم به او اطلاق می‌شود. واژه‌ی "جبّار" در اصل از ماده‌ی "جبر" به معنی اصلاح‌کردن چیزی است که توأم با فشار و قهر باشد، به همین جهت بستن استخوان شکسته را "جبر" می‌گویند.

۳- "جبّار" به معنی وادارکننده کسی را بر آنچه که او اکراه دارد؛ و از آن جهت که خدا خلق را به اموری مجبور می‌کند به او "جبّار" می‌گویند. در این معنی باید به این نکته توجّه داشت که مسلک جبر در مشرب تحقیق، مخالف واقع است، لذا با اطلاق اسم جبّار با این معنی بر خداوند، ظهور آن به طور عموم نبوده و برای خواص عِباد است که از طریق منحرف نشوند و به طریق صواب روی آرند؛ بدین‌ترتیب "جبّار" پوشش اسم رحیم خواهد بود. از طرف دیگر چون خداوند عاری از هرگونه نقص است و افعال او برطبق حکمت بالغه اصدار می‌یابد، ظهور

هیچ فعلی از وی بیانگر نقص و عدم کمال نیست، لذا ظهور حقتعالی به اسم جبّار به معنی اخیر گویای نقص در وی نیست به خلاف ظهور مخلوق در این اسم. «المتکبّر» از اسمای خداوند و به معنی صاحب کبریا و عظمت می‌باشد که یک بار در قرآن کریم آمده است. بنابه گزارش "امام محمّد غزالی" صفت متکبّر به معنی حقیر دیدن چیزها نسبت به خود و بزرگی و عظمت در دیدن خود می‌باشد؛ حال اگر این نگرش واقعیت داشته باشد، تکبّر پسندیده و اگر غیرواقعی باشد، نکوهیده است. و امّا با توجّه به سیر آیه‌ی سوره‌ی حشر و چگونگی قرارگرفتن این اسم پس از عزیز و جبّار و تسبیح پس از آن، هیچ‌گونه شکی باقی نخواهد ماند که این اسم یکی از اسمای تنزیهی و جلالی خداوند است که از گونه‌ی اوصاف ذات می‌باشد و منشاء ظهور آن از صفت علم و تجلّی در قدرت است. این اسم یکی از نشانه‌های صریح توحید ذاتی و گویای برهان صدیقین در اثبات خداوند و توحید او می‌باشد. چه منشاء شرک از دو بینی در علّت فاعلی و در نهایت تعدّدنگری در علّت موجده می‌باشد. بدین جهت خداوند در طی این آیه و با ظهور این اسم تنبیه بر این مقام نموده است: که کلیه امور به نزد عظمت او در حدّ عدم و غیرقابل احتسابند و چون این حقیقتی اجتناب‌ناپذیر است ثبوت این صفت بر وی به حقیقت بوده و هیچ مخلوقی با وی از این حیث مشترک نیست.



به معنی پادشاه با عظمت و بزرگی است که اطاعتش واجب است ولی بعضی علما مانند "شهید اوّل" (ره) اطلاق این اسم را بر خدا منع فرموده که این قول ضعیف است. مداومت بر این اسم برای حصول بزرگی و شرافت نافع است و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز دارای همین فواید است.

ال	س	ی	د
د	ال	ی	س
س	د	ی	ال

شکل شماره‌ی ۱۲٦

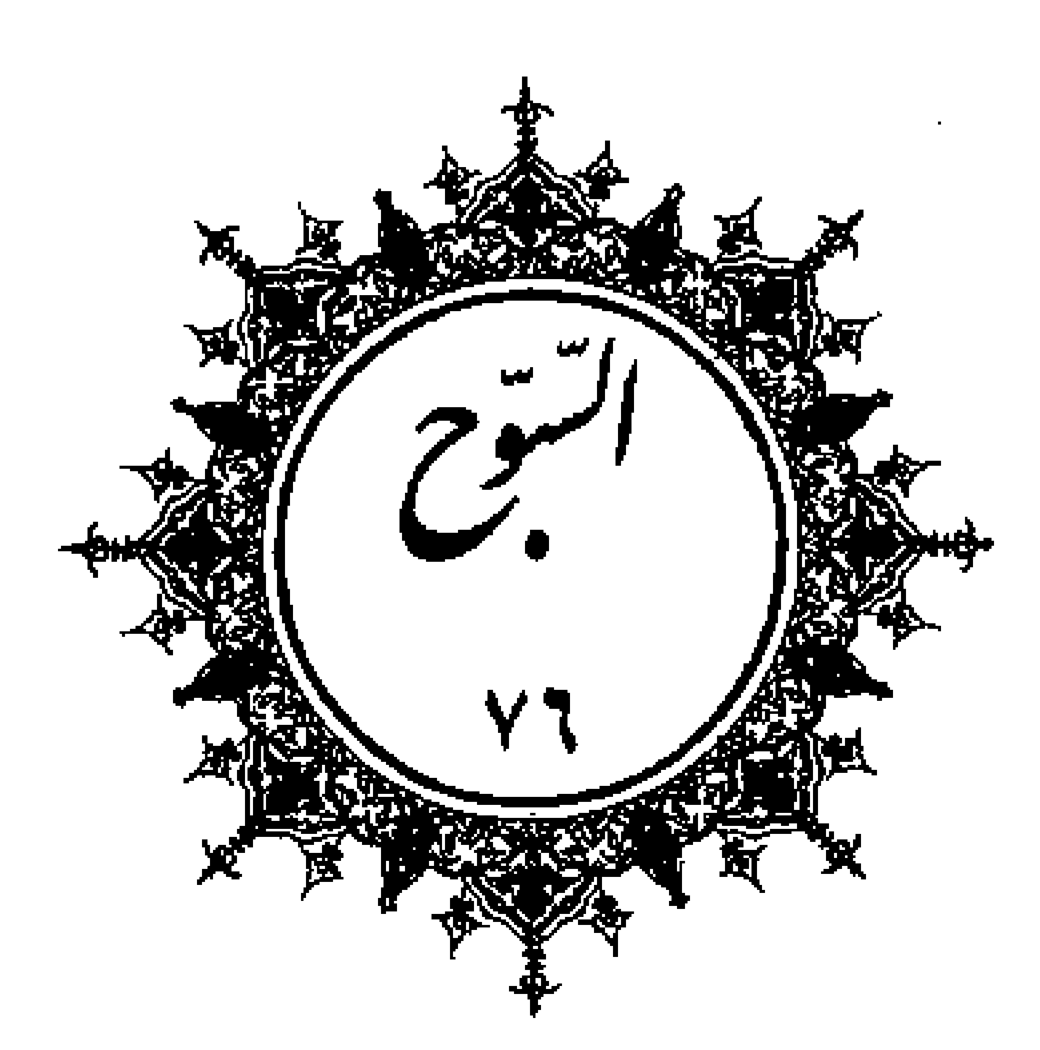
پژوهه در مفهوم السّیّد از مترجم

به معنی بزرگ، آقا، سرور و سیادت متعلّق به "ذات اقدس‌الله" است و سیادت دیگران از الطاف خاصه‌ی خداوند متعال است.

در بیان "رسول خدا" سیادت بعد از مقام مقدس «الله» متعلق به آن حضرت و فرزندان اوست و لذا از القاب آن بزرگوار است: سیّدالمرسلین، سیّدالابرار، سیّدالافاق، سیّدالانام.

در لسان دعاهایی که از طریق خاندان پیامبر - علیهم‌السلام - به دست ما

رسیده نام شریف سیّد زیاد به چشم می‌خورد و حکایت از این می‌کند که "ائمه‌ی طاهرین" - علیهم‌السلام - به ما می‌آموزند حوائج و مشکلات خود را از سرور و آقایمان مطالبه کنیم که او برازنده‌ی سادات مطلقه و کامله است.



به معنی مبرّا از هر عیب و نقصی است و به گفته‌ی «شیخ بُرسی» (ره) اگر کسی این اسم را بعد از نماز جمعه بر نانی بنویسد و آن نان را بخورد، صفات ملائکه در او پدیدار شود و در بعضی رسایل است که هرکس در وقت ظهر صد مرتبه این اسم را بخواند از شرّ نفس و وساوس شیطان در امان باشد و هرکس بر پاره‌ی نانی بنویسد «سُبُّوحٌ قُدّوسٌ رَبُّالمَلائِکَةِ وَالرُّوح» در روز جمعه، مقام روحانیت مانند روحانیت ملائکه برایش حاصل شود. نیز اگر کسی تا صد و بیست روز، روزی هفده هزار بار این اسم را بخواند ملائک و ملکوت خدا برایش قابل رؤیت شود و همراه‌داشتن مکسّر این اسم به صورت زیر نیز خواص بسیار دارد:

س	ب	و	ح
ح	س	و	ب
ب	ح	و	س

شکل شماره‌ی ۱۲۷

پژوهه در مفهوم السُبّوح از مترجم

یعنی خداوندی که همه‌ی موجودات او را تسبیح و تنزیه می‌کنند. "تسبیح و تنزیه" از هر چیزی که سزاوار نیست او را توصیف نمود. در بیان قرآن "تسبیح و تنزیه" حقتعالی اختصاص به انسان ندارد بلکه حیوان و نبات و جماد و بالاخره هر چه در جهان آفرینش وجود دارد مشغول تسبیح ذات باریتعالی هستند.

«هفت آسمان با زمین و هر چه در آنها هست تسبیح او می‌کنند، موجودی نیست مگر به ستایش او تسبیح‌گو است ولی شما تسبیح گفتنشان را نمی‌فهمند».
«اسراء/۴۵»

"امام صادق" علیه‌السلام از پدر بزرگوارش - علیه‌السلام - نقل می‌کند که "رسول‌الله"(ص) از داغ و نشان‌زدن بر حیوانات و از ضرب و شتم بر صورت آنان نهی می‌فرمود زیرا آنها «تسبیح و حمد» خدای را می‌نمایند.

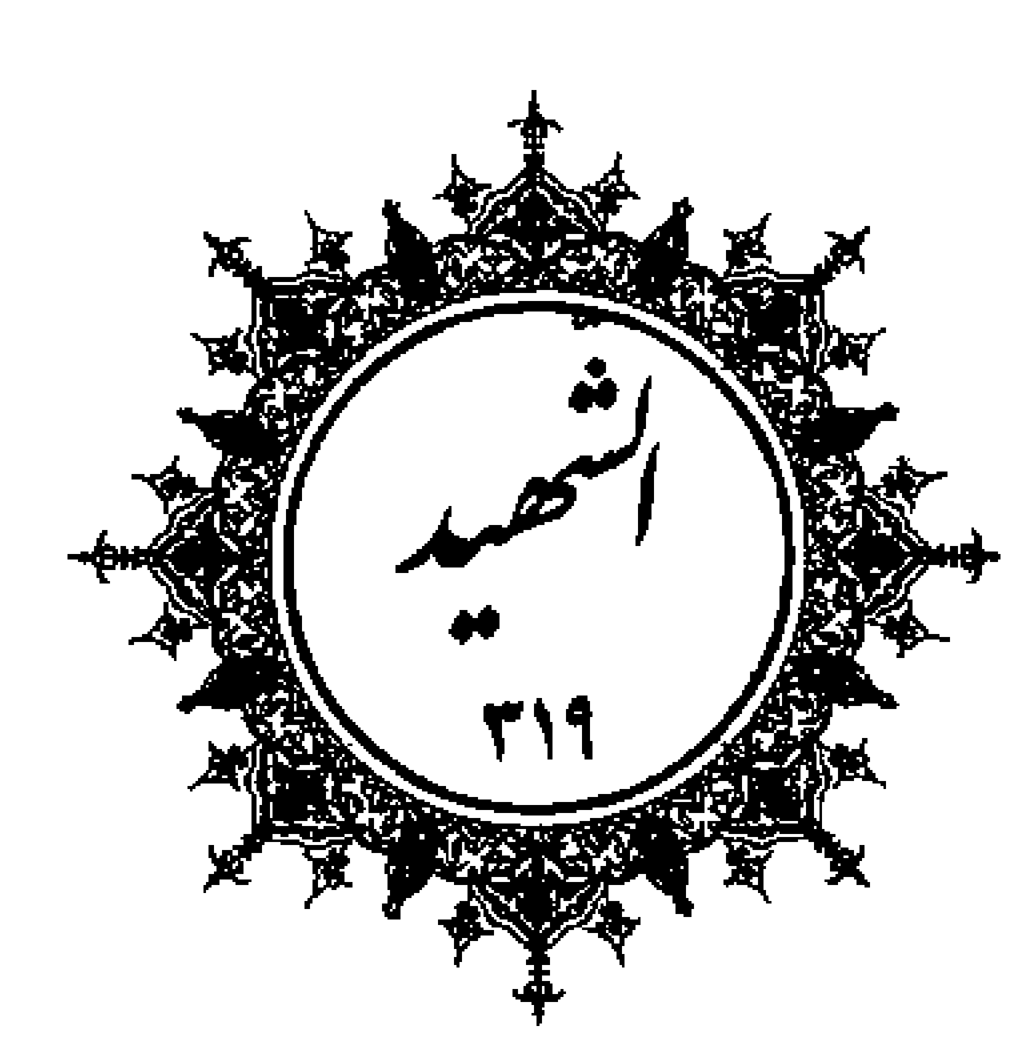
مشابه روایات فوق در کتب احادیث و تفسیر فراوان دیده می‌شود و همگی دلالت بر این دارند که جمیع موجودات تسبیح حق می‌کنند و البتّه برای آنها که همه چیز را با حواس خویش باور می‌کنند و تا چیزی برای آنها محسوس و ظاهری نباشد آن را باور نمی‌کنند، غیرقابل قبول و افسانه است.

در تفسیر حقیقت این «حمد و تسبیح» در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار بحث است. برخی آن را حمد و تسبیح «حالی» دانسته‌اند و بعضی «قالی».

بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می‌نامیم، حقیقی است نه مجازی، ولی به زبان حال است نه قال.

"تسبیح" در اصل از ماده‌ی «سبح» (بر وزن مسح) به معنی حرکت سریع در آب و هواست، تسبیح نیز حرکت سریع در مسیر عبادت پروردگار است. وگاه به شناکردن نیز اطلاق می‌شود، چرا که حرکات مداومی دارد. «سبّوح»؛ خداوند

پاک و منزّهی که همه‌ی موجودات او را از هر عیب و نقص مبرّا می‌دانند و او را به پاکی می‌ستایند.



به معنی کسی است که هیچ چیز از او پوشیده نباشد و مداومت بر این اسم برای اطّلاع از مغیّبات نافع است.

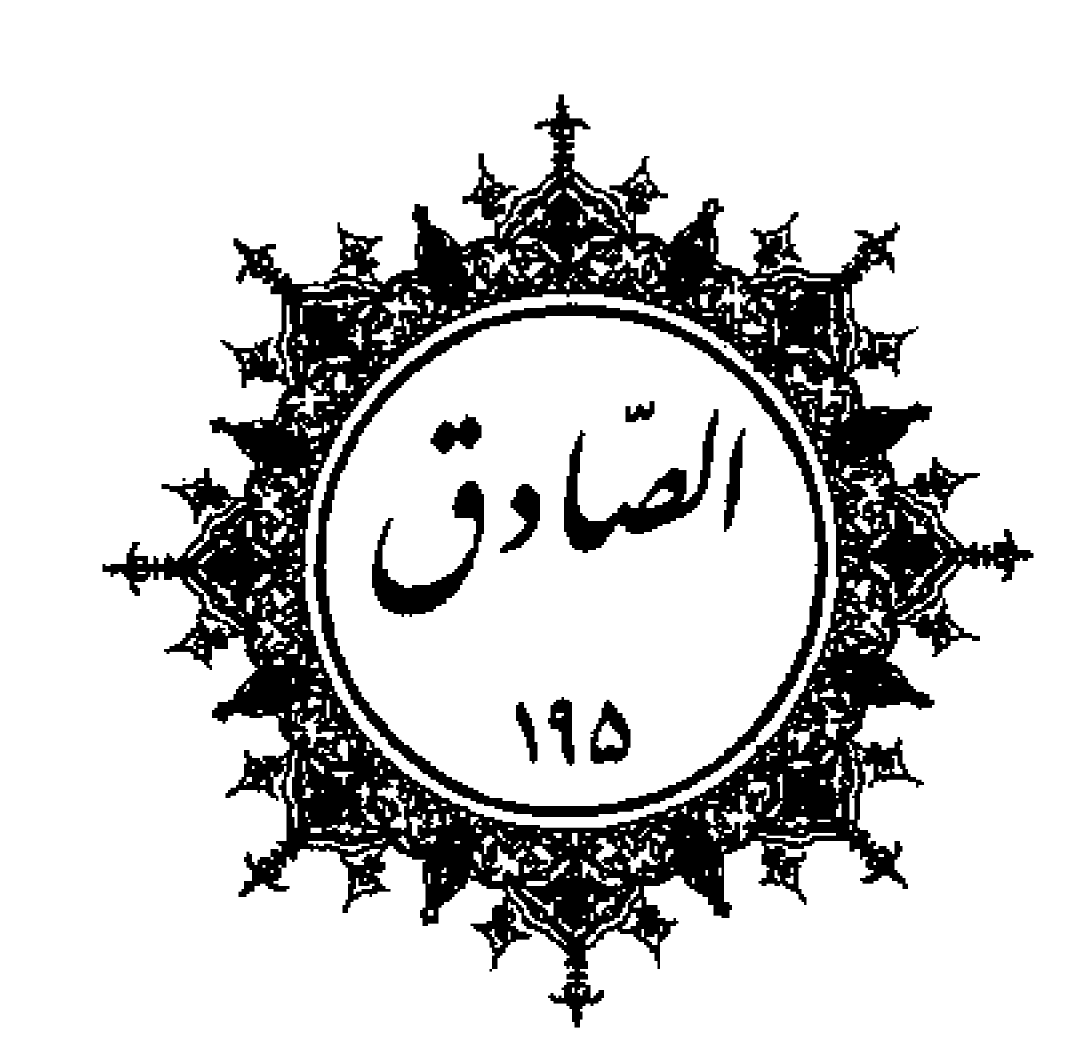
پژوهه در مفهوم الشهید از مترجم

این واژه از اسمای خداوند و در نظر مشهور به معنی «گواه» است که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام معنی مصدر در وی می‌باشد. این اسم بدین صورت نوزده بار در قرآن کریم آمده است. با توجّه به مصدر این اسم و وزن صرفی آن، تحلیل این اسم از دو جهت قابل بررسی خواهد بود: ۱) معنی اسم فاعلی که در این صورت «الشهید» از جنس مفهوم تخصیص‌یافته‌ی "علیم" خواهد بود، زیرا اگر علم الهی به طور مطلق مورد توجّه قرار گیرد، اسم "علیم" بر او اطلاق می‌شود و اگر تعلّق علم او به غیب منظور گردد، بر او اسم خبیر اطلاق می‌گردد و اگر متعلّق علم او «عالَم شهادت» باشد بر او اسم "شهید" اطلاق می‌گردد. بنابراین برحسب این تفسیر، اسم "شهید" گویای علم خداوند به عالَم جزئیات - نه کلیّات - می‌باشد و از همین رو در قرآن کریم هشت مرتبه از علم او به شیء - «عَلیٰ کُلِّ شیءٍ شَهید» - گفتگو شده است. ۲) معنی اسم مفعولی که در این صورت این اسم گویای مشهود بودن خداوند در سراسر گیتی است، چه بنابه تصریح الهی در سوره‌ی آل‌عمران آیه ۱۸: «شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لااِلٰهَ اِلّاهُوَ» هیچ‌گونه

دوگانگی حقیقی در مقابل ذات الهی موجود نیست و حضرتش در هر موجودی قابل ملاحظه است که همین معنا در مورد مشاهده‌ی الهی در روایتهای عامّه و خاصّه به صراحت آمده است.

همچنین "مصدر اسم شهید" به دوگونه‌ی اسمی دیگر در قرآن کریم استعمال شده است: شاهد که دو مرتبه به صورت «شاهدین» آمده و "شهود" که یک مرتبه در کتاب الهی به کار رفته است.

همچنین "راغب" در معنای «شَهِدَ، الشهود، الشهادة» می‌گوید: این الفاظ در جمع یعنی حضور با مشاهده یا با چشم ظاهر و یا با چشم باطن و بصیرت. لفظ "شهادت" اشاره به دو واقعیّت است؛ یکی اظهار شاهد مبنی بر آنچه که رؤیت کرده و دیگر کشته‌شدن "فی سبیل‌الله" برای مردم.



به معنی کسی است که در اقوال و افعال خود راستگو باشد و مداومت بر این اسم موجب حصول صدق و صفای باطن است.

پژوهه در مفهوم الصادق از مترجم

این واژه از اسمای خداوند بدین معنی می‌باشد که وجود اقدس پروردگار راستگو است و به وعده‌های خود عمل می‌کند.

«و کیست که در گفتارش از خداوند راستگوتر باشد، وعده‌های خداوند حق است و چه کسی گفته‌اش از خداوند راست‌تر است»؟! «نساء/۸۷ و ۱۲۶»

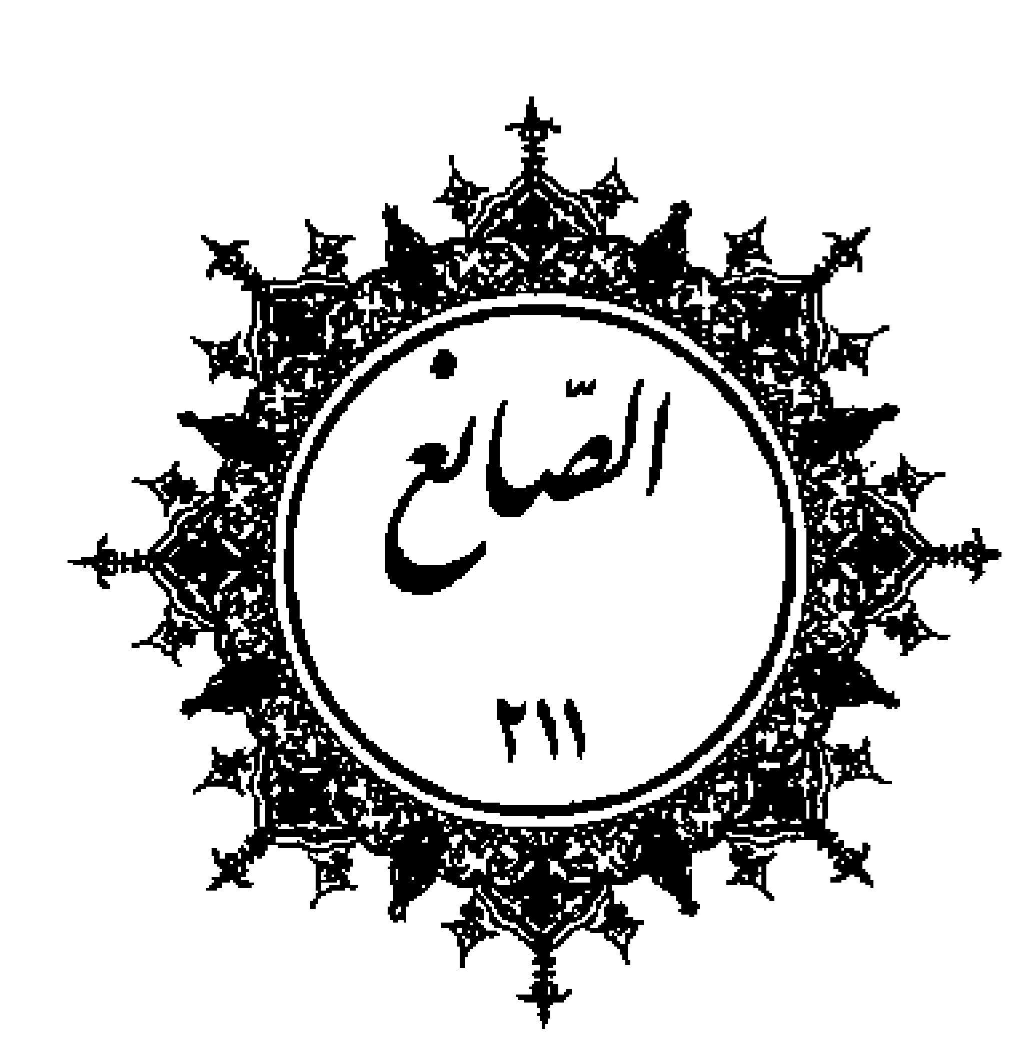
گاه صداقت به معنای مطابقت با واقع است مثل آن که می‌فرماید:

"خداوند رؤیای رسول خویش را به حق، صادق (مطابق) دانست". «فتح/۲۷»

"امیرالمؤمنین علی" علیه‌السلام می‌فرماید: «ایمان بنده مطابقِ با واقع نمی‌باشد مگر آن که به آنچه در قدرت و اختیار خداست مطمئن‌تر باشد از آن چه در اختیار خودش می‌باشد».

انسان می‌تواند از مجموع معانی صدق و صداقت بهره و حظ بزرگی برای خویش اختصاص دهد. وقتی زبان و قلب و رفتار صادق شدند یعنی سخن لغو و باطل از زبان خارج نشد، قلب به آنچه که "خدا و رسول" صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند ایمان

می‌آورد و در رفتار نیز خلاف دستورات "خدا و رسول" صلی الله علیه و آله کاری انجام نمی‌دهد و در این مرتبه است که صداقت شخص اثبات می‌شود.



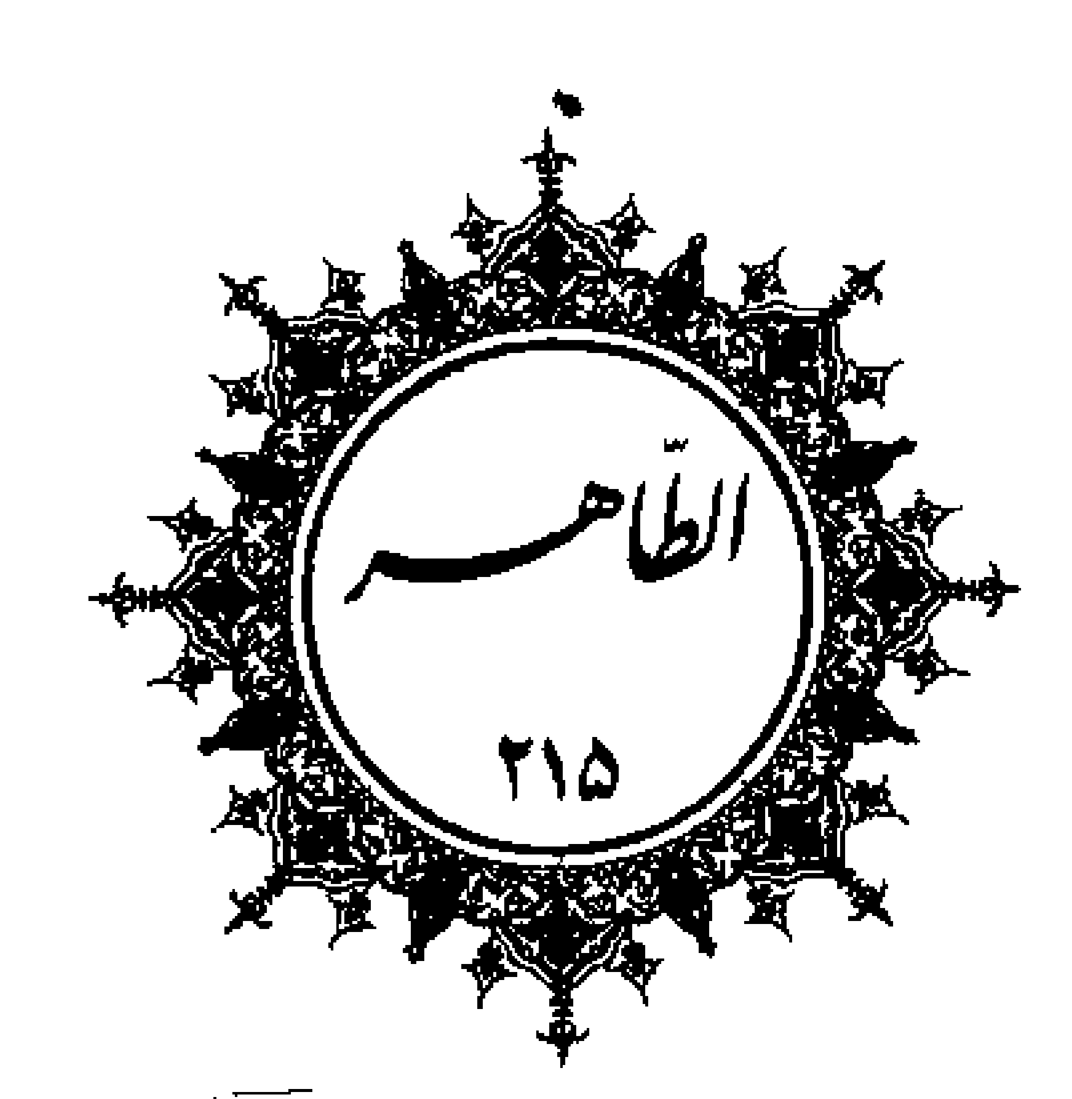
به معنی موجد و خالق و ترکیب‌کننده‌ی صورت‌هاست و مداومت بر این اسم برای استوارشدن «صنایع» مفید است.

پژوهه در مفهوم الصّانع از مترجم

این واژه به معنی «خالق» و «مُبدِع» از اسمای خداوند است؛ خداوند تبارک و تعالی صانع کل مصنوعات است و صانعین و مخترعین عالَم مظهر و نماینده‌ی صفت صانعیت او می‌باشند.

«صنعت خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آورده و وی از کارهایی که می‌کند آگاه است». «نمل/۸۸»

بنابراین همه‌ی ذوق و استعدادی در ایجاد و ابداع مصنوعات به دست انسان انجام می‌گیرد از عنایات و فضل پروردگار است و چون انسان جانشین خدا و از روح نشأت می‌گیرد، چنین ابتکارات و صنایع عظیمه و ظریفه را به وجود می‌آورد. تمام آفرینش‌های هنری و صنعتی بشر محصول اندیشه و مغز اوست و مغز با تمام ظرایف و پیچیدگی‌هایش آفریده‌ی خداوند تواناست.



به معنی منزّه از صفات ممکنات است و مداومت بر این اسم برای حصول اخلاق فاضله و رهایی از اخلاق رذیله نافع است و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز همین فایده را دارد:

ط	ا	هـ	ر
ر	ط	هـ	ا
ا	ر	هـ	ط

شکل شماره‌ی ۱۲۸

و اگر کسی هفت روز، روزه دارد که آخرین روز آن چهارشنبه باشد و در هر روز غسل کند و جامه‌ی پاک بپوشد و در خلوت روزی هزار و پنجاه و یک بار بگوید: «یٰا زٰاکیِ الطّٰاهِرُ مِنْ کُلِّ آفَةٍ بِقُدْسِهِ» و خطی در اطراف خود کشد و بخور بسوزاند چون روز آخرِ دعوت (دعای مذکور) شود هفت تن از ارواح مسخّر او گردند و مطیع او شوند. مؤلّف گوید که این دعوت را جمعی ذکر کرده‌اند ولیکن راجع به تسخیر است و مشروع‌بودن آن جای تأمّل دارد!

پژوهه در مفهوم الطّاهر از مترجم

این اسم از اسمای خداوند به معنی «منزّه» و «پاکیزه» می‌باشد. یعنی هیچ نقصی در ذات اقدس حقتعالی مثل حدوث و زوال، تغییر و تبدیل، حرکت و

سکون، شریک و نظیر، یا نیاز به زمان و مکان راه ندارد.

در اصطلاح فقه، "طاهر" غیر از آن که طهارت ذاتی دارد، مطهّر و پاک‌کننده‌ی اشیا نیز هست. یعنی چون یکی از "اسماءالحُسنایِ الهی" «الطّاهر» است، انسان با اتّصال به عالَم غَیب پاک و پاکیزه می‌گردد و در حدّ خویش به صفت طاهربودن مزیّن می‌گردد.

علامه‌ی بزرگوار "ملامهدی نراقی" در کتاب "جامع السعادات" از "معصوم"علیه‌السلام نقل می‌کند: "خداوند تبارک و تعالی برای اولیای خود از شرابهای بهشتی، شرابی معین نموده است، که چون بیاشامند مست جمال و لقای حضرت احدیت می‌گردند، و چون مست شوند به حالت وجد و مسرت فوق‌العاده درآیند، و چون مسرور شوند پاک و پاکیزه می‌گردند، و چون پاک و پاکیزه شدند، از شدت محبّت فانی و ذوب می‌گردند و چون فانی شدند از بندگان خالص خدا می‌گردند و چون از مخلصین شدند به دنبال طلب حضرتش برمی‌آیند و چون طلب کردند او را می‌یابند و چون او را یافتند به مقام وصال او می‌رسند و چون به مقام وصالش رسیدند متصل می‌شوند و چون متّصل شدند هیچ فرق و جدایی بین آنها و حبیبشان نیست".



به معنای کسی است که در قول و عمل پسندیده باشد و جور و ستم در حُکمش نباشد. «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است که هرکس در نیمه‌ی شب این اسم را بسیار گوید خداوند لطایف خود را مخصوص او گرداند و او را خزینه‌ی اسرار خود قرار دهد.

پژوهه در مفهوم العدل از مترجم

«العدل» از اسماءالله است به معنی آن که خداوند تبارک و تعالی هر چیزی را در جای خود قرار داده و در باره‌ی هیچ موجودی از آنچه که لایق و سزاوار بوده چیزی فروگذار نکرده است و تمامی موجودات جهان آفرینش را موزون و متعادل خلق کرده است.

«به پاکی بستای نام پروردگار برتر و والایت را، آن که بیافرید و پردازش نمود». «اعلیٰ/۱ و ۲»

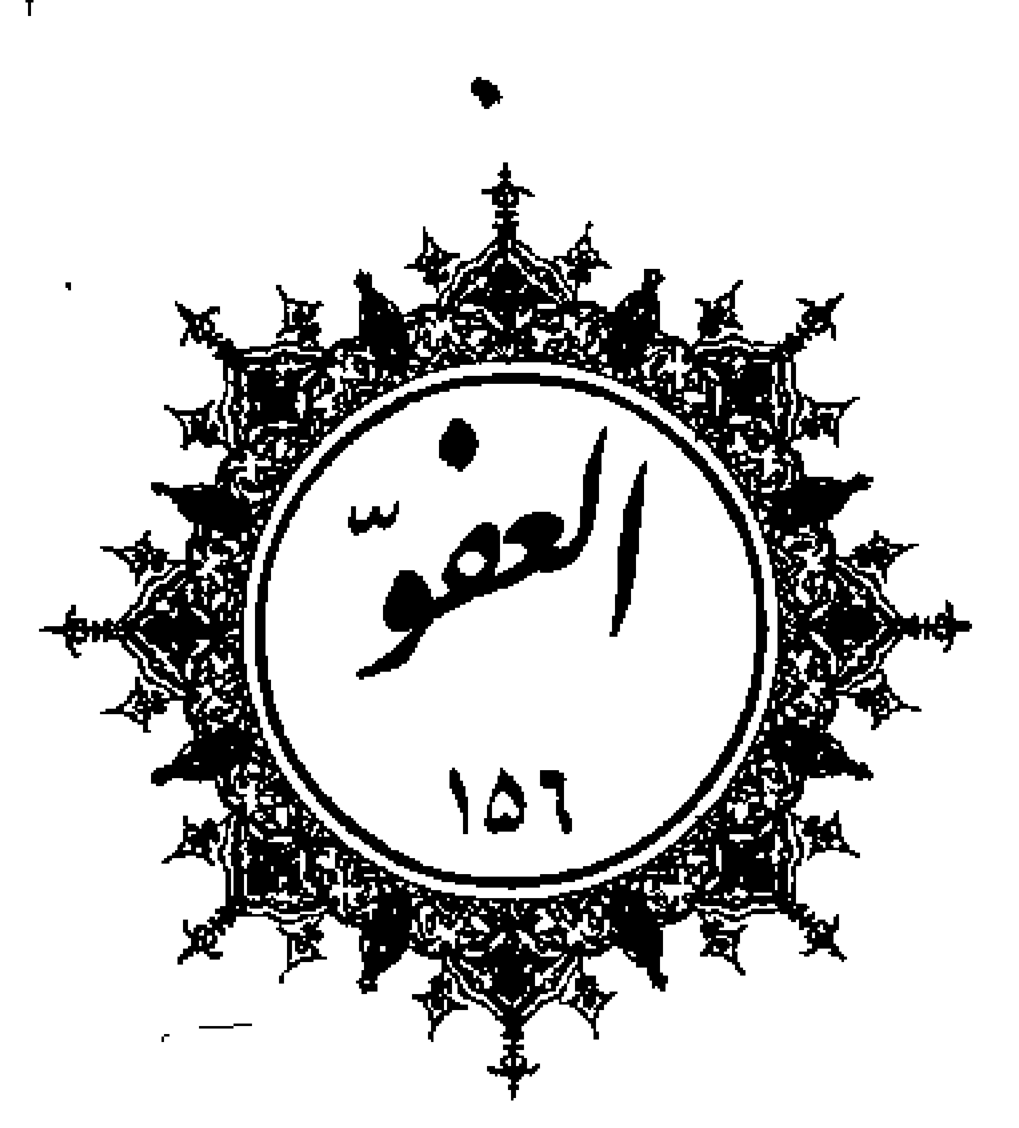
«آسمان را برافراشت و میزان را مقرر فرمود.» «الرحمٰن/۷»

«مرحوم فیض کاشانی» معتقد است که منظور از وضع میزان، رعایت تعادل در ساختمان جهان و دادن هر حقّی به ذیحق آن برای برقراری نظم کلّی عالم است و در تأیید گفتار خویش روایتی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «به واسطه‌ی عدل است که آسمانها و زمین برپاست». (تفسیر صافی، ص ۵۱۶).

پس خداوند عادل است چون به هر مخلوقی طبق استحقاق و ظرفیتش عطا می‌کند و ذرّه‌ای از آنچه که شایسته است کمتر در نظر نمی‌گیرد.

فردی برای فهمیدن ارزش عدالت از "امیرالمؤمنین علی" علیه السلام می‌پرسد: کدام یک برتر است جود یا عدل؟ حضرت می‌فرماید: «عدل چیزها را به جای خود می‌نهد ولی جود و بخشش، آنها را از جای خود خارج می‌کند (زیرا جود زیاده از استحقاق می‌بخشد)، و عدل نگاه‌دارنده‌ی همگان است ولی جود فقط به کسی بهره می‌دهد که به او بخشش شده پس عدل شریفتر و برتر می‌باشد».

www.telasm.com
www.telasm.com



به معنی آن‌کسی که با کمال قدرت درصدد انتقام برنمی‌آید و به اندک بهانه از جرم بسیار می‌گذرد و مداومت بر این اسم برای آمرزش گناهان و موفّق‌شدن در توبه نافع است.

الغفور
۱۲۸۶

که اسم پنجاهم از اسماءالْحُسنای الهی و به معنی آمرزنده و پوشاننده‌ی گناهان است و مداومت بر این اسم سبب برطرف شدن وسواس می‌شود. نیز اسم «الغفّار»نیز به همین فایده و معنی است و اگر کسی در روز جمعه صد مرتبه این اسم را بگوید و بعد از آن بگوید: «اَللّهُمَّ اغْفِرْلی یا غَفّارُ» یا به روایتی: «یا غَفّارُ اغْفِرْلی ذُنُوبی»، خداوند گناهان او را می‌آمرزد. همچنین حامل این مربّع که متعلّق به اسم غفّار است از جمیع ضررها و بلاها محفوظ می‌ماند و مَلَک عِلْوی موکّل بر این اسم «لوغائیل» و مَلَک سِفلی «عرقویوش» است:

۳۲۰	۳۲۳	۳۲۶	۳۱۲
۳۲۵	۳۱۳	۳۱۹	۳۲۴
۳۱۴	۳۲۸	۳۲۱	۳۱۸
۳۲۲	۳۱۷	۳۱۵	۳۲۷

شکل شماره‌ی ۱۲۹

پژوهه در مفهوم العَفُوّ، الغَفور از مترجم

«العَفُوّ» از اسمای خداوند و به معنی «درگذرنده» می‌باشد که وزن صرفی آن – صیغه‌ی مبالغه – دلالت بر کثرت آن دارد. این اسم در قرآن کریم پنج مرتبه

www.telasm.com
www.telasm.com
www.telasm.com

استعمال شده که در تمام موارد با اسم «غفور» قرین گشته است. اسم "عَفُوّ" از گونه‌ی اسمای جمالی خداوند است که گویای رحمت امتنانی وی می‌باشد؛ با ظهور سلطنت این اسم نتایج سوء افعال عباد محو می‌گردد. البتّه در اینجا باید بدین نکته توجّه داشت که امور مورد عفو الهی فقط از زمره‌ی اموری محسوب می‌شود که موجب تغییر استعداد باطن عبّاد نگشته باشد چه این امور تحت سیطره‌ی اسم منتقم قرار خواهد گرفت. "امام محمّد غزالی" در مقام فرق بین «عفو» و «مغفرت» بر این باور می‌باشد که منزلت «عفو» بیشتر از مغفرت می‌باشد زیرا در "مقام عفو" کل مسأله محو می‌گردد در حالی که در "مغفرت" مسأله‌ی مورد نظر پوشیده می‌گردد پس "بخشش در عفو" بیشتر از "مغفرت" است.

روزی "رسول خدا" ﷺ عرضه داشت: «یا کریم‌العفو» یعنی ای خدایی که از خطای بندگان کریمانه گذشت می‌کنی. جبرئیل که حاضر در محضر بود عرض کرد: ای "رسول خدا" آیا تفسیر "کریم‌العفو" را می‌دانی؟ تفسیر آن چنین است: خداوند تبارک و تعالی از گناهان انسان براساس رحمتش درمی‌گذرد و همانها را براساس کرمش تبدیل به حسنات می‌فرماید.

آری خداوند تبارک و تعالی «ستّارالعیوب» است ولی مبادا که از کرم و فضلش سوءاستفاده کنیم. این درست است که کرم و مغفرت حقتعالی برتر از گناه ماست و هر قدر گناهان ما زیاد باشد باز چون قطره‌ای در برابر دریای بیکران رحمت اوست ولی نباید فراموش کرد که عفو و مغفرت او به کسی تعلّق می‌گیرد که در اثر کثرت گناهان تمامی صفحه‌ی دلش سیاه و تاریک نشده باشد.

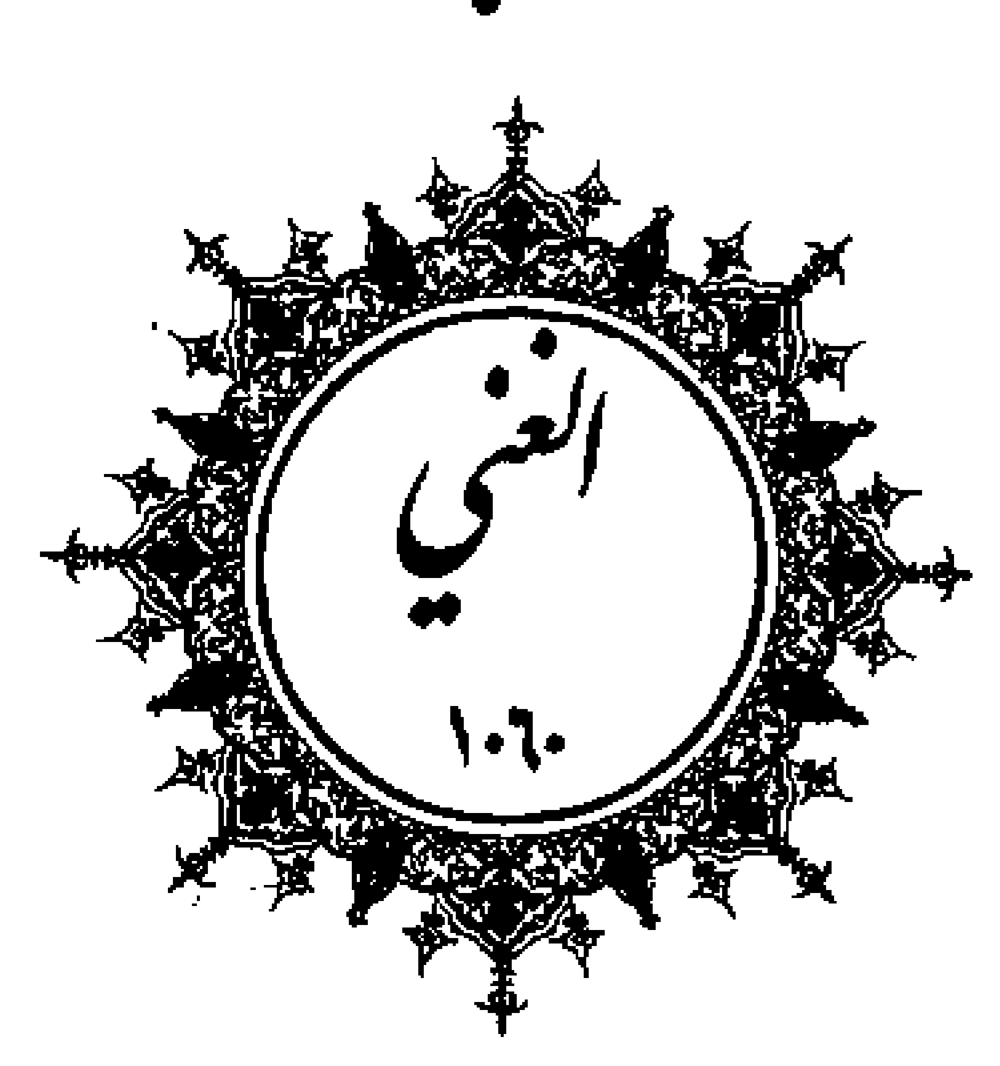
"امیرالمؤمنین علی" علیه‌السلام جمعی را معرفی می‌کند که یله و رهاشده هستند مثل مریضی که طبیب او را جواب کرده و دیگر امید به بهبودی و سلامتی وی نمی‌باشد.

دشمن‌ترین اشخاص نزد خدا بنده‌ای است که خداوند او را به حال خود گذاشته باشد به طوری که از راه راست قدم بیرون نهاده، بی‌راهنما سیر می‌کند اگر به سوی زراعت و کشت دنیا دعوت شود عمل می‌کند و اگر به سوی زراعت و

کشت آخرت خوانده شود، کاهلی می‌نماید. «نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۳»

در تفاوت میان «عفو» و «غفور»، بعضی گفته‌اند: «عفو» اشاره به بخشش خداوند است و «غفور» اشاره به پوشش گناهان است، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد امّا هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند، هم می‌بخشد و هم مستور می‌سازد. بعضی نیز «غفران» را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده‌اند که مفهوم آن با «عفو» متفاوت است هر چند در نتیجه یکی است.

در باره‌ی تفاوت میان «عفو» و «صفح» و «غفران»، با توجه به مفهوم لغوی آنها آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی تغابن سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی صرف‌نظرکردن از مجازات است و «صفح» مرتبه‌ی بالاتری است، یعنی ترک هرگونه سرزنش، و «غفران» به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی‌سپردن است.



به معنای بی‌نیازی است که به هیچ چیز حاجت نداشته باشد نه در ذات و نه در صفات خود و تمام ممکنات محتاج او باشند. مداومت بر این اسم موجب کثرت رزق است و اگر کسی تا ده جمعه و هر جمعه ده هزار مرتبه این اسم را بخواند، غنا و دولت بی‌حساب او را حاصل گردد و بعضی در هر هفته تا ده هفته، دوازده هزار مرتبه در هر هفته گفته‌اند به شرط ترک لذایذ و طعامهای حیوانی و اگر کسی این نقش را که متعلّق به این اسم است بنویسد و با خود دارد در تجارت سود کند و صورت نقش این است:

۲۶۴	۲۶۸	۲۷۱	۲۵۷
۲۷۰	۲۵۸	۲۶۳	۲۶۹
۲۵۹	۲۷۳	۲۶۶	۲۶۲
۲۶۷	۲۶۱	۲۶۰	۲۷۲

شکل شماره‌ی ۱۳۰

و نیز برای برآورده‌شدن هر حاجتی خواندن آیه‌ی زیر از سوره‌ی مبارکه‌ی انعام مجرّب است:

(وَ رَبُّکَ الغَنیُّ ذوالرَّحمَةِ اِنْ یَشَأ یُذهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعدِکُمْ ما یَشاءُ کَما اَنشَاَکُمْ مِنْ ذُرِیَّةِ قَومٍ اٰخَرین» (انعام/۱۳۳)

و همراه‌داشتن این مکسّر نیز خواص بسیار دارد:

ی	ن	غ	ال
غ	ن	ال	ی
ال	ن	ی	غ

شکل شماره‌ی ۱۳۱

و برای خلاصی از بلیّات و ادای دیْن بسیار گفتن «یا غَنیُّ» نافع است و چون کسی خواهد که از همه‌ی مردم مستغنی شود پنج هزار و سیصد و پنجاه و پنج دفعه بگوید «یا غنیُّ» و گفتن «الغنیّ» تا پنج هزار و پانصد و پنج مرتبه نیز همین فایده را دارد و همین‌طور گفتن اسم «المُغْنِي» به معنی بی‌نیاز کننده و اگر کسی در هر روزی صد و یازده مرتبه این اسم - المُغْنی - را بخواند خداوند فقر او را بدل به غِنیٰ نماید و سختی‌های او را بدل به آسانی نماید و چیزی از خدا نخواهد مگر آن که به او عطا فرماید و "مستجاب‌الدّعوه" گردد و هرکس این نقش را در وقتی که زُهره در برج میزان باشد بر انگشتری نقش و در دست کند هرکس او را ببیند بی‌اختیار او را دوست دارد و صورت نقش آن، این است:

ی	ن	غ	م
۹۹۹	۴۱	۹	۵۱
۴۲	۱۰۰۲	۴۸	۸
۴۹	۷	۴۳	۱۰۰۱

شکل شماره‌ی ۱۳۲

و برای ادای دیْن دوازده هزار مرتبه بگوید: "یا قویُّ یا غَنیُّ یا عَلیُّ یا وَفیُّ" مجرّب است. و برای هر حاجتی پیش از طلوع آفتاب، بعد از نماز صبح سه هزار و بیست و سه مرتبه (۳۰۲۳) بگوید: «یا کافیُ یا غنیُّ یا مُعینُ یا فَتّاحُ» حاجتش برآورده شود و مداومت بر ذکر «الغَنیُّ المُغْنیُ الکافیُ الفَتّاحُ» و همراه داشتن مکسّر این چهار اسم خواصِ بسیار و فواید بی‌شمار دارد. اگر کسی نقش «المُغْنّی» را در شرف زحل یا در شرَف شمس نقش کند و همراه خود نگاه دارد و صد و یازده مرتبه «الْمغْنّی» بگوید خداوند او را علم و حکمت بیاموزد ولکن



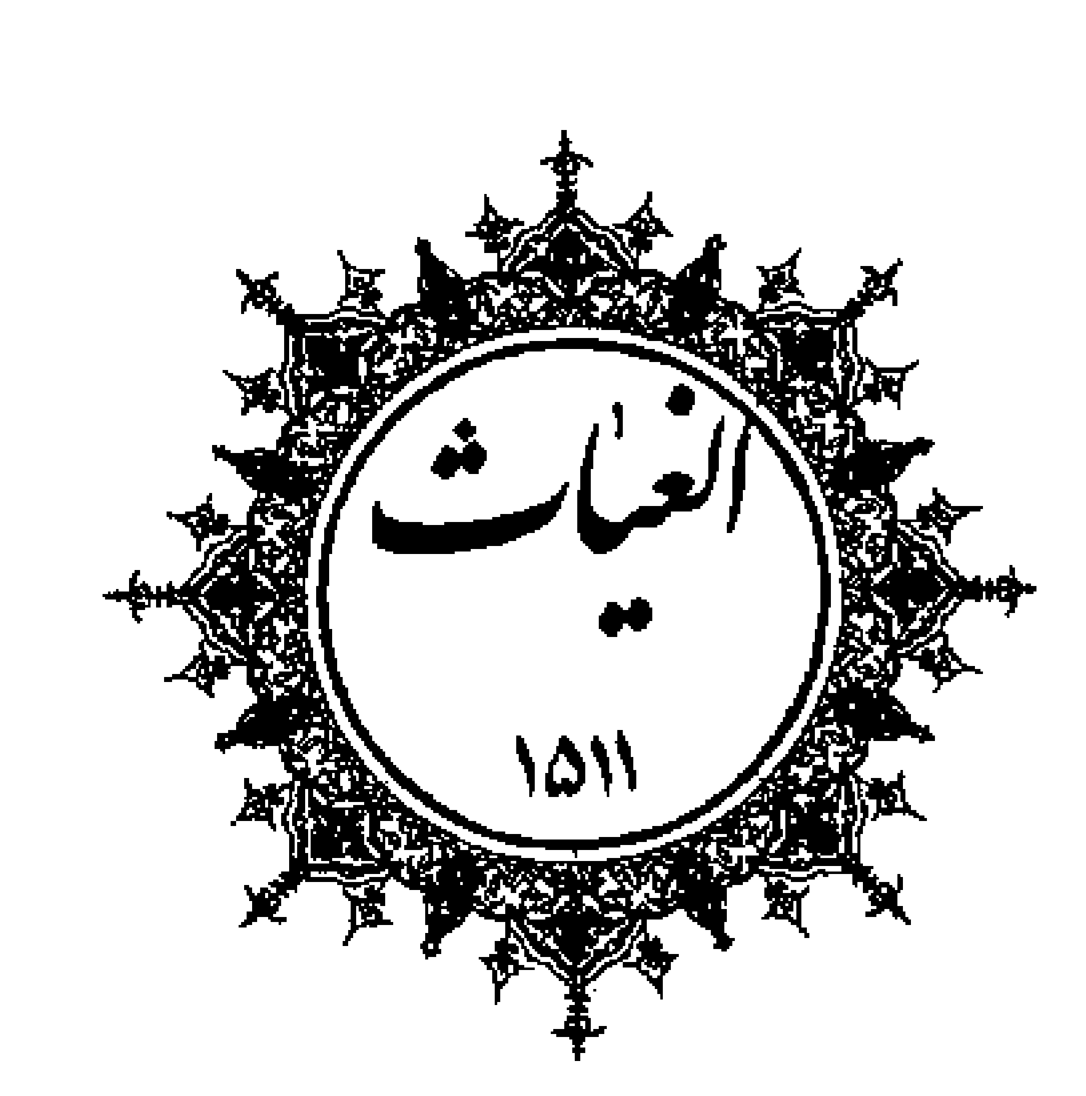
شرط است که بعد از خواندن این اسم به عدد مذکور «الضُّحیٰ» را بخواند و بعد از آن ذکر زیر را بگوید و بر این دعوت تا چهل روز مراقبت نماید:
(اللّهُمَّ یَسِّرْ عَلَیَّ فِی‌السُّرالَّذی یَسَّرْتَهُ عَلیٰ کَثیرٍ مِنْ عِبادِکَ)

پژوهه در مفهوم الغنیّ از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی بی‌نیاز می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم هجده بار در قرآن کریم آمده است که ده بار همراه با صفت "حمید"، یک بار با "حلیم"، یک بار با "ذوالرحمه"، یک بار با "کریم" و پنج بار به تنهایی استعمال شده است.

صفت "غنیّ" که از گونه‌ی صفات ذات خداوند برشمرده می‌شود، گویای سلب تمام نقایص از اوست، از آن رو که خداوند قادر مطلق در عرصه‌ی هستی است، پس خاستگاه تمام کمالات می‌باشد چه در صورت عدم آن وی باید واجب نباشد و خود نیازمند به غیر باشد. "شیخ‌الرئیس ابن‌سینا"، "غنی بودن خداوند" را چنین بیان داشته است: «آیا غنیّ تام را می‌دانی که کیست؟ آن است که در امور سه‌گانه وابسته به غیر نباشد، نخست در ذاتش، دوم در هیآت متمکن در ذاتش، سوم در هیآت کمالیه‌ی منوط به ذات». براساس این تفسیر در غنای حضرت حق سه مرتبه مفروض است؛ یکی غِنای ذات که از عدم وابستگی ذاتی به غیرنشأت می‌گیرد، دیگر غِنای در صفات کمالی موجود در ذات و دیگری غِنای در صفات کمالی اضافی، به این معنی که هیچ صفت کمالی در وی به اعتبار سنجش با غیرملحوظ نمی‌گردد و تمام صفات و کمالات وی از حیث ذات او بر وی صادق است. پس به طور خلاصه اسم غنی خداوند بیانگر مقام ذات او و کمالات وجودی او می‌باشد.

«ای مردم! شما به خدا محتاجید و خدا همانا بی‌نیاز ستوده است».
«فاطر / ۱۶»



به معنی «مُغیث» است یعنی فریادرسنده‌ی "مضطَرّین" در حالی که احدی به فریاد آنها نمی‌رسد چنان که فرموده است: «اَمَّنْ یُجیبُ‌المُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ» و مداومت بر این اسم برای دفع اضطرار و وحشت تنهایی و خلاصی از شداید بلیّات نافع است و اگر کسی در روز چهارشنبه نود «ف» بنویسد و در هنگام نوشتن مکرّر بگوید «یٰا غِیاثُ یا مُغیثُ» و با خود دارد هر حاجت که بخواهد روا شود. همچنین اگر کسی پیش از نماز صبح دو رکعت نماز کند به طوری که در رکعت اوّل بعد از سوره‌ی حمد هفت مرتبه سوره‌ی جحد (کافرون) و در رکعت دوم بعد از حمد یک دفعه سوره‌ی توحید را بخواند و بعد از سلام ده بار تسبیحات اربعه و ده صلوات بفرستد پس ده مرتبه بگوید: «یٰا غِیاثَ‌المُستَغیثینِ اَغِثْنی» هر حاجت که بطلبد روا شود و برای رفع محنت‌های بزرگ هزار بار بگوید: یٰا مُغیثُ اَغِثْنی بِحقِّ بِسْمِ‌اللّهِ‌الرَّحمٰنِ‌الرَّحیمِ یٰا صٰاحِبَ‌الرَّأیِ وَالسَّمعِ بِحَقِّ آلِ طٰهٰ وَ یٰس). اگر کسی در کاری مانده باشد که هیچ کس به فریاد او نرسد و در دست ظالمی گرفتار باشد که به هیچ وجه راه نجاتی نداشته باشد نود و نه مرتبه این کلمات را بخواند، نجات یابد: (یٰا غِیاثی عِنْدَ کُلِّ کُرْبَةٍ وَ مَعاذی عِنْدَ کُلِّ شِدَّةٍ وَ مُجیبی عِنْدَ کُلِّ دَعوَةٍ اَسئَلُکَ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَمانًا مِنْ عُقوباتِ‌الدُّنیا وَالاخِرَةِ).



پژوهه در مفهوم اَلْمُصوِّر از مترجم

اسم فاعل از «تصویر» گرفته شده و به معنی «صورتگر و صورت‌بخش» است. در آخرین آیه‌ی سوره‌ی حشر (آیه ۲۴) از مسأله خلقت و آنچه مربوط به آن است، مانند نظم‌بندی و صورت‌بندی و قدرت و حکمت بحث می‌کند. شایان ذکر است که در روایات اسلامی اهمیّت فوق‌العاده‌ای به این آیات داده شده است.

این واژه (المصوِّر) از اسمای خداوند و به معنی نگارنده و چهره‌ساز می‌باشد که در کتاب الهی یک مرتبه ذکر شده است. این اسم که از اسمای فعل الهی است گویای آخرین پردازش در مسیر خلقت می‌باشد که تأخّر آن در آیه‌ی کریمه‌ی (حشر/۲۴): «هُوَاللهُ الْخالِقُ الْبارِیء اَلمُصوِّرُ لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنیٰ»، گویای همین مطلب است. توضیح این که برحسب نظر محققین کلام در سیر ایجاد جهان، عالم هستی قبل از خروج از کَتْم عدم برطبق تقدیر الهی - یا قَدَر علمی - ایجاد گردیده و سپس نقش پذیرفته است، از این‌رو سه اسم متوالی در این آیه این سه مرحله را مشخص نموده‌اند، یعنی صرف ایجاد و خروج از استوای امکانی به وجوب غیری از ناحیه‌ی اسم خالق، ایجاد بر وفق تقدیر بر عهده‌ی اسم باری و بالاخره مشخص‌شدن جزیی و حدود وجودی که بر بهترین وجه است، نقش اسم "مصوِّر" می‌باشد. بنابه تفسیر فوق اسم مصوّر ربطی به انسان یا موجودات مادّی و چهره‌پردازی خداوند در رَحِم جنس مادّه‌ی موجودات نداشته و تمام خلقت را از مادّی و مجرّد را در بر می‌گیرد. چه ملاک تشخّص، وجود و ملاک ظهور تشخّص است که به واسطه‌ی این اسم می‌باشد که با ظهور سلطنت این اسم موجودات به نحو متمایز از هم متمایز می‌گردند. و امّا چون اسمای حُسنای الهی برحسب موجودات اعتبار می‌گردد و چون این سه اسم - خالق و باری و مصوِّر - کلّ موجودات را ایجاد می‌کنند، پس با ظهور این اسم تمام اسمای الهی قابل اعتبارند، از همین‌رو در پی این سه اسم بدون فاصله قید «لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنیٰ» آمده است.



به معنی عزیز است و کسی که وجود او کثیرالخیرات است و به معنی کسی است که طاعت اندک را قبول و پاداش بسیار عطا می‌فرماید و به معنی "صَفوح" (درگذرنده) از گناه نیز آمده است و اگر کسی بر این اسم مداومت نماید خداوند او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد و سایر فواید این اسم در شرح «الاکرم» گذشت.

پژوهه در مفهوم الکریم از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «گرامی» و «بزرگوار» می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبَّهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم دوبار در کتاب الهی ذکر شده است. در نظر عرب هر صفت شایسته‌ای "کرم" محسوب شده و بیشتر در شرافت نسبی و چیزی که دارای منافع بسیار باشد به‌کار برده می‌شود از همین رو در تفسیر اسم "کریم" آن را به شرافت ذاتی و بخشش بی‌عوض وی تفسیر کرده‌اند. در قرآن کریم این اسم پس از اسم «ربّ» به‌کار رفته است و سرّ تأخّر آن در جامعیت و تقدّم رُتَبی (مرتبتی) اسم «ربّ» نسبت به کریم است زیرا اسم کریم منوط به ایجاد و اعطای افزون بر حدّ می‌باشد، در حالی که "ربّ" گویای پروراندن تمام موجودات می‌باشد، از این‌رو تا موجودی خلق نگردد و تحت پرورش حقّ قرار نگیرد، کرامت به او مفهوم ندارد. حال چون خداوند موجودات

را خلق نمود و از هر سو متوجّه پرورش آن‌ها بوده و به هر بهانه‌ای از روی شرافت و استغنای ذاتیش نعمت بی‌عوض خود را به بندگانش گسیل می‌دارد. آیه‌ی دوم سوره‌ی علق انسان را به این دو مقام توجّه داده تا از غرورش دست بردارد.

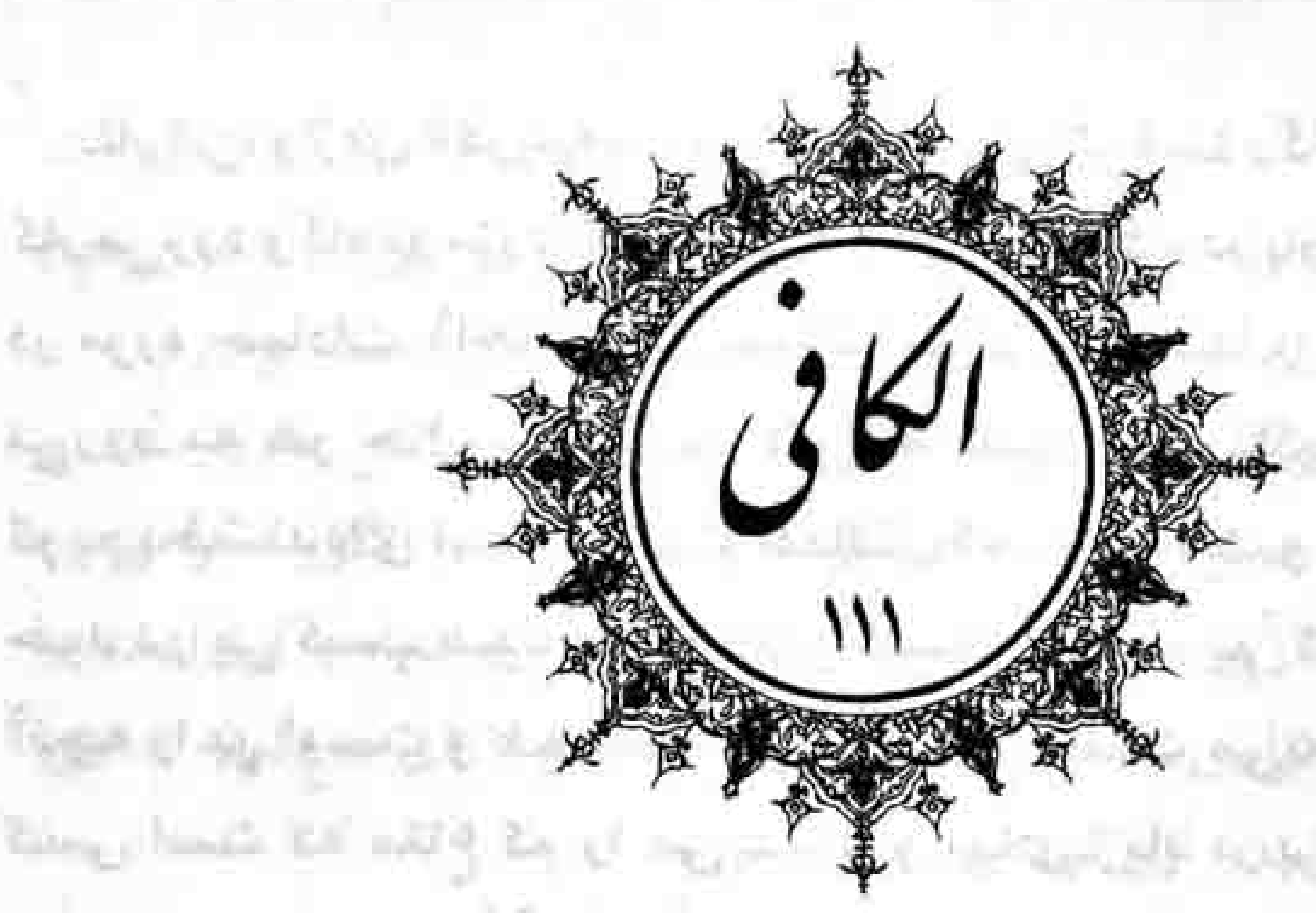
"امام محمّد غزالی" بخشش متحقّق در «کَرَم» را بخشش بدون منّت و زحمت دانسته و از همین‌رو سرّ نامگذاری «کَرْم» - درخت انگور - را نیز از همین بابت می‌داند، زیرا درخت انگور با این که میوه‌اش لذیذ و گواراست و خواص و منافع سرشاری دارد، به راحتی چیده شده و دارای هیچ‌گونه خاری نیست که موجب اذیّت و آزار گردد.

از نظر لغوی، «کریم» در اصل به معنی «**بخشنده و صاحب کرم**» است، ولی این واژه، در آیات کریمه به معانی مختلف که در واقع با معنای اصلی آن منافات ندارد، به کار رفته است. تعبیر «کریم» که از مادّه‌ی «کرامت» است به معنی مفید فایده است و لذا در میان عرب معمول است که وقتی می‌خواهند شخص یا چیزی را غیرمفید معرفی کنند، می‌گویند: «**لا کرامة فیه**»، مثلاً در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی واقعه در مورد کیفرهای دردناک اصحاب شِمال، جمله‌ی... و "**لاکریم**"، به کار رفته به معنی «**ناسودمند و بی‌منفعت**» آمده است، آیه می‌فرماید: «اصحاب شِمال در سایه‌ی دودهای متراکم و آتش‌زا هستند که نه برودت دارد و نه هیچ فایده‌ای».

مسلّم است سایه‌ای که از دود سیاه و خفه‌کننده است جز شرّ و زیان چیزی از آن انتظار نمی‌رود (لاکرامة) موصوف شدن «قرآن» به «کریم» (**با توجه به این که «کرم» در مورد خداوند به معنی «احسان و انعام» و در مورد انسانها به معنی «دارابودن اخلاق و افعال ستوده» و به طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است**) نیز اشاره به زیبایی‌های ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله‌ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است که مبدأ و منشأ هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است. هم گوینده‌ی قرآن، «کریم» است و هم خود «قرآن» و هم آورنده‌ی آن (پیامبر) و هم اهداف قرآن، «کریم» است.

بنابراین، واژه‌ی «کریم» به معنی هر چیز پرارزش است، گاه در مورد انسان به کار می‌رود و گاه در مورد خداوند گفته شده است و گاه در باره‌ی گیاهان و گاهی در مورد جمادات (**احجار کریمه**) که سنگهای گرانبها و قیمتی است، بکار می‌رود. **به هر حال در تفسیر «کریم» تعبیرات گوناگونی گفته‌اند: ۱- کریم بخشنده‌ای است که تمام افعالش، احسان است و هرگز با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیان نیست، ۲- "کریم" کسی است که هم آنچه را بر اوست و هم آنچه را بر او لازم نیست می‌بخشد، ۳- "کریم" کسی است که متاع کم را می‌پذیرد و بهای زیاد در برابر آن می‌دهد** ولی تمام این مفاهیم در حدّ اعلای آن در کرم خداوندی جمع است.





به معنی کفایت‌کننده‌ی امور بندگان است اگر بر او توکّل کنند و مداومت بر این اسم برای کفایت مهمّات و دفع شرّ دشمنان مجرّب است و چنین است همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز همین فایده را دارد:

ی	ف	ا	ک
ا	ف	ک	ی
ک	ف	ی	ا

شکل شماره‌ی ۱۶۱

پژوهه در مفهوم اَلکافی از مترجم

اسم فاعل به مفهوم «بس و بی‌نیاز» است زیرا خداوند از همه چیز بی‌نیاز و برای هر چیز کفایت‌کننده است. خداوندی که قدرتش برتر از همه‌ی قدرتها است و همه‌ی صفات و افعالش بی‌نهایت و بی‌منتهاست برای همه‌ی مخلوقات کفایت می‌کند. «کافی»؛ از اسمای خداوند و به معنی بسنده می‌باشد که یک بار در قرآن کریم آمده است. تحلیل این اسم در دو مقام قابل بررسی می‌باشد: ۱) بسندگی خداوند برای خودش از آن رو که خداوند واجب‌الوجود است و برای علّتی در سلسله‌ی علل نمی‌باشد. پس ذات وی جهت تحقق،

نیازمند به غیر نیست و خود او کافی می‌باشد. ۲) بسندگی خداوند برای غیر؛ قرآن کریم در بیان این اسم شریف، گویا به این وجه توجّه داشته است: «اَلَیْسَ‌اللّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ». (آیا خدا برای بنده‌ی خود کافی نیست؟) (زمر/ ۳۶).

مخلوقات الهی اگر توجّه به مرتبه‌ی وجودی خداوند و «کافی» بودن او در مرتبه‌ی ذات داشته باشند، درخواهند یافت که تمام فیض‌های وجودی از او نشأت می‌گیرد، چه رحمت رحمانی حق در فیض وجود و تحقّق این موجودات متجلّی شده و رحمت رحیمیه‌اش به گونه‌های مختلف برحسب استعدادهای وجودی، آن‌ها را دربرگرفته است. پس بنده‌ی بینا با توجّه به توحید افعالی دست بر دامن توکّل و تبتّل زده و انقطاع کلّی به سوی معبود مطلق می‌یابد.



به معنی زایل کننده‌ی ضرر از بندگان خود است و مداومت بر این اسم برای رفع همّ و فقر و بیماری مجرّب است و در همراه‌داشتن مکسّر آن نیز همین فایده را دارد:

یا	کاشف	الضر
الضر	یا	کاشف
کاشف	الضر	یا

شکل شماره‌ی ۱۶۲

پژوهه در مفهوم الکاشف از مترجم

اگر خدا به تو رنج و مشقتی رساند هیچ کس جز او کاشف آن نتواند بود. (برطرف‌کردن آن نتواند) «یونس/ ۱۰۷»

با توجّه به آیه‌ی فوق "کاشف" یعنی رفع‌کننده‌ی بلا و آفات از خلق و اجابت‌کننده‌ی دعای مضطرین.

"امیرالمؤمنین علی" علیه‌السلام خاضعانه در پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «بار پروردگارا! من جز تو که رادارم تا از او درخواست کنم که غم و رنجم را برطرف سازد؟»

«کاشف» از مادّه‌ی «کشف» بر وزن (حذف) به معنی پرده‌برداشتن از روی چیزی و بر طرف کردن بدی و زیان است. «کاشف‌الضُر» یعنی «کسی که پرده‌ی مشکلات را کنار می‌زند» مشکلات و حوادث دردناکی که روی فطرت پاک آدمی همچون حجاب پرده می‌افکند و در کوره‌ی حوادث، قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده به لطف و مرحمت خداوندی می‌سوزد و از میان می‌رود و دیگربار، درخشش نور توحیدی، آشکار می‌شود و فطرت تبلور و درخشش می‌یابد. و این فرایند در حالی رخ می‌دهد که انسانها خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می‌خوانند، "خداوند کریم" نیز با رحمت بی‌منتهای خود، پرده‌های بلا و رنج و مصیبت را از انسانها دور می‌سازد و با گشودن پرده‌های رنج، پرده‌های غفلت آدمی هم گشوده می‌شود و آدمی از رنج و محنت مشکلات رهایی می‌یابد.



به معنی خداوند یگانه و بی‌همتاست و مداومت بر این اسم برای حصول تجرّد و انقطاع از خلق نافع است.

پژوهه در مفهوم الوِتر از مترجم

«وِتْر» در مقابل «شَفْع» است به معنای فرد و یکی. همان‌طور که شَفْعْ به معنای دو است و چون خداوند متعال شریک و مثل ندارد «وِتْر» است. پس ملکوت آسمانها و زمین در دست پرتوان و قدرت اوست و تمام کاینات محتاج اویند.

«وتر» بر وزن «سَطْر» و «وِتر» بر وزن «فِکْر» هر دو به معنی «فرد و طاق» (در مقابل زوج) است و آن چیزی است که پیوست و منضم به غیر خود نباشد.



به معنی ظاهر به آیات و نشانه‌ها و مُظهِر همه‌ی مُمکنات است و به معنی روشنی بخشنده انوار است و مداومت بر این اسم برای تصفیه‌ی باطن نافع است و نوشتن مربَّع این اسم در شَرَف آفتاب برای دوام مُلْک و بقای نام نیک و محبوبیّت در نزد همه‌ی مردمان مجرّب است:

۶۳	۶۷	۷۰	۵۶
۶۹	۵۷	۶۲	۶۸
۵۸	۷۲	۶۵	۶۱
۶۶	۶۰	۵۹	۷۱

شکل شماره‌ی ۱۶۳

اگر کسی هفت شب جمعه هر شب جمعه آن سوره‌ی نور را بخواند و سپس دویست و پنجاه و شش مرتبه این اسم را بخواند دلش به نور الهی منوّر گردد.

پژوهه در مفهوم النّور از مترجم

به معنی «روشنایی و فروغ» (خلاف ظلمت) است: اَللّٰهُ نُوُرالسَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ...» خداوند نور آسمانها و زمین است» [نور/۳۵]. جمله‌ای زیبا و جالب و

پرارزش، خدا روشنی و روشنی‌بخش آسمانها و زمین است.

این واژه از اسمای خداوند به معنی روشنی و روشنی‌بخش می‌باشد که یک بار در قرآن کریم آمده است. بنا به اتفاق نظر اهل لغت و کلام در «نور» دو معنی معتبر است، یکی ظهور آن به خودی خود و دیگر ظهور دیگران به واسطه‌ی آن. از همین‌رو در تفسیر آن چهار وجه آمده است: ۱) چون خداوند وجود بالذات دارد و فناپذیر نیست نور می‌باشد. ۲) خداوند روشنی‌بخش زمین و آسمانهاست. ۳) هادی و راهنمای مخلوقات است. ۴) به کسی که موجب اصلاح شهر و کشور شده، «نورالبلد» می‌گویند از همین‌رو چون خداوند مایه‌ی اصلاح و آرامش است به او «نور» گفته می‌شود.

ولی مفهوم کلمه‌ی «نور» باز هم از این گسترده‌تر می‌باشد، چرا که در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان «نور» یاد شده است:

۱- قرآن مجید [اعراف/۱۵۷]، ۲- ایمان [بقره/۲۵۷]، ۳- آیین اسلام [توبه/۳۲]، ۴- شخص پیامبر [احزاب/۴۶]، ۵- امامان و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام [چنان که در زیارت جامعه آمده: خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید]، ۶- علم و دانش [چنان که در حدیث مشهور است: علم نوری است که خدا در قلب هرکس بخواهد می‌افکند].

از سوی دیگر نور دارای خواص و ویژگیهای زیر است:

۱- نور زیباترین و لطیف‌ترین موجودات در جهان مادّه است و سرچشمه‌ی همه‌ی زیبایی‌ها و لطافت‌ها است.

۲- نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان مادّه دارد، نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می‌تواند کره زمین را در یک چشم برهم‌زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافتهای فوق‌العاده عظیم و سرسام‌آور نجومی را فقط با "سرعت سیر نور" می‌سنجند. و واحد سنجش در آنها سال نوری است، یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت

سرسام‌آورش می‌پیماید.

۳- نور وسیله‌ی تبیین اجسام و مشاهده‌ی موجودات مختلف این جهان است و بدون آن، چیزی را نمی‌توان دید، بنابراین هم «ظاهر» است و هم «مُظهر» (ظاهرکننده‌ی غیر).

۴- نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ماست پرورش‌دهنده‌ی گلها و گیاهان، بلکه رمز بقای همه‌ی موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) زنده بماند.

۵- امروز ثابت شده که تمام رنگ‌هایی را که ما می‌بینیم نتیجه‌ی تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه‌ی آن است وگرنه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندراند.

۶- تمام انرژیهای موجود در محیط ما (به جز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرد، حرکت بادها، ریزش باران و حرکت نهرها و سیل‌ها و آبشارها و بالاخره حرکت همه‌ی موجودات زنده با کمی دقت، به نور آفتاب منتهی می‌شود؛ سرچشمه‌ی گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می‌دارد همان نور آفتاب است، حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا زغال سنگ و نفت و مشتقات آن به دست می‌آید نیز از گرمی آفتاب است، چرا که همه‌ی این‌ها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی بازمی‌گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده‌اند، بنابراین حرکت موتورها نیز از برکت "نور" است.

۷- پدیده‌ی فتوسنتز یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های آفرینش است. به برکت این پدیده، فرایند ترکیب و تبدیل مواد از عناصر ساده‌ی آب و خاک تحت تشعشع نور خورشید انجام می‌شود که اگر این پدیده رخ نمی‌داد گیاهان و حیوانات در جرگه‌ی جمادات رقم



می‌خوردند.

۸- نور آفتاب، نابودکننده‌ی انواع میکرب‌ها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه‌ی این نور پربرکت نبود کره‌ی زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می‌شد که همه‌ی ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند.

هر چه در این پدیده‌ی عجیب عالم خلقت «نور» بیشتر می‌نگریم و دقیق‌تر می‌شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می‌شود.

حال با درنظرگرفتن عرایض مذکور، اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسّی این جهان انتخاب کنیم (گرچه مقام باعظمت حضرت حق از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه‌ی «نور» می‌توان استفاده کرد؟ همان خدایی که پدیدآورنده‌ی تمام جهان هستی است، روشنی‌بخش عالم آفرینش است، همه‌ی موجودات زنده به برکت فرمان او زنده‌اند و همه‌ی مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه‌ای چشم لطف خود را از آنها بازگیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می‌روند و جالب این که هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می‌کند.

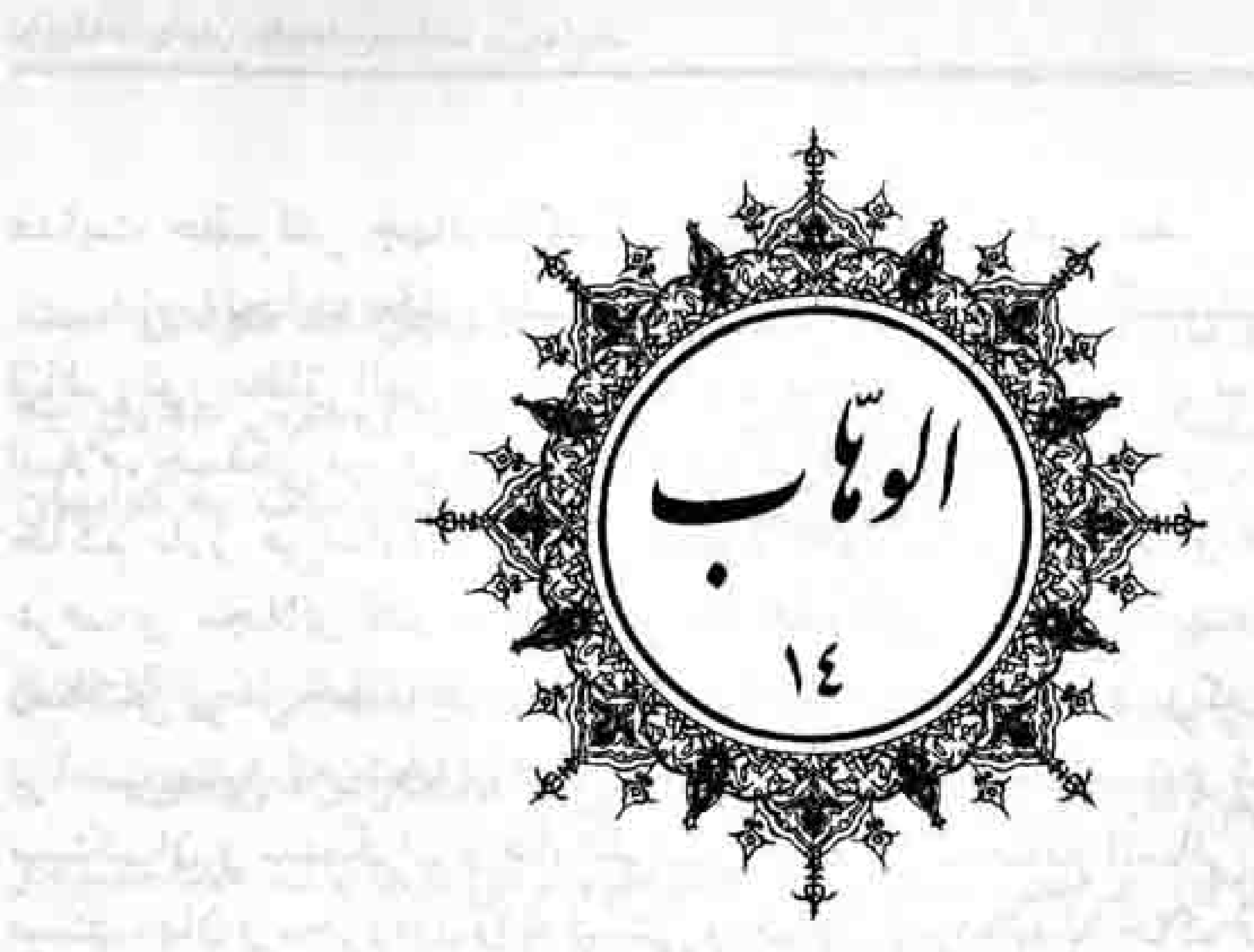
اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی «**هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهرکننده‌ی غیر**» در این صورت به کاربردن کلمه‌ی «نور» در ذات پاک او جنبه‌ی تشبیه هم نخواهد داشت، چراکه چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست و تمام آنچه غیر اوست از برکت وجود او آشکار است. در کتاب «توحید» از "امام رضا" (ع) چنین آمده: از آن حضرت تفسیر آیه‌ی: **اَللّهُ نُورُالسَّمواتِ وَالاَرْضِ** را خواستند، فرمود: "او هدایت‌کننده‌ی اهل آسمانها و هدایت‌کننده‌ی اهل زمین است". در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است، اما مسلّماً منحصر به آن نمی‌باشد و کلام آخر این که حضرت «**بقیة‌الله‌الاعظم**» به عنوان آخرین ذخیره الهی «**نور هدایت نهایی بشریت**» است که در پرتو

هدایت حضرتش جهان به کمال و سعادت حقیقی می‌رسد.

نور نجات بخش ملت‌های محروم که پیوندی ناگسستنی به منبع ابدی و فیّاض نور مطلق الهی دارد. پیشوایان معصوم و در بلندای نورانی آن نبیّ‌مکرّم اسلام، جملگی نوری واحدند که ویژگی‌شان را شرایط متحول زمانی و نظام‌های حاکم بارز می‌سازد، آخرین موعود امم، تجلّی جمال و جلال خداوندی، عرصه‌ی مجلای قدرت و مظهر اتمّ علم الهی است؛ که پهنه‌ی تحقق و تتمیم رسالتش بر کل جهان پهناور کیهانی رقم زده شده است. هموکه به صورت نمادین بر اسبی سپید که نشانه‌ی صلح و آرامش برای بشریت است و شمشیری از نور که مستکبران و ستمگران و غارتگران زورمند را که منابع انسانی و معنوی و مادّی مستضعفان و محرومان را به نیستی و چپاول ربوده‌اند به خاک ذلّت می‌کشاند و بر محرومان بی‌رمق از ستم ظالمان دستی نوازش‌گر و رحمت گستر است، می‌آید. و در سر لوحه‌ی برنامه‌اش ستیزی بی‌امان با قدرتمندان و زرمندان و تزویرگران سالوس و درهم ریختن بساط آشوبگران است. هموکه پیامبران و اوصیا و اولیا بی‌صبرانه در انتظار ظهور مبارکش بسر می‌برند. هموکه همنام پیامبر آزادی و آگاهی و عدالت و در ایمان و عمل چون اوست، با قیام شکوهمندش «حکومت واحد جهان» و نظام هدفمند موعود خداوندی در قالب استراتژی نظم نوین حقیقی جهانی شکل می‌گیرد و پایه‌های برادری و برابری در جهان مستحکم شده و به نابرابری‌ها و شور بختی‌های بشر خاتمه می‌دهد.

هموکه به آرزوی هندوها که در انتظار «کالکی» و «برهمن کلا» و اقوام سلت که به امید «آرتور»، و آمال زردشتیان که در انتظار منجی خود «سوشیانس»، یهودیان که به انتظار «یوشع» و مسیحیان که این سامان دهنده را «مسیح» و سرانجام به چشمان اشک آلود و شکیبای مسلمانان و شیعیان که او را «مصلح»، «قائم» و مهدی می‌نامند پاسخ می‌گوید و جامه‌ی عمل می‌پوشاند و در نهایت وعده‌ی الهی تحقق می‌یابد و نظام‌مندی‌های مکتبش را در جهان حاکم می‌سازد و نگرانی‌ها و دغدغه‌ها و ناامنی بندگان خدا را به آرامش و قرار تبدیل می‌نماید. و بالاخره «حاکمیّت نور» در سراسر گیتی جلوه‌گر می‌شود.

از همین روست که معصوم(ع) می‌فرماید: «به خدا سوگند ما اسمای حُسنای الهی هستیم، و ما مجرا و مجلای صفات و اسماء او و ظرف تحقق مشیّت خداوندیم». زیرا بدون حضور این انوار مقدّسه، تجلّی ویژگی‌های حضرت حق امکان بروز و تبلور نمی‌یابد.



به معنی بخشنده‌ای است که شخص محتاج را به فزونی عطا می‌کند و می‌بخشد بدون آن‌که غرضی و عوضی انتظار داشته باشد. «شیخ برسی» (ره) **فرموده است اگر هرکس در حال سجده چهارده مرتبه این اسم را بخواند، خداوند او را از خلق مستغنی گرداند** و هرکس در آخر شب سر خود را برهنه و دستهای خود را به سوی آسمان بلند نماید و صد مرتبه این اسم را بخواند، خداوند فقر را از وی بگرداند و حاجت او را روا نماید و در بعضی رسایل آمده است هرکس این اسم را زیاد بگوید، از احدی سؤال نمی‌کند مگر آن که عطا می‌شود به او و از خداوند حاجتی نمی‌خواهد مگر آن‌که به او می‌رسد و این اسم را «کبریت احمر» می‌نامند.

اگر کسی این شکل را در شَرَف زُهره نقش کند و با خود دارد همین فایده را برای او خواهد داشت:

و	هـ	ا	ب
ب	ا	هـ	و
هـ	و	ب	ا
ا	ب	و	هـ

شکل شماره‌ی ۱۶۴

همین طور است نوشتن این شکل و همراه‌داشتن آن:

ودود	۶۴	۳۱	۲۷
۳۲	۲۶	۲۱	۶۳
۲۵	۲۹	الله	۲۲
۶۵	۲۳	۲۴	۳۰

شکل شماره‌ی ۱۶۵

و در بعضی کتب است که هرکس در نیمه‌ی دوم آخر شب سر برهنه کند و آستین بالا بزند و رو به قبله صد مرتبه بگوید «یا وهّاب» خداوند او را توانگر گرداند. نیز اگر کسی روزی هزار و سی و پنج مرتبه بگوید «یٰا وَهّابُ یٰا ذَالطَّول» روزی او وسیع گردد و نیز برای هر مطلبی تا چهل روز، روزی هزار و چهار صد و هشتاد و چهار مرتبه یا «وهّاب» بگوید، آن مطلب برآورده شود همچنین برای ادای قرض و وسعت رزق در روز پنجشنبه یا جمعه روزه دارد و صد بار صلوات فرستد پس دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی بعد از حمد، پانزده مرتبه "آیةالکرسی" و بیست و پنج مرتبه سوره‌ی توحید را بخواند و بعد از نماز چهل و یک (۴۱) مرتبه «یا وهّاب» بگوید، به زودی قرضش ادا شود و توانگر شود و اگر این عمل را با غسل به جا آورد بهتر است. و در بعضی کتب غسل را شرط کرده‌اند.

پژوهه در مفهوم الوَهّاب از مترجم

در اصل از مادّه «هبة» به معنی «بخشیدن و عطاکردن» است، بدون هیچ‌گونه چشمداشت به عوضی، چنان‌که خداوند، «اسماعیل و اسحاق» را به حضرت ابراهیم علیه‌السلام با این که در سنّ پیری بود به او عطا فرمود و دعای او را مستجاب کرد. این واژه از اسمای خداوند به معنی بخشنده می‌باشد که وزن صرفی آن - صیغه‌ی مبالغه - دلالت بر کثرت آن دارد. این اسم سه بار در قرآن

کریم ذکر شده است. علمای کلام در معنی هِبه دو معنی را بیان کرده‌اند: ۱) بخشش بدون عوض و غرض باشد. ۲) در بخشش تملیک به غیر محقّق گردد. از همین جهت بخشش حقیقی فقط در خداوند وجود دارد. زیرا بخشش بنده بدون غرض مفروض نبوده گرچه آن غرض الهی و ملکوتی باشد و از طرف دیگر چون بنده مالک حقیقی نیست، تملیک حقیقی در اعمال وی معنی ندارد و بر فرض تملیک صوری حتّی بنابه مسلک بین‌الامرین در مسأله‌ی اختیار، عمل او مستقلاً در گرو وی نمی‌باشد. **بنابراین هبه‌ی حقیقی فقط از ناحیه‌ی خداوند وجود داشته، زیرا وی کمال مطلق است و اعمال وی در گرو غرض‌های بازگردنده به ذات وی نمی‌باشد و از سوی دیگر او مالکِ مطلق است. از همین جهت اهل تحقیق اسم «وَهّاب» را از اسمای مختصّ به خدا دانسته و در بخششهای متعارف بین عموم، اطلاق اسم «واهب» را جایز می‌شمرند.**

الناصر
٣٤١

اسم هشتادم از اسماءالحسنای الهی و به معنی یاری‌دهنده است، زیراکه حق سبحانه یاری می‌فرماید پیامبران خود را در استیلای آن‌ها بر معاندان از جهت حجّت و برهان و یاری می‌فرماید مؤمنان را بر شیاطین و حزب آن‌ها به گردانیدن وسواس و شبهات از دل ایشان و ثابت نگه‌داشتن آن‌ها بر دین حق. «النّصر» نیز به همین معنی استعمال شده است.

اگر کسی بر ذکر «نعم‌المَولیٰ و نِعمَ‌النَّصیرٌ» مداومت نماید در جمیع حرکات و سکنات بر دشمنان خود مظفّر و منصور گردد و از خدا هیچ حاجتی نخواهد مگر آن که روا شود و برای هر مطلبی به خصوص دفع دشمن در یک مجلس دو هزار و شصت مرتبه بگوید «رَبِّ اِنّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر»، مجرّب است.

پژوهه در مفهوم النّاصر از مترجم

از مادّه‌ی «نصر» به معنی «یاری‌کردن» است. این ماده بنابه گفته‌ی «تبیین‌اللغات»، در اصل به معنی «روآوردن نیکی و دوام‌یافتن آن» است. اسم مفعول از «نصر» به معنی «یاری داده شده» «منصور» و جمع آن «منصورون»است چنان که خداوند «ناصر» و پیامبران و اولیاء و مؤمنان حقیقی «منصورون» هستند.

مسلّماً خداوند مولای شماست و او بهترین ناصر (یاری‌کننده)



است. [آل‌عمران/ ۱۵۰]

آیات قرآن موارد متعدّد نصر پروردگار را برای بندگانش بیان می‌کند که همگی حکایت از عنایت و اعانت خاص حقتعالی می‌نماید.

همچنین بندگان خداوند تبارک و تعالی نیز می‌توانند یاور و ناصر خوبی برای سایرین باشند و نصرت برای بندگان خدا به این صورت است که در عبادت کوشا بوده و حدود و احکام الهی را محترم شمارند و از منهیات و آنچه را که او امر به اجتناب فرموده منع کنند.

پیروزی لشکر حق بر باطل و غلبه‌ی «جندالله» و یاری خداوند نسبت به بندگان مرسل و مخلص از وعده‌های مسلّم خداوند و از سنّت‌های قطعی اوست و پیروزی بندگان صالح خدا بر کافران و مشرکان و معاندان از حتمیت‌های مبرهن تاریخی است.



به معنی کسی است که رحمت و علم او همه چیز را فراگرفته است و مداومت بر این اسم موجب وسعت رزق و زیادت عمر می‌شود. همراه‌داشتن مربّع زیر نیز همین فایده را دارد و خواندن این اسم تا صد و سی و هفت مرتبه موجب غنای از خلق می‌شود:

و	ا	س	ع
۵۹	۶۹	۵	۴
۶۸	۶۰	۳	۶
۴	۷	۶۹	۵۷

شکل شماره‌ی ۱۶۶

پژوهه در مفهوم الواسع از مترجم

اسم فاعل از مادّه‌ی «سعه» به معنی «فراخی و گنجایش و توانگری» است، یعنی چیزی که بتواند از لحاظ ظرفیت، جسم دیگری را در خود جای دهد و آن را بپذیرد و بر آن احاطه یابد و به استعاره در بی‌نیازی استعمال شده است و به همین معنی به خدای تعالی نسبت داده می‌شود.

این واژه از اسمای الهی به معنی گشایشگر می‌باشد که ۹ بار در قرآن کریم آمده

است. تمام کاربردهای قرآنی این اسم دربردارنده‌ی افاضه‌ی نوعی از کمال است که برحسب علم الهی به بندگان داده می‌شود؛ از همین‌رو اسم واسع از اسمای جمالی فعلی خداوند بوده که برحسب تجلّی مرتبه‌ی علمی و اراده‌ی خداوند ظهور می‌یابد چنان که می‌فرماید: «وَاللّهُ يُؤتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاء وَاللّهُ واسِعٌ عَليمٌ» (بقره/۲۶۱). از همین‌رو ظهور بیشتر این اسم در عالم استعدادات - یعنی ناسوت - است که تجلّی آن موجب بهره‌وری از نعمت خداوند و استغنا می‌باشد و یکی از عرصه‌های تحقق این اسم در تجلّی جمالی حق در قیامت بوده که ظهور آن موجب آمرزش بندگان مؤمن می‌باشد.

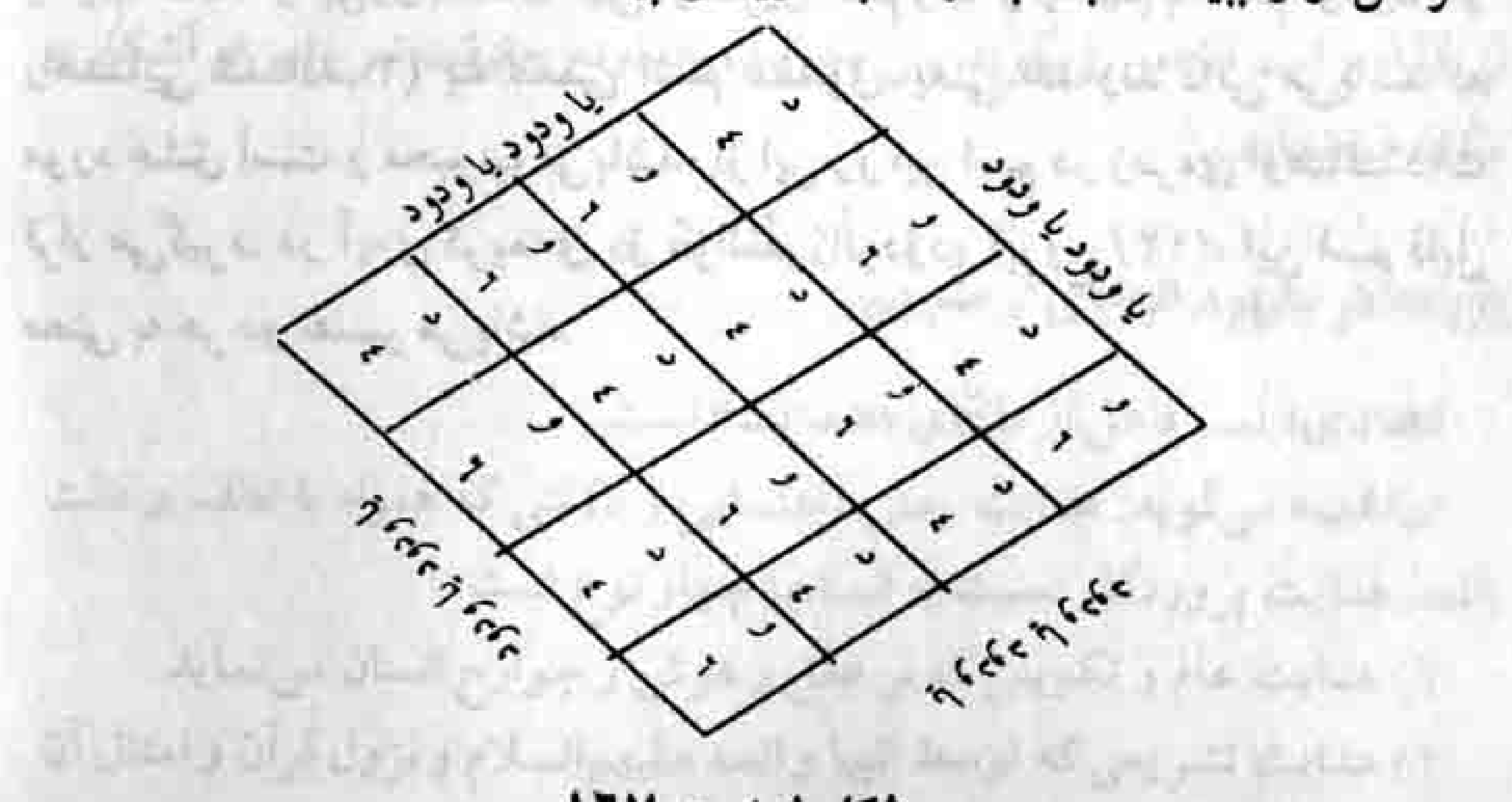
نکته‌ی لطیف در تعبیر پایانی «واسع علیم»، بیانگر تمهید مقدمات اعطای نعمت و مُلک براساس علم و آگاهی خداوند از شرایط بندگان است. از همین رو بهترین دعا در جلب نعمت‌ها و ثروت‌های خدادادی، درخواست ظرفیت و وسعت پذیرش نعمت و ثروت از پیشگاه خداوندی است. و سرّ بیان "واسع علیم" در پایان آیه دو نکته است:

۱- خداوند براساس آگاهی ذاتی، "مُلک و ناسوت" به تشخیص مصلحت به عباد صالح وامی‌گذارد و آن را بر پایه‌ی ظرفیت وسعت و گشایش می‌دهد.

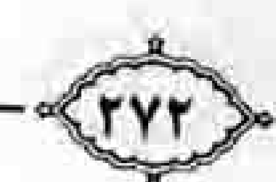
۲- خداوند از روی علم، ظرفیت وجودی را وسعت می‌بخشد و مُلک و مُکنت را عطا می‌کند. (اَللّهُ اَعْلَمُ بِمُقَدَّراتِ خَلْقِهِ). مفهوم وسعت کرسی خداوند در "آیةالکرسی" نیز اشاره به نفوذ حکومت مطلقه‌ی پروردگار در آسمانها و زمین و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع‌تر از این جهان که آسمان و زمین را دربرگرفته است، می‌باشد.



به معنی دوست‌دارنده‌ی بندگان و دوست داشته‌شده‌ی مؤمنان است و «شیخ برسی» (ره) فرموده است اگر این اسم هزار مرتبه بر طعامی خوانده شود و مردمی که با هم دشمنی داشته باشند از آن طعام بخورند، دوست گردند. در بعضی رسایل است که هرکس این شکل را در اوّلین ساعات روز جمعه در شَرَف زُهره بنویسد و با خود دارد و بر اسم «الودود» و «الحبیب» مداومت نماید هرکس او را ببیند نسبت به او محبّت زیادی پیدا کند:



شکل شماره‌ی ۱۶۷



پژوهه در مفهوم الوَدودُ از مترجم

از مادّه‌ی «وُدّ» (بر وزن حُبّ) به معنی «دوست‌داشتن» توأم با «تمنّا و آرزو» است و به گفته‌ی «راغب» در هریک از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می‌رود.

این واژه از اسمای خداوند و به معنی "دوستدار" می‌باشد که وزن صرفی آن - صیغه‌ی مبالغه - دلالت بر کثرت آن دارد. این اسم دو بار در کتاب الهی ذکر شده که یک بار قرین اسم "غفور" و بار دیگر قرین اسم "رحیم" می‌باشد. این اسم برگرفته از ریشه‌ی «وَدّ» به معنی حُبّ - دوست‌داشتن - است که وزن صرفی آن مقتضی دو تفسیر است: ۱) به معنی اسم فاعل، یعنی خداوند دوستدار است که از این حیث تجلّی این اسم در گرو ظهور غیر می‌باشد و این اسم در زمره‌ی اسمای جمالی فعلی قرار می‌گیرد. در این صورت خاستگاه این اسم از اراده‌ی الهی بوده و سرّالتفات وی در فاعلیّت وی در مرتبه‌ی رحمانی و رحیمی مندرج است؛ زیرا گاه "وُدّ" خداوندی از صِرف خالقیّت وی باشد که مندرج در اسم رحیم است. از این‌رو بندگان الهی از طریق اسم ربّ و رحیم به اسم "ودود" او راهنمایی شده‌اند. ۲) به معنی اسم مفعول، یعنی خداوند ذاتی می‌باشد که مورد عشق است و محبوب می‌باشد، از این رو این اسم در زمره‌ی اوصاف ذات قرار می‌گیرد. در آیه‌ی کریمه‌ی «وَ هُوَالْغَفُورُالْوَدُودُ» (بروج/۱۴)، این اسم قابل معنی به هر دو تفسیر می‌باشد.



به معنی "راه نماینده" است و «شیخ بُرسی» (ره) می‌فرماید هرکس پس از بیداری و در حال گرسنگی این اسم را با «اَلْخَبیرالْمُبین» بسیار گوید بر سرائر غیب مطلع گردد و همچنین است «النّورالهادی» و بعد از آن «اِهدِنی یٰا هٰادِی وَاخْبِرْنی یٰا خَبیرُ وَ بَیِّن لی یٰا مُبینُ» و در بعضی کتب است که هر کس به اسم «اَلهٰادی»، «اَلعَلیم والْخبیر» را اضافه کند و آن را صد مرتبه بخواند و بعد از آن بگوید «یٰا هٰادی اِهدِنی اِلیٰ کَذا یٰا عَلیمُ عَلِّمنی کَذا یٰا خَبِّیرُ خَبِّرنی بِکَذا یٰا مُبینُ بیِّن لی کَذا» و اسم آن امر را بگوید پس بخوابد، خداوند حقیقت امر را بر او آشکار و مکشوف نماید.

پژوهه در مفهوم اَلْهادی از مترجم

«هادی» اسم فاعل از مادّه‌ی «هدایت» است.

«راغب» می‌گوید: هدایت یعنی راهنمایی و دلالتی که همراه با لطف و دقت باشد. هدایت پروردگار نسبت به انسانها چهار نوع است:

۱) هدایت عام و تکوینی که بر عقل و هوش و جوارح انسان می‌نمایند.

۲) هدایت تشریعی که توسط انبیا و ائمه علیهم‌السلام و نزول قرآن و امثال آن انجام می‌گیرد.

۳) هدایت خاص که توفیق چنین هدایتی نصیب اشخاص مؤمن و متّقی



خواهد شد.

"هرکس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می‌کند". «تغابن/۱۱»

۴) هدایت اخروی و آن عبارت از هدایت به بهشت می‌باشد.

این هدایتهای چهارگانه به ترتیب نصیب انسان می‌شود و اگر کسی از مرتبه‌ی نخست محروم باشد به مرحله‌ی دوم راه نمی‌یابد و به همین ترتیب در مورد مراحل بعدی.

یک نگاه اجمالی به آیات قرآن به خوبی روشن می‌سازد که قرآن هدایت و ضلالت را فعل خدا می‌شمارد و هر دو را به او نسبت می‌دهد مثلاً در آیه‌ی ۹۳ سوره نحل آمده است: **«ولی او هرکس را بخواهد هدایت می‌کند و هرکس را بخواهد گمراه»**، و شبیه این تعبیر در مورد هدایت و ضلالت در آیات زیادی از قرآن مجید به چشم می‌خورد که مفسران راههای مختلفی را در توضیح و تفسیر این آیات انتخاب کرده‌اند، اما دقیق‌ترین تفسیری که با همه‌ی آیات هدایت و ضلالت سازگار است، این است که بگوییم: **"هدایت تشریعی"** به معنی ارایه طریق، جنبه‌ی عمومی و همگانی دارد و هیچ قید و شرطی در آن نیست، چنان که در آیه‌ی ۳ سوره‌ی دهر آمده: **«ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شکرگزاری کند یا کفران»** و نیز در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی آل‌عمران می‌فرماید: **«تو همه‌ی انسانها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی»** بدیهی است دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله مظهر دعوت خداست، چرا که هر چه او دارد از خدا دارد.

اما **«هدایت تکوینی»** به معنی ایصال به مطلوب و گرفتن دست بندگان و گذراندن آنها از تمام پیچ و خمهای راه و حفظ و حمایت از آنها تا رساندن به ساحل نجات که موضوع بحث بسیاری دیگر از آیات قرآن است این نوع هدایت هرگز بی‌قید و شرط نمی‌باشد.

الوفي

۹۶

به معنی **"وفاکننده به عهد و وعده و عطاکننده به عطیه‌ی کامله"** است و مداومت بر این اسم برای راست‌آمدن وعده نافع است و همراه‌داشتن مکسَّر این اسم نیز برای زیادت مال نافع است:

ال	و	ف	ی
ی	ال	ف	و
و	ی	ف	ال

شکل شماره‌ی ۱۶۸

پژوهه در مفهوم الوفیّ از مترجم

"وافی" به کسی می‌گویند که کار را تمام و کمال انجام دهد و به آنچه بدان عهد و پیمان بسته وفادار و پابرجا باشد. کلمه‌ی **«وفا»** واژه‌ی مقدّسی است که در هر مسلک و مرامی با احترام از آن یاد می‌کنند. **"رسول خدا"** صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **«کسی که به پیمان خود عمل نمی‌کند دین ندارد»**. (سفینة‌البحار، ج ۲، ص ۲۹۴). **امیرالمؤمنین علی** علیه السلام فرمودند: **«وفای به عهد و پیمان از نشانه‌های مردم دین‌دار است»**. (سفینة‌البحار، ج ۲، ص ۶۷۵). قرآن کریم، **"اسماعیل"** علیه السلام را به صادق‌الوعدبودن می‌ستاید: **«بیاد آور اسماعیل پیامبر را که او درست عهد**

بود». (مریم/۵۲).

حضرت صادق علیه‌السلام **در توضیح آیه می‌فرماید: «اسماعیل (ع) با مردی در خارج مکّه در محلی به نام صفاح وعده گذارد و در آنجا مدّتی طولانی اقامت گزید ولی آن مرد نیامد مردم مکّه از وی سراغ می‌گرفتند و نمی‌دانستند کجاست تا این که مردی بر وی گذشت و عرض کرد: ای پیغمبر خدا ما بعد از تو ضعیف شده و هلاک گشتیم. فرمود من با فلان مرد وعده دارم که در اینجا باشم و از اینجا حرکت نمی‌کنم تا او بیاید. مردم به سوی آن مرد رفتند و گفتند ای دشمن خدا با پیغمبر خدا پیمان می‌بندی و آن را می‌شکنی؟ آن مرد متوجّه شده به سوی اسماعیل آمده و عرض کرد: ای پیغمبر خدا مرا ببخش من این عهد را فراموش نموده بودم اسماعیل** علیه‌السلام **فرمود: قسم به خدا اگر نمی‌آمدی تا روز محشر هم صبر می‌کردم تا خلف وعده نشود».**



به معنی کسی است که همه‌ی امور به او واگذار می‌شود و او همه‌ی آنها را کفایت می‌نماید و به معنی "کفیل" یا "رزّاق" بندگان و "قائم" به حفظ آنها هم آمده است. «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است که مداومت بر این اسم موجب ایمنی از حَرْق و غَرْق است و برای دفع دشمن نیز مفید است و در بعضی رسایل است که هرکس این اسم را بسیار گوید فقرش به غنی مبدّل گردد و سینه‌اش به نور توکّل منشرح شود و اگر کسی این شکل را در طالع عقرب بر سنگ رخام (مرمر) نقش نماید در هر خانه‌ای باشد و هر مار و عقرب گزنده که در آن خانه باشد از آنجا بیرون شود و او در امان است.

۱۸	۱۰	۲۳	۱۴	۱
۱۲	۴	۱۶	۸	۲۶
۶	۲۴	۱۵	۲	۱۹
۵	۱۷	۹	۲۲	۱۳
۲۵	۱۱	۳	۲۰	۷

شکل شماره‌ی ۱۶۹

پژوهه در مفهوم الوکیل از مترجم

«وکیل» یعنی نماینده‌ای که عهده‌دار انجام‌دادن کارهای کسی باشد (کارگزار).

این واژه از اسمای خداوند و به معنی کارساز و کاردان می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبَّهه - دلالت بر دوام آن دارد. این اسم بیست و چهار مرتبه در کتاب الهی ذکر شده است. "وکالت" در موارد انسانی خود با حفظ دو شرط پسندیده است: ۱) **عجز موکّل از عمل به نحوی.** ۲) صفات کمالی موجود در وکیل که مجموعاً در چهار امر مندرج می‌باشند؛ **علم، قدرت، شفقت و تنزّه از هرگونه نقص.** در این صورت وکیل حقیقی، وکیلی است که خود نیازمند نباشد وگرنه در وکالت او شائبه‌ی جبران نقص خود می‌رود. از این رو **چون خداوند وجود صرف و منبع تمام کمالات می‌باشد، بهترین وکیل است:** «خداوند ما را بس است و چه خوب وکیل و پناهگاهی است». (آل‌عمران/۱۶۷) و به همین دلیل مرتبه‌ی وکالت الهی در رتبه‌ی اسم‌الله که دربردارنده‌ی تمام کمالات است قرار می‌گیرد.

«توکّل» از باب «تفعّل» به معنی واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است و مفهوم «توکّل» این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و به گوشه‌ی انزوا بخزد و بگوید تکیه‌گاه من خداست، بلکه مفهوم آن این است که **هرگاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار بست و نتوانست مشکل را حل کند و موانع را از سر راه خود کنار زند، وحشتی به خود راه ندهد و با اتکا به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و قدرت بی‌پایان او، ایستادگی کند و به جهاد و تلاش پیگیر خود همچنان ادامه دهد،** حتی در جایی هم که توانایی دارد، خود را بی‌نیاز از لطف خدا نداند، چرا که تمام قدرت‌ها از ناحیه‌ی اوست. کسی از امام رضا علیه‌السلام پرسید: حدّ توکّل چیست؟ حضرت فرمود: این که با اتکای به خدا از هیچ کس نترسی. در تمثیلی گفته‌اند: **«با توکّل زانوی اُشتر را ببند»...**



به معنی کسی است که پس از فانی‌شدن اشیا باقی باشد و تمام املاک بعد از زوال مالکان به او راجع شود. «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است: هرکس هزار مرتبه این اسم را بخواند حاجتش روا شود و مداومت بر این اسم برای بقای خلف مؤثر است و همراه‌داشتن این شکل که متعلّق به این اسم است نیز خواص بسیار دارد و چون کسی این اسم را در هر شبی صد مرتبه و در شب جمعه هزار مرتبه بگوید، هر حاجت که داشته باشد روا شود:

و	ا	ر	ث
۵۰۱	۱۹۹	۲	۵
۳	۸	۴۹۸	۱۹۸
۱۹۷	۴۹۹	۷	۴

شکل شماره‌ی ۱۷۰

پژوهه در مفهوم الوارث از مترجم

از مادّه «ارث» که معمولاً به اموالی گفته می‌شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال می‌یابد. یعنی مالی است که بدون تجارت و معامله از کسی به کسی

می‌رسد (بدون این که قراردادی در میان آنها باشد).

"ماییم که زنده کنیم و بمیرانیم و ما (پس از مرگِ همه) باقی می‌مانیم (و وارث همه چیز قرار می‌گیریم)". «حجر/۲۳»

«الوارث» یعنی این که بازگشت همه چیز در عالم هستی به سوی خداوند تبارک و تعالی است و روزی فرا می‌رسد که تمامی مالکین مجازی می‌میرند و تنها او باقی می‌ماند و بس. امّا بندگان خدا در صورت حفظ تقوی و انجام اعمال صالحه در دنیا وارثان زمین و بهشت برین خواهند شد.

«در زبور نوشتیم که پس از پیامبر، زمین را (در آخرالزّمان) بندگان شایسته‌ی من به میراث می‌برند». [انبیا/۱۰۵].

«ارث» به معنی «تملیک» نیز آمده است و منحصر به انتقال مالی از میّت به بازماندگانش نمی‌باشد چنان‌که در آیه ۶۳ سوره‌ی مریم می‌فرماید: **«این همان بهشتی است که مابه ارث به بندگان پرهیزگار می‌دهیم».** در آیه موردبحث، بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهراً در کار نیست.

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

«هرکس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می‌برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».

تعبیر به «ارث» در مورد بهشت، شاید به خاطر آن است که «ارث» به معنی دستیابی به نعمتی است بی‌رنج و تعب.

البرّ
۲۰۲

به فتح باء به معنی **"عطوف و مهربان و احسان کننده"** است و **«شیخ بُرسی»** (ره) فرموده است هرکس او را ولدی باشد و این اسم را بسیار گوید آن فرزند از آفات سالم می‌ماند تا به حدّ بلوغ می‌رسد و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز همین فایده را دارد:

ال	ب	ر
ر	ال	ب
ب	ر	ال

شکل شماره‌ی ۱۷۱

پژوهه در مفهوم البَرّ از مترجم

«بَرّ» بر وزن نر جنبه‌ی وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است و در اصل به معنی **«بیابان و مکان وسیع»** می‌باشد و از آنجا که نیکوکاران، روحی وسیع و گسترده دارند این واژه به آنها اطلاق شده است. این واژه از اسمای خداوند و به معنی نیکوکار می‌باشد و در قرآن کریم یک بار به عنوان صفت خداوند آمده است. این کلمه افزون بر این که صفت خداست به معنی صفت **«عبد»** نیز آمده است. **احسان حضرت حق** در سه مرحله برای **«عبد»** قابل اعتبار می‌باشد: ۱) ظهور بنده از کَتْم عدم برحسب میزان استعدادش در زمان خاص، که **«عبد»** از

یادآوری این احسان در غفلت است. ۲) نیکی به «عبد» در حصول کمال دنیوی او، که در تمام شئون مادّی وی قابل رؤیت است. ۳) نیکی به «عبد» در حصول کمال روحی و عقبایی او، که در تمام مراحل سلوک «عبد» قابل رؤیت است. جملگی بزرگانِ سلوک در این قول متّفقند که برخورداری از این وصف در گرو تکمیل مرحله‌ی قبلی است که ظهور خود «عبد» در این صفت، یعنی احسان وی به همنوعان و کلیه‌ی موجودات، نقش اساسی در حصول این استعداد دارد.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «بَرّ» در اصل به معنی خشکی است (در مقابل بحر «دریا» سپس به کسانی که اعمال نیکشان گسترده و وسیع است این لفظ اطلاق شده، و از همه شایسته‌تر برای این نام، ذات پاک خداوند است که نیکی او همه‌ی جهانیان را فراگرفته است مانند آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی طور... اِنَّهُ هُوَالبَرّالرَّحیمُ.



به معنی زنده‌کننده‌ی مردگان است و «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است هرکس در هنگام خواب صد مرتبه این اسم را بخواند پس دست خود را به سینه کشد خداوند باطن او را زنده و دل او را نورانی گرداند و در بعضی کتب است که برای حفظ بدن در حال طهارت و خالی‌بودن معده این اسم را به جامه‌ی پاکیزه که آغشته به مشک و قرنفل باشد بخواند و آن جامه را بپوشد و همراه‌داشتن این شکل نیز همین فایده را دارد:

ث	ع	با	ال
با	ع	ال	ث
ال	ع	ث	با

شکل شماره‌ی ۱۷۲

پژوهه در مفهوم الباعث از مترجم

"الباعث" یعنی آن‌که خداوند متعال خلق را در قیامت و زندگانی پس از برزخ زنده و مبعوث می‌گرداند.

«رستاخیز آمدنی و شک در آن نیست و خدا خفتگان قبور را زنده می‌کنند». «حج/۷»

فیض بندگان از نام شریف الباعث فیض بزرگی است همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی بندگان خویش را حیات تازه‌ای می‌بخشد، ما نیز می‌توانیم انسان‌ها را از مرگ و جهل به زندگی و حیات علم و معارف الهی رهنمون شویم.

از فضل‌بن یسار روایت شده است که: به **امام محمّد باقر** علیه‌السلام گفتم منظور کلام خداوند عزّوجل که در قرآن فرموده است و هرکه، کسی را زنده بدارد چنان است که مردم را زنده داشته باشد چیست؟ فرمود: کسی که دیگری را از سوختن و غرق‌شدن [و هلاک] نجات دهد. عرض کردم کسی که دیگری را از گمراهی به هدایت سوق دهد؟ فرمود: این تأویل بزرگ آیه محسوب می‌شود».



به معنی قبول‌کننده‌ی توبه‌ی بندگان است و مداومت بر این اسم موجب قبول توبه است. همچنین برای دفع وسوسه و آفت جنّ، روزی سی مرتبه خواندن این اسم نافع است و خواندن این اسم بعد از نافله‌ی نماز صبح نیز همین فایده را دارد.

پژوهه در مفهوم التوّاب از مترجم

(خداوند پس از بیان آیه‌ی عذاب می‌فرماید) «مگر کسی که توبه کرد و عمل صالح به جا آورد پس خداوند بدی‌های او را به خوبی بدل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است». [فرقان/ ۷۰].

«توّاب» بر وزن فعّال بسیار توبه‌پذیر است اگر این کلمه به خدا نسبت داده شود، در آن جا به معنی بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود بعد از بازگشت او به خط اطاعت و بندگی، به او بازمی‌گرداند و به همین جهت در مورد خدا تعبیر به «توّاب» (بسیار بازگشت کننده به رحمت) می‌شود.

رحمت واسعه‌ی پروردگار به حدّی است که خود اسباب توبه‌ی عبد عاصی خود را فراهم نموده و اگر چندین هزار مرتبه معصیت کرده باشد و پس از آن پشیمان شود و توبه کند او را به کرم و لطف خویش می‌بخشد و از آن مهمتر

گناهان او را مبدّل به نیکی‌ها می‌فرماید. [بدیهی است توبه حقیقی و پشیمانی از گناه، مراجعت به گناه را ناممکن می‌سازد]. وقتی انسان گنه‌کار توبه می‌کند مشمول دو لطف از جانب خداوند رحیم و مهربان می‌شود، عنایت اوّل آن است که بنده را توفیق ندامت و پشیمانی داده دوم آن که توبه‌ی او را مقبول درگاه خویش قرار می‌دهد. و لذا حضرت باریتعالی می‌فرماید:

«سپس خداوند توفیق توبه داد بر آنان تا توبه کنند چه آن که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است». (توبه/۱۱۸).

نخستین گام برای نجات، توبه از گناه است، توبه‌ای که از هر نظر خالص باشد، توبه‌ای که محرّک آن فرمان خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن بوده باشد، توبه‌ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

«توبه» تنها ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک گناه در آینده نیست، بلکه شرط پذیرش آن این است که با اعمال نیک خود در آینده اعمال زشت گذشته را جبران کند و لذا در بعضی از آیات بعد از ذکر توبه اشاره به ایمان و عمل صالح شده است. [طه/۸۲].



الجواد
۱۴

اسم نودم از اسماءالحُسنای الهی و به معنی "کثیرالإنعام" و احسان است و به معنی کسی است که بدون سؤال عطا می‌فرماید در حالی که کریم کسی است که عطای او مسبوق به سؤال است و مداومت بر این اسم برای دفع صفت بخل و دنائت طبع نافع است و همراه‌داشتن مکسّر آن نیز فواید بسیار دارد:

د	ا	و	ج
و	ا	ج	د
ج	ا	د	و

شکل شماره‌ی ۱۷۳

پژوهه در مفهوم الجواد از مترجم

مردی در حال طواف خانه‌ی کعبه از "موسی‌بن جعفر" علیه‌السلام سؤال کرد: به چه کسی جواد می‌گویند؟ فرمود: سخن تو دو صورت دارد. اگر از انسان با جود می‌پرسی کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده انجام دهد و اگر از "خالق و ذات اقدس حق" می‌پرسی او در هر حال جواد است. چه عطا کند و چه عطا نکند. زیرا اگر به تو عنایت کند، آنچه را که از تو نیست عنایت کرده و اگر جلوگیری نماید باز آنچه را که از تو نیست عنایت کرده است.

به هر حال "خداوند تبارک و تعالی" جواد است چه بدهد و چه ندهد زیرا جود و سخاوت او عین ذاتش می‌باشد او بسیار اِنعام و احسان‌کننده است. او "فیّاض مطلق" و "دائم‌الفضل" و "قدیم‌الاحسان" است. بخل و منع در ساحت قدسش راه ندارد و اگر گاهی بنده‌ای را از بعضی نعمات محروم می‌کند نیز عین لطف و عنایت اوست چه بسا که با عدم انعام و اکرام با چنین اشخاص حکمتی را دنبال می‌فرماید.

شایان ذکر است که جمع «جواد» یعنی «جیاد» به معنی «اسبهای سریع‌السیر و تندرو» است و در اصل از مادّه‌ی «جود» (بخشش) گرفته شده، منتها «جود» در انسان از طریق بخشیدن مال است و در اسب از طریق سرعت سیر.



به معنی "سَیّد و عظیم" است و «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است که هرکس این اسم را بسیار بگوید در نظر خلایق باوقار و هیبت نماید و در بعضی کتب است که اگر کسی این اسم را تا هفت روز به مشک و زعفران و گلاب و شکر بر نان بنویسد و روزی یک نان صدقه بدهد پس آن نانی را که بر آن نوشته بود تناول نماید، در میان خلایق عزیز و محترم گردد و برای حصول بزرگی و حشمت و رسیدن به جاه و منصب و تقرّب در نزد سلاطین نوشتن این اسم با قلم باریک تا هفتاد و سه مرتبه و بستن این نوشته بر بازوی راست و نقش‌کردن این نقش بر خاتم نقره که خُمس ($\frac{1}{5}$) آن طلا باشد و خواندن این اسم تا روزی چهار صد و هشت مرتبه، مجرّب است و نقش این است:

۱۸	۲۱	۲۴	۱۰
۲۳	۱۱	۱۷	۲۲
۱۲	۲۶	۱۹	۱۶
۲۰	۱۵	۱۳	۲۵

شکل شماره‌ی ۱۷۴

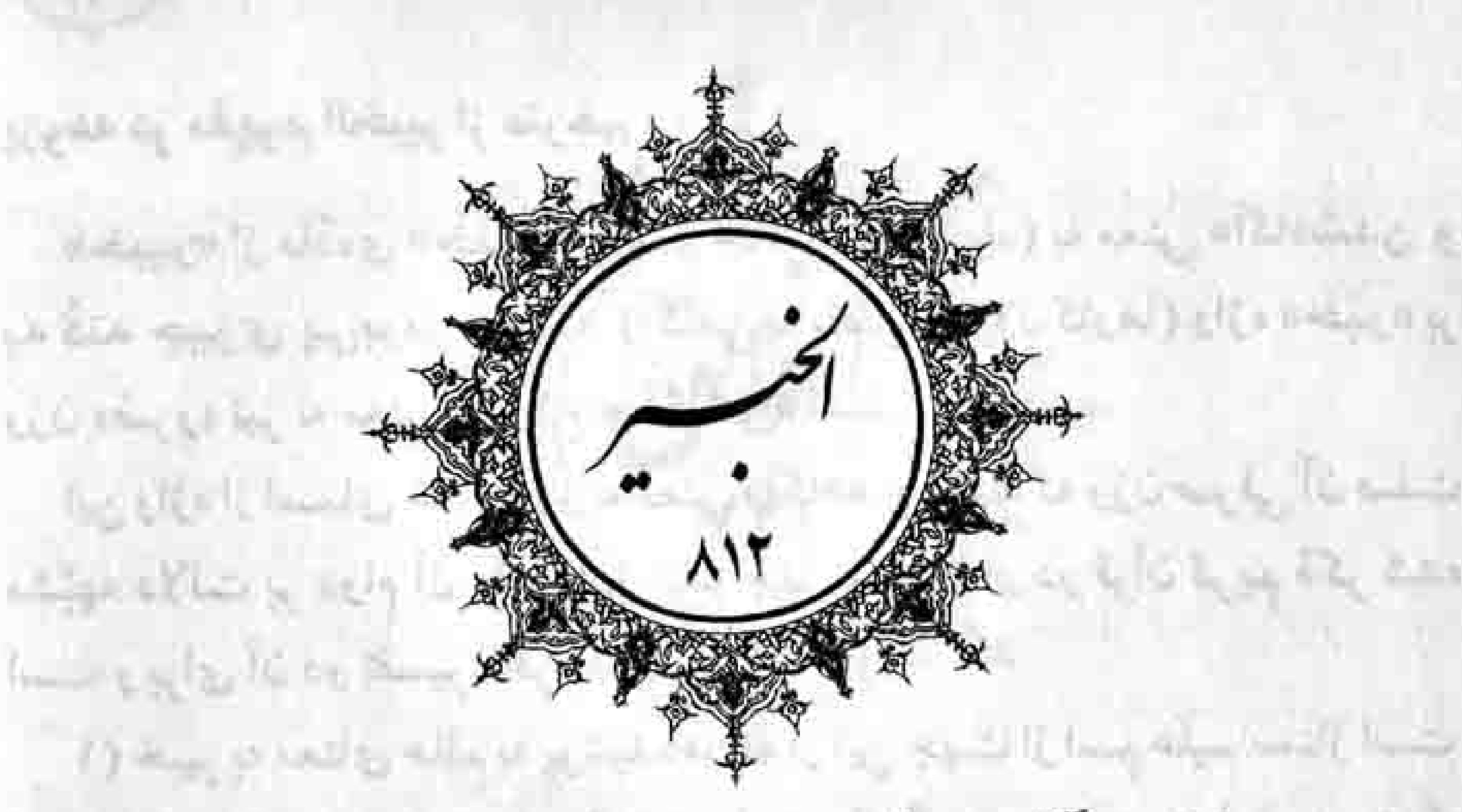
و هرکس «ذوالجلال والاکرام» را بر صندوق یا درب خانه در روز پنجشنبه نقش کند در ساعت مشتری، آن خانه از دزد محفوظ ماند.

پژوهه در مفهوم الجلیل از مترجم

«**جلیل**» از «**جلال**» به معنی «**کبریا و عظمت**» است و این لفظ اختصاص به خداوند دارد. «**الجلیل**» یعنی عظیم، سیّد و مولا و کسی که جامع صفات کمالی مثل غنا و سلطنت و قدرت و عزّت است. به عبارت دیگر «**جلیل**» یعنی کسی که همه‌ی بزرگان و صاحبان قدرت مادّی یا معنوی در برابر او کوچک و فقیر و محتاج هستند و چنین مقامی فقط شایسته‌ی حضرت حق است و او «**جلیل مطلق**» است.

«هرچه در روی زمین هست فانی است و فقط ذات پروردگار ماندنی است که او صاحب جلال و ارجمندی است». **«الرحمن/۲۶ و ۲۷»**

توصیف حقتعالی به اسم «**جلیل**» گاه به خاطر عجایب خلقت و عظمتی است که در مخلوقاتش مشاهده می‌کنیم و گاه به خاطر احاطه و تسلّطی که بر موجودات دارد حضرتش را "**جلیل**" می‌خوانیم.



به معنی شخص آگاه و مطلع بر همه‌ی امور است و «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است که هرکس تا هفت روز این اسم را روزی هشتصد و شصت و یک مرتبه بخواند، روحانییّن او را از امور پنهانی و حوادث ایّام خبر دهند و در بعضی از رسایل است که هرکس این مربّع را در شَرَف عَطارد نقش نموده، با خود دارد، بر علوم جلیله (علوم بزرگ و مهّم) مطلع گردد و خواندن این اسم تا دو هزار و چهار صد و سی و شش مرتبه در مدّت بیست و یک روز موجب ایمنی از شرّ نفس و حیله‌ی حسودان و مکر دشمنان می‌شود و صاحب این دعوت (دعاکننده) بر اسرار پنهانی و ضمایر خلایق آگاه می‌شود:

خ	ب	ی	ر
۲۰۱	۹	۳	۵۹۹
۴	۶۰۲	۱۹۸	۸
۷	۱۹۹	۶۰۱	۵

شکل شماره‌ی ۱۷۵



پژوهه در مفهوم الخبیر از مترجم

«خبیر» از مادّه‌ی «خُبْر» (به ضمّ خاء و سکون باء) به معنی «آگاه‌شدن و به کُنه چیزی پی‌بردن» است. (آگاهی به باطن و درون کارها) واژه «خَبَر» بر وزن «ضرر» نیز به معنی «اطلاع و آگاهی» است.

این واژه از اسمای خداوند و به معنی «آگاه» می‌باشد که وزن صرفی آن صفت مشبَّهه دلالت بر دوام آن دارد. این اسم چهل و پنج بار در قرآن کریم ذکر شده است و برای آن دو تفسیر ذکر شده است:

۱) خبیر به معنای عالِم به پوشیده‌ها: که از این جهت از اسم علیم ممتاز است. این وصف وقتی در مورد غیرخداوند استعمال گردد به معنی علمی است که صحّت آن نیاز به امتحان و آزمایش دارد.

۲) خبیر به معنی آگاه‌کننده: زیرا وزن فعیل گاهی به معنی مُفعِل می‌باشد چنانچه مثلاً بدیع به مُبدِع معنی می‌گردد.

در قرآن کریم نام "خبیر" بیشتر در مورد حساب و سنجش اعمال و افعال انسانها آمده و این حکایت از این می‌کند که خداوند تبارک و تعالی عالم‌السرّ والخفیات است و با دقت نظر کامل به حساب بندگان خویش خواهد رسید.

حضرت لقمان می‌فرماید: «پسرم اگر عمل تو؛ هم‌وزن دانه‌ی خَردَلی در دل سنگی یا در ژرفای آسمانها یا زمین باشد خدا آن را به حساب می‌کشاند که او دقیق و خبیر است». «لقمان/۱۶»

واژه‌ی «خبیر» به کسی اطلاق می‌شود که از جزییات و ریزه‌کاریهای یک موضوع آگاه است.



به معنی آفریننده اشیاء می‌باشد و مداومت بر آن برای استحکام و نورانی‌شدن قلب مؤثر است و در بعضی کتب است که هرکس این اسم را بسیار گوید خداوند متعال او را به علوم حِکمیّه و معارف الهیه و دقایقِ معانی مطّلع گرداند و اگر کسی پنج هزار و صد و ده مرتبه این اسم را بخواند هر چه از خدا بخواهد فی‌الحال مستجاب گردد و همراه‌داشتن این مربّع نیز فواید بسیار دارد:

۱۸۷	۱۹۰	۱۹۳	۱۸۰
۱۹۲	۱۸۱	۱۸۶	۱۹۱
۱۸۲	۱۹۵	۱۸۸	۱۸۵
۱۸۹	۱۸۴	۱۸۳	۱۹۴

شکل شماره‌ی ۱۷۶

پژوهه در مفهوم الخالق از مترجم

از مادّه «خَلْق» (بر وزن حلق) در اصل به معنی «اندازه‌گیری» است. هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه‌گیری می‌کنند، عرب واژه «خلق» در باره‌ی آن به کار می‌برد و از آنجاکه در آفرینش مسأله‌ی اندازه‌گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق درباره‌ی آن به کار رفته است.

این واژه از اسمای خداوند و به معنی «آفریننده» می‌باشد که لفظ صریح آن نُه بار و صیغه‌ی مبالغه‌ی آن «خلاّق» نیز دو بار در قرآن کریم ذکر شده است. بنابه گزارش فخر رازی این واژه در برخی آیات به معنی تقدیر و در برخی دیگر به معنی ایجاد و ابداع است.

همچنین به دلالت آیه‌ی «بدیع‌السموات والارض» خلق آسمانها و زمین به معنی ایجاد و ابداع آنهاست.

توصیف غیرخداوند تبارک و تعالی به «خالق» به معنای هستی‌بخش جایز نیست، ولی به اذن حقتعالی و باگرفتن فیض از جانب او خلق به معنای تصرّف در تکوین و ولایت تکوینی امکان‌پذیر است. چنان که وقتی می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یعنی صحیح است که غیر خداوند را هم به خالق بودن توصیف کرد. همین‌طور در باره‌ی حضرت عیسی علیه‌السلام آمده است که: «**به درستی که من خلق می‌کنم برای شما از گِل، مانند صورت مرغی**». شک نیست نوع خلقت عیسی علیه‌السلام ابداع و ایجاد نبوده است بلکه از گِل، صورت مرغی را ساخته است سپس از مبداء فیض افاضه‌ی روح به هیأت طیر درآمده است.

کلمه‌ی «**خلق**» به معنی اندازه‌گیری و صنعت در باره‌ی غیرخداوند نیز صادق است، ولی البته «**خلق خدا**» با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است.

خداوند مادّه و صورت اشیاء را می‌آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می‌تواند با استفاده از مواد موجود این جهان، صورت تازه‌ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه‌ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه‌ای اختراع کند. از سویی دیگر خلقت و آفرینش خداوند نامحدود است و او آفریدگار همه چیز است.



به معنی "یاری‌کننده" و براساس بعضی اخبار به معنی "**ناصر مطلق**" است و مداومت بر این اسم برای غلبه بر دشمنان مجرّب است و همچنین است همراه‌داشتن مکسّر آن:

یا	خیر	الناصرین
الناصرین	یا	خیر
خیر	الناصرین	یا

شکل شماره‌ی ۱۷۷

پژوهه در مفهوم الخیر و خیرالناصرین از مترجم

این واژه از اسمای خداوند به معنی «بهترین» می‌باشد و در قرآن کریم شش بار به تنهایی و ده بار به اضافه‌ی اسمای دیگر آمده است. بنابه روایت کاوشگرانِ فرهیخته‌ی لغت «خیر» به معنی آن چیزی است که همه بدان رغبت دارند، بنابراین در اضافه‌ی سایر اسما به معنی غایت ظهور اسم خواهد بود. چه این که تمام اسمای مرکّب از این اسم از گونه‌ی اسمای فعل می‌باشند. و بنده در مقام خواندن خداوند به آن غایت استدعا را در ظهور این اسم دارا می‌باشد.

اسمای مرکّب از این اسم عبارتند از: «**خیرالحاکمین**»، «**خیرالراحمین**»،

«خیرالرازقین»، «خیرالغافرین»، «خیرالفاتحین»، «خیرالفاصلین»، «خیرالماکرین»، «خیرالمنزلین»، «خیرالناصرین»، «خیرالوارثین».



به معنی جزادهنده‌ی بندگان است بر اعمال آنها و مداومت بر این اسم تا هفتاد روز، روزی پنج هزار مرتبه موجب صفای باطن و امداد دیدن از ملائکه و رجال‌الغیب است و همراه‌داشتن این مربّع (مربع ذیل) اگر بر پوست آهو نوشته شده باشد موجب ایمنی از آفات و بلیّات است و اگر کسی هفتصد و سی و یکحرف «د» بنویسد به نیّت ردّ امانت و بازگشتن غایب و در هنگام نوشتن مکرّر بگوید «یا دیّانُ یا خالِقُ» آن امانت یا فرد غایب به زودی بازگردد:

دیان	دائم	داعی	دلیل
داعی	دلیل	دیان	دائم
دلیل	داعی	دائم	دیان
دائم	دیان	دلیل	داعی

شکل شماره‌ی ۱۷۸

پژوهه در مفهوم الدیّان از مترجم

یعنی جزادهنده‌ی اعمال، همان‌طور که در «مالک یوم‌الدین» در سوره‌ی مبارکه‌ی حمد به صاحب اختیار روز جزا یعنی روز قیامت تفسیر شده است.

"راغب" می‌گوید: «گفته شده کلمه‌ی دین به طاعت و جزا اطلاق می‌شود و کاربرد آن برای شریعت، استعاره و مجازی است».

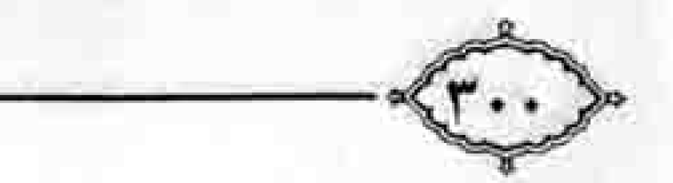
«کیست که دین وی از آن که به جان مطیع خدا شده و نیکوکار است، خوبتر است». «نساء/۱۲۵»



به معنی جزادهنده‌ی شکر شاکران است و «مشکور» نیز معنی می‌دهد. «شیخ بُرسی» (ره) فرموده است: هرکس این اسم را چهل مرتبه بر آبی بخواند و چشم دردناک با آن آب شسته شود، شفا می‌یابد و در بعضی از رسایل است که هرکس در شب چهارشنبه هفتاد و یک «لام» بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید «یٰا غَفُور یٰا شَکُور» و با خود دارد، از مکر خلایق ایمن گردد و برای دفع غم و کدورت چهل و یک مرتبه این اسم را بخواند و بر آب بدمد و از آب بیاشامد، جمیع غم‌ها و کدورت‌ها از او دفع گردد و مداومت بر این اسم برای وسعت معیشت مجرّب است و برای صفای باطن و پاک‌شدن دل از غلّ و غَش و حِقد، خواندن این اسم تا چهار روز، روزی پانصد و بیست و شش مرتبه بسیار مؤثر است و همراه‌داشتن مکسَّر و مکسَّر به صدر مؤخّر نیز خواص بسیار دارد:

ش	ک	و	ر
و	ر	ش	ک
ر	و	ک	ش
ک	ش	ر	و

شکل شماره‌ی ۱۷۹



ش	ک	و	ر
ر	ش	و	ک
ک	ر	و	ش

شکل شماره‌ی ۱۸۰

پژوهه در مفهوم الشَّکور از مترجم

حقیقت «شکر» تشکر زبانی یا گفتن «الحمدلله» و مانند آن نیست. «شکر» دارای سه مرحله است: ۱- توجه و ایمان و آگاهی، ۲- مرحله‌ی زبانی ۳- مرحله‌ی عملی (شکر)، استفاده صحیح انسان از تمام نعمت‌های خداوند در جای خود می‌باشد).

این واژه از اسمای خداوند و به معنی پاداش‌دهنده می‌باشد که وزن صرفی آن - صیغه‌ی مبالغه - دلالت بر کثرت و تداوم در فعل دارد. این اسم چهار بار در قرآن کریم ذکر شده است.

بنابر اسم «شکور» اِنعام و اکرام خداوند بسیار زیاد است و به عبادت کم، و پاداش فراوان کرامت می‌فرماید. "شکر" در لغت به معنای شناختن احسان و اعتراف‌نمودن به اوست بنابراین چون خداوند تبارک و تعالی خود احسان‌کننده به بندگان خویش است حقیقت شکر نسبت به او صادق نیست پس باید گفت "شکور" یعنی شکرپذیر و جزادهنده بر اعمال خوب بندگان. همچنین بعضی گفته‌اند نسبت‌دادن شکر به پروردگار به اعتبار این که به احسان خود اعتراف می‌کند و شاکر نفس خویش می‌باشد جایز نیست.

چگونگی شکوربودن خداوند بیشتر در قیامت آشکار می‌گردد، آن هنگام که به طاعات و عبادات مختصر درجات بلند و پرارزش می‌دهد و به خاطر اعمال صالح چند ساله‌ی عمر انسان نعمات جاودانه و بی‌پایان تفضل می‌نماید.



«بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما به سبب اعمالی که در ایّام گذشته کرده‌اید». [الحاقه/۲۴]

آن کس که «نعمت قدرت» را وسیله‌ی ظلم و ستم و چپاول از بیت‌المال قرار می‌دهد به زبان حال فریاد می‌کشد، خداوندا لایق این نعمت نیستم، و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت و مردم محوری، بهره می‌گیرد به زبان حال می‌گوید: پروردگارا! شایسته‌ام افزون کن! وَاللهُ شَکُورٌ حَلِیمٌ و منظور از شکرگزاری خداوند آن است که به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی‌دارند آنها را مشمول مواهب و الطاف خویش می‌سازد و از آنها تشکر و سپاسگزاری می‌کند و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند بر آنها می‌افزاید.

ش	ک	و	ر
ر	ش	و	ک
ک	ر	و	ش

شکل شماره‌ی ۱۸۰

پژوهه در مفهوم الشَّکور از مترجم

حقیقت «شکر» تشکر زبانی یا گفتن «الحمدلله» و مانند آن نیست. «شکر» دارای سه مرحله است: ۱- توجه و ایمان و آگاهی، ۲- مرحله‌ی زبانی ۳- مرحله‌ی عملی (شکر)، استفاده صحیح انسان از تمام نعمت‌های خداوند در جای خود می‌باشد).

این واژه از اسمای خداوند و به معنی پاداش‌دهنده می‌باشد که وزن صرفی آن - صیغه‌ی مبالغه - دلالت بر کثرت و تداوم در فعل دارد. این اسم چهار بار در قرآن کریم ذکر شده است.

بنابر اسم «شکور» اِنعام و اکرام خداوند بسیار زیاد است و به عبادت کم، و پاداش فراوان کرامت می‌فرماید. "شکر" در لغت به معنای شناختن احسان و اعتراف‌نمودن به اوست بنابراین چون خداوند تبارک و تعالی خود احسان‌کننده به بندگان خویش است حقیقت شکر نسبت به او صادق نیست پس باید گفت "شکور" یعنی شکرپذیر و جزادهنده بر اعمال خوب بندگان. همچنین بعضی گفته‌اند نسبت‌دادن شکر به پروردگار به اعتبار این که به احسان خود اعتراف می‌کند و شاکر نفس خویش می‌باشد جایز نیست.

چگونگی شکوربودن خداوند بیشتر در قیامت آشکار می‌گردد، آن هنگام که به طاعات و عبادات مختصر درجات بلند و پرارزش می‌دهد و به خاطر اعمال صالح چند ساله‌ی عمر انسان نعمات جاودانه و بی‌پایان تفضل می‌نماید.

«بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما به سبب اعمالی که در ایّام گذشته کرده‌اید». [الحاقه/۲۴]

آن کس که «نعمت قدرت» را وسیله‌ی ظلم و ستم و چپاول از بیت‌المال قرار می‌دهد به زبان حال فریاد می‌کشد، خداوندا لایق این نعمت نیستم، و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت و مردم محوری، بهره می‌گیرد به زبان حال می‌گوید: پروردگارا! شایسته‌ام افزون کن! وَاللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ و منظور از شکرگزاری خداوند آن است که به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی‌دارند آنها را مشمول مواهب و الطاف خویش می‌سازد و از آنها تشکر و سپاسگزاری می‌کند و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند بر آنها می‌افزاید.



به معنی بزرگواری است که هر چیزی در برابر عظمت او خاضع و ذلیل است و او بر همه قاهر و قادر است و مداومت بر این اسم برای حصول جاه و عظمت و هیبت و شوکت در نزد خلایق مجرّب است و برای ادای دَیْن و حصول وسعت در معیشت روزی صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید «سُبْحانَ‌اللهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحانَ‌اللهِ‌العَظیمِ اَسْتَغْفِرُاللهَ» مجرّب است. همچنین مداومت بر ذکر «یا عَظیمُ ذَالثَّناءِالْفاخِرِ وَ ذَالْعِزِّ وَالمَجْدِ وَالکِبریاءِ فَلا یَذِلُّ عِزُّهُ» برای ادای دَیْن نافع است و اگر پادشاهی یا بزرگی بر کسی غضبناک باشد، هزار مرتبه این ذکر را بخواند، آن بزرگ بر سر لطف و مهربانی آید و همراه‌داشتن مکسّر این اسم نیز فواید بسیار دارد:

م	ی	ظ	ع
ظ	ی	ع	م
ع	ی	م	ظ

شکل شماره‌ی ۱۸۱

پژوهه در مفهوم العظیم از مترجم

این واژه از اسمای خداوند و به معنی بزرگ می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبّهه - دلالت بر زیادگی آن در معنی می‌باشد. این اسم در قرآن کریم

شش بار استعمال گردیده است. اسم «**عظیم**» از اسمای تشبیهی می‌باشد که دریافت سرّ آن در نهایت پیچیدگی و دشواری است که منشاء دشواری فهم آن از مفهوم عظمت - بزرگی - ناشی می‌گردد. هرگاه دو چیز نسبت به امری با هم مورد سنجش قرار گیرند و یکی به حسب امر مورد سنجش برتر از دیگری باشد، بدان «**عظیم**» گفته شده و به طرف دیگر «**حقیر**» اطلاق می‌گردد. از همین‌رو چون اسم «**عظیم**» از اسمای اضافیه می‌باشد و باید نسبت به امری مورد اعتبار قرار گیرد، هر کسی مبداء اندازه‌گیری را امری محسوب داشته تا آنجا که گروهی مجسّمه‌ی این اسم را دلیلی بر جسم‌مندبودن خدا دانسته‌اند. با دقّت عقلی در حقیقت فوق می‌توان عظمت خداوند را در سه مقطع بیان داشت:

۱) **مرتبه‌ی افعال**؛ از آن رو که خداوند قادر مطلق است و قدرت او ورای تمام مخلوقات است، پس فعل او متفوّق بر تمام موجودات می‌باشد؛ لذا با دقّت به عظمت مخلوقات می‌توان به برتری خالق آنها پی برد که از همین رو تفکّر در صنع الهی و پی‌بردن به عظمت خالق آن، در احادیث متعدّدی مورد مدح قرار گرفته است.

۲) **مرتبه‌ی صفات**؛ چنانچه در بحث صفات الهی بیان شده است، صفات الهی بر دوگونه‌اند، "**ایجابی**" و "**سلبی**" و از حیث دیگر تشبیهی و تنزیهی. خاستگاه صفات ثبوتی و تشبیهی خداوند مربوط به جنبه‌ی شناخت عبد نسبت به معبود است؛ لذا اگر این‌گونه صفات موجود نبود هیچ راه شناختی نسبت به خداوند و بالتبع در پرستش وی وجود نداشت، از همین رو یکی از مراتب امتنان و رحمت حق در بیان همین اسما برای بندگان متجلّی شده است. حال چون این‌گونه صفات در بدو امر موجب تشبیه محض بدون تنزیه می‌گردد، صفتی به عنوان حدّ ممیز لازم است که گویای نفی تشبیه محض و دریافت باطنی اسمای تشبیهی باشد؛ در اینجا چنین به نظر می‌رسد که "**اسم عظیم**" استیفاکننده‌ی این مقام است.

۳) **مرتبه‌ی ذات**؛ چنان که در معنی عظمت گذشت، تحلیل ثبوتی عظمت

در گرو سه امر است، مبداء موردسنجش و دو طرف مورد سنجش. از همین‌رو چون وحدت خداوند، وحدت اطلاقی و غیرعددی است، ثبوت این اسم در مرتبه‌ی ذات مستلزم اعتبار غیر است که ادلّه‌ی توحید نافی این‌گونه اعتبارند. پس اطلاق این اسم در مرتبه‌ی ذات به معنی اخیر غیرموجّه است، مگر این که به حکم قاعده‌ی امکان اشرف و عینیّت صفات با ذات خداوند قایل به ثبوت این صفت در مرتبه‌ی ذات گردیم.



به معنی نیکی‌کننده به بندگان و آفریننده‌ی خلق، "لطیف" نیز آمده است و نیز به معنی عالِم به غوامض اشیا و مداومت بر این اسم برای وسعت رزق مجرّب است و اگر کسی این اسم را در شَرَف قمر بر نقره نقش کند و در دست نماید از هر مکروبی (غم‌وغصه) ایمن گردد و اگر (با اخلاص کامل) بر جامی بنویسد و به آب و عسل بشوید و مریضی از آن بیاشامد در حال شفا یابد و صورت نقش این است و مربّع این اسم نیز همین فایده را دارد:

لط	ی	ف
۸۴	۴۳	۲
۶	۷۶	۴۷

شکل شماره‌ی ۱۸۲

ل	ط	ی	ف
۱۱	۷۹	۳۱	۸
۷۸	۸	۱۱	۳۲
۱۰	۳۳	۷۷	۹

شکل شماره‌ی ۱۸۳

برای کفایت مهمّات و رسیدن به هر مراد روزی هشتاد مرتبه خواندن این اسم از مجرّبات است و برای جمع‌آمدن اسباب معیشت و رسیدن به وطن و ملاقات دوستان و گشوده شدن بخت دختران و شفای بیماران و برآمدن حاجات حاجتمندان دو رکعت نماز کند و بعد از سلام صد مرتبه رو به قبله بگوید **«یالطیف»** مجرّب است و اگر کسی این مربّع (مربع ذیل) را با خود دارد قلوب مسخّر وی گردد و برای معیشت و وسعت رزق و سرکوبیِ دشمنان بسیار مؤثر است:

الله لطیف	بعباده	یرزق	من یشاء
من یشاء	یرزق	بعباده	الله لطیف
بعباده	الله لطیف	من یشاء	یرزق
یرزق	من یشاء	الله لطیف	بعباده

شکل شماره‌ی ۱۸۴

همچنین همراه‌داشتن این نقش نیز فواید بسیار دارد:

لا اله	الا	الله	الله	لطیف	بعباده	
۵۴۸	۰	۵۶	۲۱۱	۴۵	۷۵	
۴۴	۷۸	۴۳	۱۰۲	۵۷		۱۲۰

شکل شماره‌ی ۱۸۵

برای ادای دیْن گفتن ذکر «یٰا خَفیَّ الاَلطافِ نَجِّنا مِمّا نَخافُ یٰا لَطیفُ اُلطُفْنی بِلُطفِکَ الخَفیّ» تا روزی صد مرتبه، مجرّب است و برای وسعت رزق و حصول جاه بخواند «اللّهُ لَطیفٌ بِعِبادِه یَرزُقُ مَن یَشاءُ وَ هُوَالقَویُّ العَزیزُ» و اگر هفتاد هزار بار خواند برای تمام حوایج به خصوص خلاصی از حبس و دفع شرّ دشمن مؤثر است.

پژوهه در مفهوم اللَّطیف از مترجم

این واژه از اسمای "خداوند" و به معنی "مدارا کننده" می‌باشد که وزن صرفی آن - صفت مشبهه - دلالت بر دوام آن دارد، این اسم در قرآن کریم هفت مرتبه ذکر شده است. امام فخر رازی در تفسیر این اسم چهار وجه را بیان نموده است:

۱) به چیزی که در نهایت کوچکی است و از این‌رو ادراک نمی‌گردد، "لطیف" گفته می‌شود، لذا لطیف وصف خداوند قرار گرفته، زیرا غیرمحسوس است. از این‌رو اسم "لطیف" از جمله‌ی اسمای تنزیهی می‌باشد.

«هیچ چشمی او را نمی‌بیند و درک نمی‌کند و حال آن که او چشمها را درک می‌نماید و اوست لطیف و خبیر». «انعام/۱۰۳»

۲) لطیف به معنای عالِم به دقایق امور و پیچیدگی‌های آن که از این رو اسم "لطیف" جزء اسمای ذاتی می‌باشد.

۳) لطیف کسی است که نیکی به بندگان می‌کند و از جهتی که آن‌ها نمی‌دانند به آن‌ها لطف دارد و امورشان را مهیا می‌سازد. «خدا به کار بندگان خویش دقیق است هر که را خواهد روزی دهد و همو توانا و نیرومند است» [شوریٰ/۱۹]

توصیف خداوند به **«لطیف»** از این نظر است که **«لطیف»** از مادّه‌ی **«لطف»** به معنی هر موضوع دقیق، ظریف و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است، **بنابراین لطیف بودن خداوند اشاره به علم او و نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است** وگاه به معنی خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذره‌بینی و مافوق ذره‌بینی آمده است.

بعضی از مفسّران در تفسیر **«لطیف»** گفته‌اند: «او کسی است که تکلیف را آسان می‌کند و پاداش را فراوان می‌دهد»، در حقیقت این یک نوع ظرافت و دقت در "رحمت" است.

بعضی نیز گفته‌اند توصیف خداوند به **«لطیف»**، به خاطر این است که در درون همه‌ی اشیاء نفوذ دارد و جایی در همه‌ی جهان از او خالی نیست. اما تمام

این تفسیرها به یک حقیقت باز می‌گردد و تأکیدی است بر عمق آگاهی خداوند و علم او به اسرار نهان و آشکار.

میان تفسیرها و مفاهیم و معانی عرضه شده در بالا، نه تنها تناقضی نیست، بلکه مکمل یکدیگرند، «لطیف» کسی است که هم از نظر آگاهی کامل باشد و هم از نظر لطف و محبت در حقّ بندگان (اللهُ لَطیفٌ بِعِبادِهِ) [شوریٰ/۱۹].

و از آنجاکه خداوند هم بخوبی از نیازهای بندگانش آگاه است و هم به بهترین وجه به نیازهایشان پاسخ می‌گوید از همه‌کس برای این نام شایسته‌تر است.

واژه‌ی «لطیف» هنگامی که در باره‌ی اجسام به‌کار می‌رود به معنی سبکی در مقابل سنگینی و هنگامی که در باره‌ی حرکات (حرکت لطیفه) به‌کار می‌رود به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر و گاهی در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک که با حسّ قابل درک نیستند گفته می‌شود و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می‌کنیم نیز به همین معنی است، یعنی او خالق اشیاء ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است، بسیار باریک‌بین و فوق‌العاده دقیق می‌باشد.

حدیث جالبی در این زمینه از «فتح‌بن یزید جرجانی» از امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام نقل شده که یک معجزه‌ی علمی محسوب می‌شود؛ حدیث چنین است که امام می‌فرماید: این که می‌گوییم «خداوند لطیف» است به خاطر آن است با مخلوقاتِ لطیف آفریده و به خاطر این است که از اشیاء لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است. آیا آثار صُنع او را در گیاهان لطیف و غیرلطیف نمی‌بینی؟ و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهایی که از آن هم کوچکتر است، موجوداتی که به چشم هرگز نمی‌گنجند و از بس کوچک‌اند که نر و مادّه و تازه و کهنه‌ی آنها شناخته نمی‌شود، هنگامی که این‌گونه موضوعات را مشاهده می‌کنیم.... و این که موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آن‌ها را نمی‌بینند و با دست خود نمی‌توانیم آن‌ها را لمس کنیم،

از تمام این پدیده‌ها درمی‌یابیم که آفریننده‌ی آن‌ها، لطیف است.[1]

این احتمال نیز در تفسیر این کلمه وجود دارد که منظور از لطیف‌بودن خداوند آن است که ذات پاک او چنان است که هرگز با احساس درک نمی‌شود، بنابراین او "لطیف" است، زیرا هیچ‌کس از ذات او آگاه نیست و خبیر است چون از همه چیز آگاه است. لطیف بودن خدا ایجاب می‌کند که نطفه‌های کوچک و کم‌ارزش گیاهان راکه در درون بذرها در اعماق خاک‌ها نهفته است پرورش دهد و آن‌ها راکه در نهایت ظرافت و لطافتند از اعماق خاک تیره برخلاف قانون جاذبه بیرون فرستد و در معرض تابش آفتاب و وزش نسیم قرار دهد و سرانجام آن را به گیاهی بارور، یا درختی تنومند تبدیل کند. اگر او دانه‌های باران را نمی‌بارید و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و لطیف نمی‌شد آن‌ها هرگز قدرت رشد و نمو نمی‌داشتند، امّا او با این باران به آن محیط خشک و خشن، لطف و نرمش بخشید تا آماده‌ی حرکت و نمو گردد.

در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه‌ی ضعیف از آغاز حرکت در زیر خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، "آگاه و خبیر" است.

خداوند به مقتضای لطفش باران را می‌فرستد و به مقتضای خبیربودنش اندازه‌ای را تقدیر می‌فرماید که اگر از حدّ بگذرد سیل است و ویرانی و اگر کمتر از حدّ فرو بارد، خشکسالی و پژمردگی و این است معنا و مفهوم «لطیف و خبیر»بودن خداوند متعال. و اگر به رحمت‌های خاص الهی «لطف» گفته می‌شود نیز به خاطر همین ظرافت‌هاست. باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.... عُصاره‌ی ناری به قدرت او، شهدِ فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته...

۱ - اصول کافی، ج ۹۳/۱.



که اسم نود و نهم و آخرین اسم از اسماءالحُسنای الهی و به معنی "شفا دهنده‌ی مریضان" است و اطلاق این اسم برحق سبحانه تعالی بر وجه حقیقت است چنان که فرمود «وَ اِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشفینِ» و نسبت دادن شفا به طبیب و نحو آن جایز است و بعضی گفته‌اند که معنی شافی روزی‌دهنده‌ی عافیت است بدون بلا و رفع‌کننده‌ی بلاست با اندکی دعا و مداومت بر این اسم برای شفای امراض درونی و بیرونی و دوام سلامتی و صحت از بیماریها و برای دفع سموم قاتل نافع است و اگر بر طعامی خوانده شود، آن طعام ضرر نرساند به خصوص اگر چنین گوید:

بِسمِ اللهِ الشّافی بِسمِ اللهِ الکافی بِسمِ اللهِ المُعافی بِسمِ اللهِ الَّذی لایَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیئٌ فِی الْاَرْضِ وَلافِی السَّماءِ.

و اگر گرسنگی و تشنگی برکسی غلبه کند یا شخصی در سفر راه گم کند یا از راه‌رفتن بماند دو رکعت نماز کند پس این آیات [ذیل] را بخواند تا هفت مرتبه یا بیست و یک مرتبه، پس حاجت خود را طلب کند برآورده می‌شود و آیات این است:

(اَلَّذی خَلَقَنی فَهُوَ یَهدینِ وَالَّذی هُوَ یُطعِمُنی وَ یَسقینِ وَ اِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشفینِ وَالَّذی یُمیتُنی ثُمَّ یُحیینِ تا... اِلّامَن اَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ).

و مکسّر اسم این است:

ی	ف	ا	ش
ا	ف	ش	ی
ش	ف	ی	ا

شکل شماره‌ی ۱۸۶

پژوهه در مفهوم الشّافی از مترجم

الشّافی یعنی شفادهنده‌ی امراض روحی و جسمی چنان که "حضرت ابراهیم" علیه‌السلام می‌فرماید: «در هنگام بیماری او مرا شفا می‌بخشد». (شعرا/ ۸۰). در مورد بیماری‌های روحی نیز "حضرت یوسف" علیه‌السلام می‌فرماید: «نفس اماره مرا امر به بدی می‌کند مگر آن‌جا که پروردگارم مرا نجات دهد و دستم را بگیرد».

«و سینه‌های گروهی را که مؤمن‌اند شفا دهد و غیظ دلهایشان را از بین ببرد». «توبه/ ۱۴»

*****

در پایان مؤلف گرانقدر (آیت‌الله ملّا حبیب‌الله شریف کاشانی)، مشفقانه، سالکان سیر و سلوک و ذکر و خلوص را در آموزه‌ای موجز و پندآمیز، یادآور می‌شود: «اگر چه تفاسیر و خواص اسماءُاللهِالحُسنی زیاده بر آن است که به رشته تحریر درآید ولکن آنچه در این رساله ایراد شده گزیده‌ای است از رسائل معتبر و مجرّبات جمعی از مشایخ موثّق و اگرچه جمله‌ای از آنها را سندی صحیح از اخبار و مأخذی معتبر از آثار نیست، لیک به مقتضای ادلّه‌ی تسامح در ادلّه‌ی سُنَن اگر کسی با اعتقاد کامل با اجتناب از حرام در اَکل و شُرب و قول و فعل یکی از دَعَوات مذکوره [دعاهای یادشده] را مباشر شود و مخصوصاً با اذن و اجازه‌ی مرشدی کامل از علمای ربّانی [ذکر و دعا را در قلب

خود جای دهد] امید است که خداوند او را از مقصودش ناامید نگرداند و اگر مصلحت الهیّه در انجاح و [تحقق] مقصود دنیوی نباشد از فیوضات اخروی بی‌بهره نخواهد ماند»...

اللّهُمَّ ارْزُقنا خَیْرَالدّنیا والآخِره بِحق مُحمّدٍ وَ آلِهِ اَوْلَی المَناقِبِ الفاخِرةِ.

۱۳۲۹ (هق) - ۱۰ صفر

خلاصه‌ی فوائد و خواص بعضی از اسماء الحسنیٰ

طریق دعا و طلب حاجت از حق‌تعالیٰ این است که، شخص پس از آن که حمد و ثناء حق رابجای آورد، انتخاب نماید از اسماءالحسنیٰ آنچه را که مناسب مطلوب و مقصود وی است.

مثلاً اگر مقصود، وسعت روزی باشد، بایستی ذکر او از اسماءالحسنیٰ، الرزّاق، الوّهاب، الجواد، المغنی، المنعم، المعطی، الکریم، الواسع، مسبب الاسباب و المنّان باشد.

واگر مقصودش آمرزش و توبه است، باید ذکر او التّواب، الرحمن، الرّحیم، الرؤف، العطوف، الصبور، الشکور، الغفور، الستّار، الغفّار، المحسن، المجمل، المنعم و المفضل باشد.

واگر مقصود او انتقام از دشمن است باید ذکر او مثل العزیز، الجّبار، القّهار، المنقم، وامثال آن باشد.

و اگر مطلوب او علم است ذکر اومثل العالم، الفتّاح، الهادی المرشد، المعزّ، الرافع ومانند آن باشد.(۱)

کسی که درخلوت بعداز ریاضت ۱۰۰۰ مرتبه "الاحد" بگوید، فرشتگان را در اطراف خود مشاهده نماید و چنان می‌نماید که فرشتگان با وی همراهند.(۲)

«الواحد»

"*الواحد*" برای الفت وانس و عزّت بین اقران ونزدیکان فائده عظیم دارد، عدد مکتوبه‌اش ۱۹ است.(۳)

۱- سیروسلوک بانو امین
۲- مصباح کفعمی. جنات الخلود. سیروسلوک بانوامین
۳- جنات الخلود. سیرو سلوک بانوامین



«الصمد»

گویند هر که مداومت نمایدبر اسم (الصمد) آثار تجلّی صمدانی ظاهر شده و وی راازمرض جوع و گرسنگی خلاص گرداند. عدد مکتوبه‌اش ۱۳۴ است.(۱)

«الرّحمن الرّحیم»

خاصیت این دو اسم مبارک این است، کسی که عقب هر فریضه ۱۰۰ مرتبه بگوید، لطف الهی شامل حال اوگردد.(۲)

گفته‌اند کسی که هر روز صدبار بگوید الرحیم، برخلق خدا مشفق و مهربان گردد، و اگر به نیت کسی بخواند، آن کس نسبت به وی مشفق و مهربان شود، و اگر به عدد مکتوبه (۳) یا مبسوطه (۴) آن بگوید اثر وی قوی‌تر باشد.(۵)

«القدّوس»

گفته‌اند هر که بعد از زوال ۱۷۰ مرتبه (القدوس) بگوید به عدد مکتوبه این نام مبارک، یا ۳۴۹ مرتبه به عدد حروف مبسوطه آن، دل وی پاک شود، و اگر هر روز به این ذکر مداومت نماید صفای تام حاصل شود.(۶)

«السّلام»

برای شفای هر علتی خواندن این اسم مبارک مجرّب است، بر سر هر بیمارکه ۱۰۰ مرتبه بخوانند شفا یابد.(۷)

وگفته‌اند خواندن(السّلام) برای دوستی و سلامتی است و امان است از هر بلایی،

۱- سیر و سلوک بانو امین ۲- مصباح کفعمی، سیرو سلوک بانوامین

۳- مقصود از حروف مکتوبه، همان حروفی است که نوشته می‌شود مثل آن که «الله» چهار حرفست یک الف ودو لام ویک هاءو آن به حروف ابجد شصت و شش است.

۴- مقصود از حروف مبسوطه آن حروفی است که هر یک به تنهایی تلفظ می‌گردد. مثل آن که در «الله» الف به سه حرف گفته می‌شود الف و لام وفاء و هم چنین لام به سه حرف لام و الف و میم و به همین قیاس باقی حروف، و اگر به حروف ابجد حساب شود عدد خیلی زیادتر می‌شود.

۵- سیرو سلوک بانو امین ۶- همان

۷- جنات الخلود. سیرو سلوک بانوامین.

و چون به عدد حروف مکتوبه که ۱۳۱ است یا مبسوطه که ۳۹۲ است به نیت کسی هر روز بخواند، اگر برای محبت و الفت باشداثر قوی حاصل گردد، و اگر به نیت سلامتی از آفات و امراض خواند، زود اثر عافیت و صحت پیدا شود.(۱)

«المهیمن»

کسی که ۱۴۵ مرتبه *(المهیمن)* بگوید، قلب او صفا یابد و بر اسرار و حقایق مطالب اطلاع پیدا نماید.(۲)

«العزیز»

کسی که هر روز ۹۴ مرتبه بعد از طلوع فجر نام مقدس *"العزیز"* رابخواند، کشف می‌شود بر وی علم کیمیا و سیمیا، وکسی که چهل روز روزی ۴۰ مرتبه بخواند دولت عظیم یابد و محتاج به احدی نگردد.(۳)

«الحی»

مداومت نمودن براین اسم خصوصاً در عقب هر نماز ۱۸ مرتبه، باعث طول عمر و رفع مرگ مفاجات وتوسعه معاش می‌شود واگر برای چشم درد ۱۹ مرتبه بخواند شفا یابد.(۴)

«العلیم»

برای حصول علم و ظاهر و آشکار امور خفیّه، گفتن *"العلیم"* فایده‌ی عظیم دارد، و اگر بعدازهر نماز ۱۰ بار بخواندبر مغیّبات اطلاع پیدانماید.(۵)

وگفته‌اند هر که این اسم را بسیار در دل بگوید صاحب معرفت گردد، و اگر بعد از هر فریضه ۱۵۰ مرتبه به عدد مکتوبه‌ی آن یا ۲۹۳ مرتبه به عدد مبسوطه‌ی آن تکرار نماید مقصود بر وجه تمام و بیشتر حاصل شود.(۶)

۱- سیرو سلوک بانوامین. ۲- جنات الخلود. سیر و سلوک بانوامین.

۳- مصباح کفعمی، جنات الخلود. سیرو سلوک بانو امین

۴- جنات الخلود. سیروسلوک بانو امین ۵- همان

۶- سیر و سلوک بانوامین



«الباعث»

کسی که در وقت خواب دست برسینه بمالد و ۱۰۰ بار (الباعث) بگوید، خداوند دل او را به نور معرفت خود زنده گرداند، و برای درست شدن کارها مداومت نمودن برآن مفید است، عدد مکتوبه‌اش ۵۷۳ است.(۱)

«الفتاح»

کسی که بعد از نماز صبح دست بر سینه نهد و ۷۰ مرتبه یا"فتّاح" بگوید، ظلمت از دل وی برطرف شود و خداوند حجاب راز دل او بردارد، و از برای انجام کارها مداومت بر آن مفیداست، عدد مکتوبه‌اش ۴۸۹ و عدد مبسوطه‌اش ۶۰۲ است.(۲)

«الغفور»

کسی که زیاد بگوید "*الغفور*"، وسواس از وی برطرف می‌گردد.(۳) وگفته‌اند هر که هر روز ۱۲۸۶ مرتبه به عدد مکتوبه‌ی آن یا ۱۳۵۵ مرتبه به عدد مبسوطه‌ی آن این اسم شریف را بگوید ظلمت و تاریکی از دل او زایل گردد و روشنی و صفا در باطن او پیدا شود.(۴)

«المَلِک»

جهت توانگری و دوام ملک و بزرگی و تسلط بر خدم و حشم و مالک شدن املاک و غیره مداومت نمایند بر اسم الملک.(۵)و گفته‌اند هر کس هر روز ۹۰ بار به عدد مکتوبه‌ی آن بخواند، دل او روشن شود و ضمیر او صاف گردد.(۶)

«القریب»

کسی که زیاد بگوید القریب از بدی ایمن می‌گردد، و به جهت رفع هر غمی بسیار بگوید:«یا قریب و یا مجیب یا سمیع الدعا یا لطیفاً لما یشاء»

۱- جنات الخلود. سیرو سلوک بانو امین
۲- مصباح کفعمی. جنات الخلود. سیر وسلوک بانوامین
۳- مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانوامین
۴- سیرو سلوک بانو امین
۵- جنات الخلود. سیرو سلوک بانوامین
۶- سیرو سلوک بانوامین

از صاحب درّ النظیم نقل می‌کنند که بعضی از اکابر دین گفته‌اند که اسم اعظم خداوند این اسم بزرگوار است وخواص وی عظیم است.

صاحب «*شمس المعارف*» گفته که مداومت براین اسم شریف به عدد مکتوبه‌ی وی که ۳۱۲ است یا به عدد مبسوطه‌ی وی که ۳۹۶ است، موجب فتح باب مکاشفه و اسرار است به شرط این که رعایت آداب و شرایط آن به خوبی کرده باشد، واگر بعد از هر فریضه بر عدد مبسوطه‌ی آن مواظبت نماید در حصول مقصود، موثر و تمام‌تر باشد.(۱)

«النّور»

کسی که "*النّور*" را ۱۰۰۰ مرتبه بگوید خداوند به ظاهر وباطن او نوری افاضه می‌فرماید.(۲)

به جهت صفاء باطن* و اطلاع بر خفیّات مداومت نماید، عدد مکتوبه‌اش ۲۵۶ است.(۳)

«الهادی»

کسی که "*الهادی*" را زیاد بگوید، خداوند به او معرفت عنایت فرماید.(۴)

«الصّبور»

کسی که ۱۰۰۰ مرتبه بگوید(الصّبور)، خدا به او الهام می‌نماید صبر بر سختیها و بلیّات را.(۵)

«الخافض»

کسی که ۷۰ مرتبه بگوید، خدا او را از شر ظالمین خفظ می‌نماید.(۶)

«عالم الغیب»

کسی که بعد از هر نماز ۱۰۰ مرتبه بگوید (عالم الغیب)، امور غیب بر وی مکشوف

۱- سیروسلوک بانو امین.
۲-مصباح کفعمی. سیر و سلوک بانو امین.
۳- جنات الخلود. سیرو سلوک بانو امین.
۴-مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانو امین.
۵- مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانو امین.
۶- همان

می‌گردد.[۱]

«الوهّاب»

کسی که در سجده ۱۴ مرتبه بگوید خدای تعالی وی را بی‌نیاز، و کسی که در آخر شب سرخود را برهنه کرده دست بلند کند و ۱۰۰ مرتبه بگوید، البته فقر او برطرف شود و حاجت او برآورده گردد نافع و مجربست.[۲]

«المُذِلّ»

کسی که در شب تاریک در حال سجده ۱۰۰۰ مرتبه بگوید: *«یا مذل الجبارین و مبیر الظالمین ان فلانا اذلنی فخذلی حقی منه»* پس حق خود را می‌گیرد، و کسی که در سجده ۲۵ مرتبه بگوید: *«الهی آمنی من فلان»* خدااو را ایمن می‌گرداند از شرّ او.[۳]

«الحفیظ»

کسی که ۹۹۸ مرتبه بگوید *(الحفیظ)* از هر خوف و هراسی ایمن می‌گردد ولو در موضع خطرناک برود، و این اسم مبارک امانست از غرق شدن، و گوینده‌ی آن همیشه محفوظ است و دعای او زود اجابت می‌گردد.[۴]

و ایضاً این اسم برای حفظ مال و بدن و سائر متعلقات از غرق شدن و سوختن و سرقت شدن مال فائده‌ی عظیم دارد، و گفتن آن به عدد لفظ مکتوبه باعث ایمنی از خوفست اگرچه در نزد شیر راه رود و سریع الاجابه است.[۵]

«اللّطیف»

از صاحب *دُرّالنظیم* نقل می‌کنند که این اسم از باقی اسماء به آن ممتاز است که قریب النتیجه و سریع‌الاثر، و برای رفع جمیع دردها و بیماریها و سختیها تأثیر عظیم دارد، و در اوقات بلا و سختی و اندوه، نتایج و فوائد عجیب و قریب از وی به ظهور

۱- همان
۲- جنات الخلود. سیرو سلوک بانو امین.
۳- مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانو امین.
۴- همان
۵- جنات الخلود. سیرو سلوک بانو امین.

می‌رسد، وهر رنج و سختی و مرض و بیم و هراس که عارض شود، به فرج و سرور و امن و امان و اطمینان مبدل می‌شود به شرط اینکه هر روز به عدد مبسوطه وی که ۱۷۳ است بخواند.[۱]

«الودود»

اگر ۱۰۰۰ بخوانند و بدمند بطعامی، و جماعتی که با هم دشمنند از آن طعام بخورند با هم دوست گردند.[۲]

«الحلیم»

نوشتن و شستن این اسم و آب آن را به زراعت پاشیدن موجب نمو است، و برای فرو نشستن خشم و وقوف براسرار غیب و خاموش شدن آتش خشم ونادانی و پیدا شدن آرامش در دل و حفظ از بلیات، این اسم شریف را مداومت نموده روزی ۱۰۰ بار بخواند، عدد مکتوبه‌اش ۸۸ است.[۳]

«الشّکور»

کسی که چشم او تاریکی می‌کند ۴۱ بار این اسم را بگوید وبه کف دست خود بدمد و دست بر آب نهد و بر چشم مالد شفا یابد.[۴]

«الشّافی»

این نام بر هر دوائی، به عدد مکتوبه‌اش که ۳۹۱ است خوانده شود البته باعث صحت مریض گردد. مداومتش موجب شفای امراض ظاهر وباطن است و باعث آن است که هرگز بیمار نشود، و بر طعامی که بخوانند ضرر نزند و دفع سموم قاتله نماید.[۵]

«هو»

جماعتی قائلند که «هو» اسم اعظم الهی است و از حضرت امیرالمؤمنین منقول

۱- سیرو سلوک بانو امین.
۲- مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانو امین.
۳-جنات الخلود. سیرو سلوک بانوامین.
۴- مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانو امین.
۵- جنات الخلود. سیروسلوک بانو ایمن

است فرمودند که یک شب قبل از جنگ بدر حضرت خضر را در خواب دیدم و گفتم به من چیزی تعلیم نما که براعداء و دشمنان ظفر یابم، پس گفت بگو:

«یا هُوَ یا هُوَ یا مَنْ لا یَعْلَمُ الّا هُوَ اِغْفِرلی وَ انْصُرْنی عَلَی الْقَوْمَ الْکافِرین»

پس برای پیغمبر خواب خود رانقل کردم، فرمود: یاعلی خضراسم اعظم را به تو تعلیم نمود.[۱]

«الحسیب»

کسی که هفت هفته هر روز ۷۰ مرتبه «حَسبِیَ اللهُ الْحَسیب» بگوید و ابتدااز روز پنجشنبه نماید، کفایت مهم او شود و نجات یابداز چیزی که از آن می‌ترسد.[۲]

وایضاً گفته‌اند اگر خواهد عمل قوی شود هر صبح و شام به عدد مکتوبه‌ی این اسم که ۸۰ است قرائت کند، و اگر قوی‌تر خواهد به عدد مبسوطه وی که ۱۳۲ است به همان طریق مداومت نماید.[۳]

«الوکیل»

کسی که این اسم را ورد خود سازداز غرق شدن و سوختن درامان باشد.[۴] و گفته‌اند در تحصیل مرادات و حاجات و کفایت مهمات اثر عظیم دارد، عدد مکتوبه‌اش ۶۶ است و عدد مبسوطه‌ی آن ۱۹۶ است.[۵]

«الرَقیب»

مداومت براین اسم غفلت رااز دل زایل کند و به جهت خاطر جمعی خواندنش مفید است، هفت بار برمال و عیال خوانند از همه‌ی آفات محفوظ ماند، عدد مکتوبه‌اش ۳۱۲ است.[۶]

«الحَی القیّوم»

از صاحب "*درّ النظیم*" نقل می‌کنند که نزد بسیاری از علما وعرفا اسم اعظم خدای

۱- مصباح کفعمی. سیروسلوک بانوامین.
۲- همان
۳- سیروسلوک بانو امین.
۴- مصباح کفعمی. سیرو سلوک بانو امین
۵- سیرو سلوک بانوامین.
۶- جنات الخلود. سیروسلوک بانوامین.

تعالی این دو اسم بزرگوار است و حدیثی از حضرت رسالت نقل می‌کند که فرموده: اسم اعظم الهی در این دو آیه است، قوله تعالی «اللهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ» و از "ابن تمیمی" چنین نقل می‌کنند که: هر که چهل روز بر تکرار این دواسم شریف مداومت نماید، به این طور که هر روز میان نافله و فریضه صبح ۴۰ مرتبه بگوید: «یا حَیُّ یا مَنْ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ» دل وی را حیاتی حاصل شود که هرگز نمیرد.»[۱]

«الاحد- الصّمد»

از صاحب "*درّ النظیم*" نقل می‌کنند که بعضی از علما بر آنند که اسم اعظم خدای سبحانه این دو اسم است، و مداومت برتکرار این دو اسم به عدد مکتوبه یا مبسوطه آن، بعد از فرائض پنج‌گانه، موجب ظهور سرّ توحید و انکشاف تجلّی صمدانی است که از جمله تجلیات کلیه است.[۲]

«الحکیم- العلیم»

کسی که مداومت نماید بر ذکر این دو اسم شریف وبرای او مهمی باشد، خداوند کشف می‌گرداند مطلب و مهم او را، و همین خاصیت را دارد دو اسم شریف «*الحفیظ و الحکیم*».[۳]

«مالک الملک»

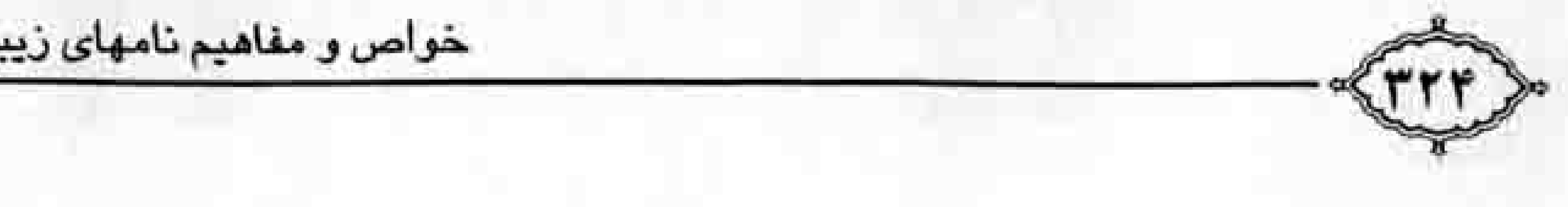
اگر کسی این دو اسم مبارک رابسیار بگوید، خداوند او را در عالم بی‌نیاز می‌گرداند.[۴]

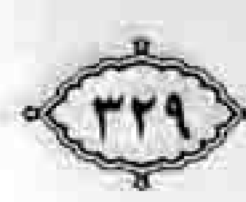
۱- سیرو سلوک بانو امین.
۲- سیروسلوک بانو امین
۳- مصباح کفعمی. سیروسلوک بانوامین.
۴- همان

www.telasm.com
www.telasm.com

فهرست توضیحی اسماء الحسنی

www.telasm.com
www.telasm.com
www.telasm.com







۶۷ـ المجید

«*المجید*» مشتق از مجد است و به معنای کرم‌وعزت وشرافت و بزرگواری است، و این امور نسبت به حق تعالیٰ فوق آن است که در ذهن بشر بگنجد یا آن که بتواند به کُنه و حقیقت، مجد و بزرگی او را بشناسد. ۲۳۶

۶۸ـ الولی

«*ولی*» را چند معنی است، یکی ناصر یعنی یاری کننده، و به معنای مولیٰ و صاحب اختیار هم آمده، و به معنای متولّی امر هم استعمال شده است. ۲۳۸

۶۹ـ المنّان

«*المنّان*» صیغه‌ی مبالغه است، و منّ مشترک بین دو معنی می‌باشد، و در هر دو معنی هم استعمال شده، یکی بخشنده وانعام کننده و دیگر در منّت وامتنان. .. ۲۴۱

۷۰ـ المحیط

یعنی مستولی است واحاطه دارد بر هر چیزی و هیچ چیز یافت نمی‌شود که از حیطه‌ی وجود و علم و قدرت او خارج باشد. ۲۴۳

۷۱ـ المُبین

«*المبین*» به معنای ظهور و وضوح است ونسبت به حق تعالی دو معنی دارد، اول آن که وجودش ظاهر و واضح است به طوری که از شدت ظهور مخفی گشته؛ دوم اظهار کننده است حکمت و کمال و حسن تدبیر خود را برای مخلوقات تا او رابشناسند وبه این جهت لایق انعام و اکرامش گردند. ۲۴۵

۷۲ـ المُقیت

برای این اسم مبارک چند معنی گفته‌اند، اول حافظ و نگهبان، دوم مقتدر و مستولی و روزی دهنده به هر موجودی برحسب استعداد و احتیاج او، و تمام این



معانی برحق تعالیٰ صادق آید. ۲۴۷

۷۳ـ المُصوّر

«المُصوّر» برگرفته از تصویر است، یعنی تصویرکننده صورت جنین در رحم مادر به هر شکلی که بخواهد، پس حق تعالی خالق اجسام و تشکیل‌دهنده‌ی اشکال و مصوّر صُوَر موجودات می‌باشد. ۲۴۹

۷۴ـ الکریم

برای این اسم مبارک هم سه معنی گفته‌اند، *اول کثیر الخیر و دائم النفع*، یعنی خیر او بسیار و نفع رساندن او دائم وگرفتن نفع از او آسان است، دوم به معنای جواد یعنی بسیار بخشش کننده ونعمت دهنده، سوم به معنای عزیز یعنی ارجمندو عالی مقدار است. ۲۵۱

۷۵ـ الکافی

«*الکافی*» برگرفته از کفایت است، یعنی خدا کفایت می‌کند امور کسی که توکّل براونماید. ۲۵۴

۷۶ـ الکاشف

یعنی رفع کننده‌ی بلاء و آفات از خلق، واجابت کننده‌ی دعای مضطر در هنگام اضطرار. ۲۵۶

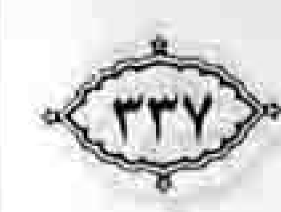
۷۷ـ الوِتر

یعنی "*الفرد*" و هر چیزی که یکی باشد. وی را وَتْر گویند مقابل شَفْع که دو است، و چون خداوند را شریکی نیست و در وجود و ربوبیت، دومی ندارد او را وَتْر گویند. ۲۵۸

۷۸ـ النّور

نور آن است که به ذات خود ظاهر و ظاهرکننده‌ی غیرباشد، و چون ظهور و وجود او به





فهرست پژوهه‌های مترجم

منابع تحقیقی کتاب مؤلف

۱ـ قرآن

۲ـ نهج البلاغه

۳ـ رسالة اللمعة من اسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الآیات و الدعوات.. . شیخ رجب برسی

۴ـ شرح و تفسیر لغات قرآن براساس تفسیر نمونه. . . . . جعفر شریعتمداری

۵ـ رساله بحرالغرائب. محمد بن ابوسعیدهروی

۶ـ ختوم و اذکار(شفا و درمان). . . . . سید محمد تقی مقدم

۷ـ خزائن (ملااحمد نراقی). . . . . علّامه آیت الله حسن زاده آملی

۸ـ سیروسلوک. . . . . بانو امین

۹ـ اسماء الحسنیٰ و سیر و سلوک الی‌الله. . . . . سیدکاظم ارفع

۱۰ـ ادعیه و ادویه. . . . . حاج میرزا رضا سقازاده

۱۱ـ لوح محفوظ. . . . . سیدابوالحسن حافظیان

۱۲ـ مفردات راغب. راغب اصفهانی

۱۳ـ مصباح . . . . کفعمی

۱۴ـ شرح دفتر دل . . . . . علّامه آیت‌الله حسن زاده آملی با شرح استاد صمدی آملی

۱۵ـ دانشنامهٔ قرآن . . . . بهاءالدین خرمشاهی

۱۶ـ علوم غریبه (خزائن الاسرار). . . . . حاج میرزا ایوب صادقی‌نژاد